

@shenakhte_rahbari

بسم الله الرحمن الرحيم

@shenakhate_rahbari

آفتاب در مصاف



گزیده بیانات

حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای (مدظله العالی)
رهبر معظم انقلاب اسلامی

مؤسسه پژوهشی فرهنگی



دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی)

@shenakhte_rahbari



آفتاب در مصاف



(گزیده بیانات حضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله العالی)

رهبر معظم انقلاب اسلامی

به کوشش: مؤسسه‌ی فرهنگی حدیث لوح و قلم
ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی
(وابسته به مؤسسه‌ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)

نسخه الکترونیکی

هرگونه بهره‌برداری بصورت چاپ و تکثیر ممنوع می‌باشد.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۵۱-۴۹-۹

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان دانشگاه جنوبی، کوچه‌ی عطارد، شماره ۷

تلفن: ۶۶۹۷۷۲۶۸ - ۶۶۴۱۰۶۴۹ - تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۸۳۹۷۵ - ۰۹۱۹۵۵۹۳۷۳۲

صندوق پستی: ۱۳۱۸۵-۶۱۳ - پست الکترونیکی: book@khamenei.ir

فهرست

۱۷	مقدمه.....
۱۹	تنوع و جاودانگی درسهای عاشورا.....
۱۹	درسهای عاشورا؛ یکی از سه بحث عمده در عاشورا پژوهی.....
۲۰	پیامهای متنوع وقایع دوران امام حسین (ع).....
۲۰	عاشورا؛ صحنه‌ی کامل زندگی اسلامی.....
۲۰	فراوانی درسهای عاشورا.....
۲۱	عاشورا؛ سرمشق در همه‌ی صحنه‌ها.....
۲۱	وجود درسهای متنوع در عاشورا.....
۲۱	تبیین تکلیف مسلمانان در شرایط مختلف.....
۲۱	صدها درس در حرکت تاریخی امام حسین (ع).....
۲۲	پیام امام حسین (ع) برای همه‌ی تاریخ.....
۲۲	درس عاشورا؛ درسی جاویدان.....
۲۲	کربلا؛ الگوی همیشگی و آزموده.....
۲۳	امام حسین (ع) الگوی زنده و درخشان.....
۲۳	جهان شمولی درسهای امام حسین (ع).....

درس اصلی عاشورا.....	۲۵
درس اصلی؛ انگیزه، هدف و چرایی قیام عاشورا.....	۲۵
تبیین درس اصلی عاشورا.....	۲۶
مبارزه و قیام اصلاح طلبانه؛ واجبی اهم.....	۲۸
بیان تکلیف اهم در لسان امام (علیه السلام).....	۲۸
ترک حج برای قیام عاشورا.....	۲۹
اهمیت مبارزه با فساد جامعه.....	۲۹
تغییر علیه سلطان جائر.....	۳۰
فرجام بی تفاوتی در برابر سلطان جائر.....	۳۰
قیام و تغیر؛ تکلیف اسلامی.....	۳۱
مبارزه با نظام ظلم؛ مبارزه‌ی حقیقی اباعبدالله (علیه السلام).....	۳۱
مقابله با ظلم؛ اصل مهم اسلامی.....	۳۲
عتاب سیدالشهدا (علیه السلام) به نخبگان ساکت در برابر ظلم.....	۳۳
هدف قیام در برابر ظلم.....	۳۶
عاشورا؛ اقامه‌ی عدل و سرکوب قدرتهای طاغوتی.....	۳۷
مبارزه‌ی اباعبدالله (علیه السلام) با تغییر امامت به سلطنت.....	۳۸
وجوب قیام برای اصلاح جامعه‌ی اسلامی.....	۴۰
انحراف جامعه‌ی اسلامی؛ زمینه‌ساز وجوب قیام.....	۴۰
تکلیف جامعه در مقابل انحراف از نظام اسلامی.....	۴۱
اصلاح در جامعه‌ی اسلامی؛ واجبی بزرگ.....	۴۲
ادامه‌ی راه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم).....	۴۳
اصلاح در کلام امام حسین (علیه السلام).....	۴۴
اصلاح؛ مشکل اما ممکن.....	۴۴
وجوب قیام در صورت بروز فساد بنیانی.....	۴۴
احیای سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و نظام اسلامی.....	۴۵
بیان زمینه‌ی مناسب برای قیام اصلاحی.....	۴۶

۴۷	تکلیف بی قید و شرط
۴۸	نتیجه بخش بودن قیام اصلاحی
۵۰	امر به معروف و نهی از منکر
۵۰	روح قیام عاشورا
۵۰	اصلاح در گرو امر به معروف و نهی از منکر
۵۱	قیام ابا عبدالله (ع) مصداق امر به معروف و نهی از منکر
۵۲	لزوم شناخت وظیفه‌ی اصلی
۵۲	شناخت وظیفه‌ی اصلی؛ درسی مهم از عاشورا
۵۳	بزرگان بی بصیرت
۵۴	شناخت حرکت متعین جامعه در برابر دشمن
۵۵	انجام تکلیف
۵۵	قیام به قصد ادای وظیفه
۵۶	تسلیم در برابر خدا و تکلیف
۵۷	نتیجه‌ی کوتاهی خواص در عمل به تکلیف
۵۸	زینب کبری (ع) و عمل به تکلیف
۵۹	انجام به موقع تکلیف
۵۹	ضرورت عمل به تکلیف لحظه
۵۹	پرهیز از تأخیر تکلیف
۶۰	عاشورا و شناخت نیاز زمان
۶۰	زمان شناسی امام (ع)
۶۰	بصیرت؛ مقدمه‌ی عمل به تکلیف لحظه
۶۲	سردرگمی چهره‌های نامدار و موقعیت شناسی زینب کبری (ع)
۶۴	حرمت ذلت‌پذیری
۶۵	پرهیز از مصلحت‌اندیشی ناصحیح
۶۶	وجوب قیام برای حفظ اسلام
۶۶	قیام برای رفع خطر از دین

۶۶	قبول خطر در راه مقابله با دشمنان اسلام.....
۶۷	لزوم تلاش برای زنده ماندن اسلام.....
۶۸	مقابله با جدایی دین از سیاست.....
۷۰	جهاد.....
۷۰	تبلور تفکر انقلابی و جهادی شیعه در قیام عاشورا.....
۷۱	جهاد و نهراسیدن از تنهایی و غربت.....
۷۱	مبارزه با دشمن خارجی و اضمحلال درونی.....
۷۱	عاشورا؛ جهاد با دشمن و نفس.....
۷۳	پاسداری از دین در دو جبهه‌ی بیرونی و درونی.....
۷۵	عدم سازش با دشمن.....
۷۶	ضرورت نجات جامعه از جهالت و سرگردانی.....
۷۸	استقامت و پایداری.....
۷۸	مقاومت؛ درس حسین بن علی (ع) برای مسلمانان.....
۷۸	استقامت در راه حق؛ روح قیام امام حسین (ع).....
۸۰	صبر و تسلیم در برابر خدا.....
۸۱	مفهوم صبر و مراتب آن در آئینه‌ی عاشورا.....
۸۲	صبری نظیر سیدالشهداء (ع).....
۸۳	صبر و احتساب ابا عبدالله (ع).....
۸۳	صبر امام حسین (ع) و نتیجه‌ی آن.....
۸۵	صبر و شکر امام (ع) و خاندان ایشان.....
۸۶	صبر و استقامت زینب کبری (ع).....
۸۷	صبر و بصیرت.....
۸۷	پایداری ویژه.....
۸۷	مقاومت بی‌سابقه در شرایط ویژه و تکرار ناپذیر.....
۸۸	ویژگی مقاومت امام (ع) در زمان یزید.....
۸۹	پایداری امام (ع) در شرایط تنهایی و غربت.....

۹۰	نهراسیدن از تنهایی و غربت
۹۲	استقامت در غربتی بی نظیر
۹۴	مواجهه‌ی یک تنه‌ی امام حسین (ع) با یک جهان انحراف و ظلمت
۹۵	استقامت‌های ویژه‌ی حسینی
۹۷	استقامت برتر زینب کبری (ع)
۹۹	تحمل سخت‌ترین اسارت
۱۰۰	انواع استقامت و رزی
۱۰۰	ایستادگی در برابر ملامت خودیها
۱۰۰	استقامت در برابر عذر تراشی‌های شرعی
۱۰۲	استقامت در بزنگاه‌های حساس و تردید آفرین
۱۰۴	سیاست مظلومیت مقاوم
۱۰۵	مقاومت آگاهانه
۱۰۵	مقاومت آگاهانه؛ علاج سلطه‌طلبی قدرتمندان
۱۰۵	امام حسین (ع)؛ معلم بزرگ مقاومت آگاهانه
۱۰۶	نتایج استقامت و رزی و پیامدهای عدم آن
۱۰۶	ایستادگی؛ رمز پیروزی
۱۰۶	حفظ دین در پرتو استقامت و پایداری
۱۰۷	عاشورا و کوتاهی خواص در استقامت و رزی
۱۰۸	ایمان؛ سرچشمه‌ی مقاومت
۱۰۸	انقلاب اسلامی و پایداری عاشورایی
۱۰۸	ایستادگی در انقلاب اسلامی؛ درس عاشورا
۱۰۸	نهضت عاشورا؛ الگوی قیام امام خمینی
۱۰۹	اربعین؛ ایستادگی در برابر استکبار
۱۱۱	فداکاری
۱۱۱	امام حسین (ع)؛ الهم بخش فداکاری
۱۱۱	فدا شدن اباعبدالله (ع) برای بقای حق

۱۱۲	فداکاری برای دین؛ پیام ماندگار امام حسین (علیه السلام).....
۱۱۲	بزرگترین درس محرم.....
۱۱۳	ضرورت فداکاری.....
۱۱۳	پیام عاشورا؛ بایستگی فداکاری برای حفظ دین.....
۱۱۳	فداکاری و مجاهدت؛ لازمه‌ی حفظ اسلام.....
۱۱۴	فداکاری؛ لازمه‌ی پیروی از امام حسین (علیه السلام).....
۱۱۴	مسلمان واقعی.....
۱۱۵	لزوم فداکاری برای دفاع از دین در سخت‌ترین شرایط.....
۱۱۵	پیام شهید؛ لزوم فداکاری در راه اهداف الهی.....
۱۱۶	مباهله‌ی عملی امام حسین (علیه السلام) در کربلا.....
۱۱۶	فداکاری ویژه.....
۱۱۶	بی‌مانندی شجاعت و فداکاری امام حسین (علیه السلام).....
۱۱۷	بالاترین و دشوارترین نوع فداکاری.....
۱۱۷	اهمیت انتخاب زمان فداکاری.....
۱۱۸	فداکاری در شرایطی بسیار دشوار و ویژه.....
۱۱۹	ارزش فداکاری.....
۱۱۹	اسلام؛ عزیزتر از جان حسین بن علی (علیه السلام).....
۱۲۱	حفظ اسلام؛ باعظمت‌تر از جانهای فدا شده.....
۱۲۱	همه‌ی موجودی امام (علیه السلام) در میدان دفاع از دین.....
۱۲۲	نقطه‌ی اوج انسانیت در روز عاشورا.....
۱۲۲	فدا شدن اولیا در راه اسلام و آرمانها.....
۱۲۳	بستگی ارزش فداکاری و شهادت به افراد و شرایط.....
۱۲۳	شهادت رهبران دینی؛ ابزار معنوی غلبه بر باطل.....
۱۲۵	بایسته‌های فداکاری.....
۱۲۵	نهراسیدن از مرگ و اسارت.....
۱۲۵	فداکاری آگاهانه.....

بهای حفظ اسلام در نظر امام حسین (علیه السلام).....	۱۲۶
آثار فداکاری.....	۱۲۶
فداکاری؛ رمز دست‌یابی به هدف.....	۱۲۶
فداکاری؛ کلید تحقق اهداف عالی نظام اسلامی.....	۱۲۷
آثار کوتاه‌مدت و بلندمدت فداکاری.....	۱۲۷
شهادت‌طلبی.....	۱۲۹
امام حسین (علیه السلام) الهام‌بخش شهادت‌طلبی.....	۱۲۹
شهادت در خطبه‌ی امام (علیه السلام) مقابل سپاه حر.....	۱۲۹
انتظار شهادت و استقبال امام (علیه السلام) از آن از ابتدای حرکت.....	۱۳۱
ضرورت شهادت‌طلبی.....	۱۳۱
اولین شرط دفاع از آرمانهای الهی.....	۱۳۱
بذل جان و مال و آمادگی برای لقاء الهی؛ پیش‌نیاز قیام اصلاح‌گراانه.....	۱۳۳
ارزش شهادت‌طلبی.....	۱۳۳
ارزش شهادت.....	۱۳۳
همراهی تبلور نیروی ایمان با شهادت بهترینهای ملت.....	۱۳۳
ایمان راسخ؛ لازمه‌ی شهادت‌طلبی.....	۱۳۳
آثار فرهنگ شهادت‌طلبی.....	۱۳۴
فرهنگ شهادت‌طلبی؛ مایه‌ی استقلال و شکست ناپذیری ملت‌ها.....	۱۳۴
کشته شدن برای نجات اسلام؛ مایه‌ی روسفیدی و سعادت.....	۱۳۴
شهادت؛ رمز پایداری ملت‌ها.....	۱۳۴
خون شهید؛ تضمین‌کننده‌ی آبروی اسلام.....	۱۳۵
شهادت امام حسین (علیه السلام) ضامن حیات ابدی اسلام.....	۱۳۵
تلخی و شعف حاصل از شهادت سرداران و رهبران.....	۱۳۶
دیدگاه‌ها.....	۱۳۷
دو دیدگاه نادرست در مورد شهادت امام حسین (علیه السلام).....	۱۳۷
حکومت یا شهادت، نتایج قیام.....	۱۳۷

۱۳۷.....	وَجوب و سودمندی قیام در هر دو صورتِ حکومت و شهادت.....
۱۳۸.....	معنای محَرَّم در منطق شیعی.....
۱۳۹.....	ترویج شهادت طلبی.....
۱۳۹.....	فلسفه‌ی خطبه‌های شهادت طلبانه.....
۱۴۰.....	بصیرت.....
۱۴۰.....	بصیرت امام حسین (ع) به وقایع تلخ حال و آینده.....
۱۴۱.....	اهمیت شناخت صحنه‌ی نبرد.....
۱۴۱.....	شناخت صحنه؛ هنری بزرگ و وظیفه‌ی خطیر.....
۱۴۳.....	دشمن شناسی؛ درس مهم عاشورا.....
۱۴۳.....	اهمیت و ضرورت ایجاد بصیرت در جامعه.....
۱۴۴.....	نبود بصیرت؛ به کام دشمنان و به ضرر ملت‌ها.....
۱۴۵.....	بصیرت؛ لازمه‌ی دفاع از دین.....
۱۴۶.....	بصیرت امام (ع) در انتخاب زمان قیام.....
۱۴۶.....	زمان شناسی امام (ع).....
۱۴۶.....	بصیرت زینب کبری (ع).....
۱۴۷.....	بصیرت قمر بنی‌هاشم (ع).....
۱۴۹.....	هدایت و روشنگری.....
۱۴۹.....	تبلیغ و روشنگری؛ مسئله‌ی اصلی قیام عاشورا.....
۱۵۱.....	پرداختن به ذکر و دعا.....
۱۵۱.....	راز و نیاز با خدا؛ از ابعاد مهم عاشورا.....
۱۵۳.....	دعا کردن در قدرت و ضعف؛ درسی از امام حسین (ع).....
۱۵۳.....	پیام رسانی تاریخی امام حسین (ع) در قالب دعا.....
۱۵۴.....	دعا؛ ظرف بیان درک سیدالشهدا از واقعه‌ی عاشورا.....
۱۵۴.....	قوت قلب در سایه‌ی راز و نیاز با خدا.....
۱۵۶.....	نشانه‌های تأثر در راز و نیاز امام حسین (ع).....
۱۵۸.....	ندای قلب امام (ع) در آخرین لحظات.....

۱۵۹.....	شب عاشورا؛ هنگامه‌ی ذکر و دعا.....
۱۵۹.....	یارانی اهل عبادت و ذکر.....
۱۶۰.....	رجاء.....
۱۶۰.....	امید به نصرت خداوند در برابر دشمنان.....
۱۶۱.....	عاشورا؛ مایه‌ی امید شیعیان در طول تاریخ.....
۱۶۱.....	امید بی‌پایان به خداوند؛ منطق امام حسین (علیه السلام).....
۱۶۲.....	توکل.....
۱۶۲.....	درخشش اعتماد به خدا در وجود مبارک امام (علیه السلام).....
۱۶۲.....	تأثیر اتکای به خدا در روحیه‌ی یاران اباعبدالله (علیه السلام).....
۱۶۳.....	عدم اضطراب امام حسین (علیه السلام) در شرایط غربت.....
۱۶۴.....	اخلاص.....
۱۶۴.....	اخلاص؛ یکی از صفات برجسته‌ی اباعبدالله (علیه السلام).....
۱۶۴.....	تجلی اخلاص در حادثه‌ی کربلا.....
۱۶۷.....	سه ویژگی برجسته و تعیین کننده‌ی اباعبدالله (علیه السلام).....
۱۶۹.....	انقطاع الی الله.....
۱۶۹.....	انقطاع الی الله؛ مقدمه‌ی جهاد واقعی و شهادت.....
۱۷۰.....	بهره‌مندی از علم و معرفت.....
۱۷۰.....	حضرت زینب و حضرت سکینه (علیهم السلام)؛ مشعل علم و معرفت.....
۱۷۱.....	وفا.....
۱۷۱.....	وفاداری ابوالفضل العباس (علیه السلام).....
۱۷۳.....	پرهیز از دنیاگرایی.....
۱۷۳.....	نفی دنیاطلبی در قیام امام حسین (علیه السلام).....
۱۷۴.....	خطر اضمحلال داخلی اسلام در اثر دنیا پرستی.....
۱۷۵.....	دنیازدگی؛ مانع مبارزه با دستگاه ظلم و فساد.....
۱۷۵.....	غفلت از راه امام حسین (علیه السلام) نتیجه‌ی دنیاطلبی.....
۱۷۷.....	پرهیز از قدرت طلبی.....

۱۷۷	نفی قدرت‌طلبی در قیام امام حسین (علیه السلام).....
۱۷۷	شعله‌ی ایمان به جای عشق حکومت؛ شیوه‌ی امام حسین (علیه السلام).....
۱۷۸	امامت؛ نقطه‌ی مقابل حکومت با زور و قدرت و فریب.....
۱۸۰	بالا بردن تواناییها.....
۱۸۱	رشادت و شجاعت.....
۱۸۱	محرم؛ یادآور شجاعتها.....
۱۸۱	نترسیدن از مرگ؛ منطق حسینی.....
۱۸۲	عاشورا؛ درس ایستادگی، فداکاری و شجاعت.....
۱۸۲	اهمیت کار شجاعانه‌ی امام حسین (علیه السلام) در مبارزه با نظام ظلم.....
۱۸۳	فضای رعب حاکم و قیام امام حسین (علیه السلام).....
۱۸۴	عزت اسلام؛ حاصل شجاعت و نترسیدن از خصم.....
۱۸۶	حکمت و اقتدار.....
۱۸۶	حکمت و اقتدار حضرت زینب (علیه السلام) در قیام عاشورا.....
۱۸۷	رفتار حکیمانه و صبورانه‌ی زینب کبری (علیه السلام).....
۱۸۹	عزت‌طلبی و افتخار آفرینی.....
۱۸۹	امام حسین (علیه السلام) مظهر عزّت و افتخار.....
۱۸۹	سه بُعد عزّت و افتخار حسینی.....
۱۹۰	تبلور عزّت و افتخار حسینی در مبارزه با طاغوت مقتدر.....
۱۹۲	تبلور عزّت و افتخار حسینی در پیروزی معنوی امام (علیه السلام).....
۱۹۳	تبلور عزّت و افتخار حسینی در صحنه‌های مصیبت‌بار عاشورا.....
۱۹۵	تبیین عنصر حماسه و عزّت در عاشورا.....
۱۹۶	بر خور داری از عواطف صحیح.....
۱۹۶	حاکمیت عواطف در واقعه‌ی عاشورا.....
۱۹۷	عاشورا؛ برخوردار از سه عنصر منطق، حماسه و عاطفه.....
۱۹۷	عنصر منطق و عقل در قیام عاشورا.....
۱۹۹	عنصر دوم در قیام عاشورا؛ حماسه و عزّت.....

۱۹۹.....	عنصر سوم؛ عاطفه.....
۲۰۱.....	گم نکردن هدف.....
۲۰۵.....	جهت‌گیری ارزشی در رفتارها.....
۲۰۷.....	تلاش مستمر در تهذیب و سیاست.....
۲۱۰.....	ایمان به مبارزه در راه حق.....
۲۱۲.....	اقدام‌گرایی و خطر کردن.....
۲۱۲.....	عاشورا؛ درس اقدام و ورود شجاعانه به میدانهای بزرگ.....
۲۱۳.....	پیروزی خون بر شمشیر.....
۲۱۵.....	خون حسین بن علی (علیه السلام) بر اندازنده‌ی سلسله‌ی اموی.....
۲۱۵.....	پیروزی مظلومیت بر پلیدی.....
۲۱۶.....	سیاست مظلومیت مقاوم.....
۲۱۶.....	خون و قیام امام حسین (علیه السلام) ضامن بقای دین پیغمبر (صلی الله علیه و آله).....
۲۱۷.....	پیروزی جهاد مظلومانه.....
۲۱۷.....	ماندگاری فداکاری برای اسلام، حتی در کمال غربت.....
۲۱۸.....	عدم تلازم غربت و ضعف.....
۲۱۸.....	قدرتهای مادی؛ مغلوب قدرتهای معنوی.....
۲۱۸.....	خون و مظلومیت؛ زبان ماندگار تاریخ.....
۲۱۹.....	نتایج قیام و خون امام حسین (علیه السلام).....
۲۲۰.....	سنت الهی؛ پیروزی مشروط.....
۲۲۲.....	راز پیروزی بر دشمن.....
۲۲۳.....	پیروزی حقیقی و ماندگار در سایه‌ی عوامل معنوی قدرت.....
۲۲۵.....	ارزش‌گذاری مردم.....
۲۲۸.....	مقابله با تبلیغات دشمن.....
۲۲۸.....	اعلام هدف قیام برای مقابله با تبلیغات دشمن.....
۲۲۹.....	پیش‌گیری از تبلیغات منفی دشمن.....
۲۳۰.....	احیای یاد و خاطره‌ی کربلا.....

۲۳۰	گریه‌ی آتش افروز امام سجاد (ع).....
۲۳۰	تدبیر حضرت سجاد (ع) برای احیای کربلا.....
۲۳۱	مجاهدت اهل بیت: در راه احیای کربلا.....
۲۳۲	هدف امام سجاد (ع) و حضرت زینب (س) از زنده نگه داشتن یاد امام حسین (ع).....
۲۳۳	ماندگاری عاشور؛ مقتضای سنت الهی.....
۲۳۳	پایه‌گذاری سنت زیارت و احیای یاد کربلا در اربعین.....
۲۳۵	اربعین؛ امتداد حرکت عاشورا.....
۲۳۶	اربعین؛ اولین جوشش چشمه‌های محبت حسینی.....
۲۳۶	اربعین؛ آغاز دل‌ربایی حسینی.....
۲۳۹	تلاش برای تقویت ایمان مؤمنین و ارشاد گمراهان.....
۲۴۰	رساندن پیام به جامعه در قالب دعا.....
۲۴۰	عنصر دعا در عاشورا.....
۲۴۱	رد اتهام قدرت‌طلبی در قالب دعا.....
۲۴۱	پیام‌داری دعا.....
۲۴۱	تبیین موقعیت امام (ع) به زبان دعا؛ پیامی برای تاریخ.....
۲۴۴	جایگاه نفرین دشمن.....
۲۴۴	نفرین دشمن پس از قساوت نسبت به عبدالله بن الحسن (ع).....
۲۴۶	پیروی از رهبر.....
۲۴۷	حضور در صحنه و آسیب‌پذیری دشمن.....
۲۴۸	تأثیر اراده‌ی مؤمنین.....
۲۴۸	عاشورا؛ روز تقدیر الهی و عزم اباعبدالله (ع).....
۲۴۹	ویژگیهای الزامی حاکم اسلامی.....
۲۵۰	درسهای عاشورا و انقلاب اسلامی.....
۲۵۱	فهرست آیات.....
۲۵۳	فهرست روایات.....
۲۵۹	کتابنامه.....

مقدمه

حضرت آیت الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی «مدظله»، در بیانات پر مغز خود در مناسبت‌های گوناگون، همواره به درس‌های مختلف تاریخی اشاره نموده‌اند که یکی از مهمترین آنها «درس‌های عاشورا» است.

مجموعه‌ی حاضر، رهنمودهای ارزشمند معظم‌له «مدظله» درباره‌ی همین موضوع است، که با نمایه‌زنی و تیتربندی مطالب، در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد.

توضیح این نکته ضروری است که این اثر، یکی از آثار موضوعی است که از کتاب مرجع «آفتاب در مصاف» - مشتمل بر تمامی بیانات رهبری از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۹۰ در مورد سرور و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) - استخراج شده است.

با عنایت به اینکه هیچ‌یک از سخنرانیهای مقام معظم رهبری «مدظله» در کتاب مرجع، به‌طور کامل به موضوع درس‌های عاشورا اختصاص ندارد و همه‌ی مطالب مرتبط، در خلال سخنرانیهای مختلف بیان شده‌اند، کتاب حاضر بر خلاف اثر مرجع که به شکل سیر تاریخی است، به صورت فصل‌بندی شده، تدوین و ارائه گردیده است. البته فصل‌بندی این اثر، بر مبنای درس‌های مختلف عاشورا است و در واقع عناوین درس‌ها، فارق بین فصل‌های مختلف کتاب هستند.

امید آنکه اثر حاضر و آثار مشابه، موجبات بهره‌مندی هر چه بیشتر و بهتر پیروان ولایت را از رهنمودهای آن مقام شامخ فراهم آورد.

در پایان، از تمامی عزیزانی که ما را در مراحل تدوین و پژوهش این اثر یاری نمودند؛ از جمله حجت‌الاسلام محمد مهدی حقانی، مدیر مؤسسه‌ی فرهنگی حدیث لوح و قلم؛ حجت‌الاسلام مهدی نورافکن، پژوهشگر؛ حجت‌الاسلام علی‌اصغر هاشم‌پور، مسئول تدوین و تنظیم، و آقای محمدحسن استادی مقدم، ویراستار، تشکر و قدردانی مینماییم.

و من الله التوفیق

تنوع و جاودانگی درسهای عاشورا

درسهای عاشورا؛ یکی از سه بحث عمده در عاشورا پژوهی

در مباحث مربوط به عاشورا، سه بحث عمده وجود دارد:

یکی بحث علل و انگیزه‌های قیام امام حسین (علیه السلام) است، که چرا امام حسین (علیه السلام) قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه، ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده‌ایم؛ فضلاً و بزرگان هم بحثهای خوبی کرده‌اند. امروز وارد آن بحث نمیشویم.

بحث دوم، بحث درسهای عاشورا است که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است و مخصوص زمان معینی نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دین‌داری و شجاعت و مواسات و درس قیام‌الله و درس محبت و عشق است. یکی از درسهای عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران پشت سر حسین زمان و فرزند ابی‌عبدالله‌الحسین (علیه السلام) انجام دادید. خود این، یکی از درسهای عاشورا بود.

بحث سوم، درباره‌ی عبرتهای عاشورا است که چند سال قبل از این، ما این مسئله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درسها، عبرتهایی هم دارد. بحث عبرتهای عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده‌ی این بحث، مخصوص به این زمان است؛

یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم.^۱

پیامهای متنوع وقایع دوران امام حسین (ع)

حادثه‌ی کربلا را میشود دو نوع تبیین کرد؛ نخست تبیین وقایع. خود تبیین وقایع، بسیاری از پیامها را با خود دارد. امام حسین (ع) در دوران طولانی پرنج زندگی بعد از حسن بن علی (ع) که ده سال طول کشید، چگونه زندگی کرد؟ چگونه برخورد کرد؟ چه نامه‌هایی به ایشان نوشته شد؟ ایشان در پاسخ چه گفت؟ بعد از روی کار آمدن یزید، ایشان چه عکس‌العملی نشان داد؟ از مدینه حرکت کرد؛ در مدینه چه حوادثی اتفاق افتاد؟ به مکه آمد؛ چه حوادثی اتفاق افتاد؟ از مکه حرکت کرد؛ در هر منزلی از منازل چه اتفاق افتاد؟ این یک نوع بیان آرمان‌گرایی عاشورا است. معمولاً هم این‌طور بیان شده است. خود این، حامل پیام و بیانهای زیادی است.

یک نوع دیگر، جمع‌بندی حادثه‌ی کربلا، جمع‌بندی همه‌ی این حوادث و جمع‌بندی همه‌ی این گفتارهاست، که از مجموع اینها ما بدانیم و بفهمیم سیدالشهدا (ع) چرا قیام کرد؟^۲

عاشورا؛ صحنه‌ی کامل زندگی اسلامی

عاشورا، یک صحنه‌ی کامل از زندگی اسلامی یک انسان است. در عاشورا همه‌ی ارکان اسلامی برای زندگی یک انسان و ابعاد معنوی و اخلاقی و اجتماعی جلوه‌گری میکند. در عاشورا؛ دفاع هست، حمله هست، خشم هست، عشق هست. در عاشورا؛ موعظه و تبلیغ و نصیحت هست، ترساندن و تهدید هست، همبستگی هست، ایثار هست، جهاد هست، شهادت هست، رسالت هست، توحید هست. همه چیز در عاشورا هست؛ راز و نیاز با خدا هم هست.^۳

فراوانی درسهای عاشورا

درباره‌ی حادثه‌ی عاشورا باید عرض کنم این حادثه دارای درسهای بسیار زیادی است. هرچه انسان فکر میکند می‌بیند درسهای عاشورا باز هم از آنچه اندیشیده، بیشتر است.^۴

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

۲. روضة الواعظین، ص ۱۹۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

۳. بیانات در ۱۳۶۱/۸/۴.

۴. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۴/۷/۵.

۵. در جمع رزمندگان مرکز پشتیبانی جنگ (سپاه جنوب)، ۱۳۶۷/۵/۲۹.

عاشورا؛ سرمشق در همه‌ی صحنه‌ها

قدر این ایام را بدانید، در این شبهای محرم با نزدیک کردن دلهای خود به حسین بن علی (ع) از آن حضرت و از حادثه‌ی عاشورا نیرو بگیرید. شما جوانها که امیدهای آینده‌ی کشور و انقلاب هستید، باید شانه‌های خودتان را محکم کنید، استخوانهای خودتان را استوار کنید؛ برای حمل کردن بار امانت سنگینی که بر دوش شماست. همین امانتی که تا امروز در جبهه‌ی جنگ بود، فردا ممکن است در شکل دیگری و در جبهه‌ی دیگری باشد. همه‌ی اینها درس عاشورا و درس حسین بن علی (ع) است.^۱

وجود درسهای متنوع در عاشورا

شما جوانها و همه‌ی نسلهای انقلابی ملت ما باید به ماجرای حسین بن علی (ع) به صورت یک درس نگاه کنید. ماجرا را از حالت یک خاطره‌ی عاطفه برانگیز صرف، خارج کنید؛ درس است؛ گشودن یک راه است؛ حادثه‌ی بی است که از ابعاد مختلف برای ملت ما میتواند سرمشق باشد و هرچه آدم فکر میکند روی مسئله‌ی کربلا و از هر زاویه‌ی که این قضیه را در نظر میگیرد، در آن درسها می‌بیند! حَقّاً ما کوچکتر از آن هستیم که بتوانیم این حادثه را در یک نگاه ببینیم و آن را بیان کنیم. از گوشه‌های آن یک چیزهایی میفهمیم؛ یعنی میدرخشد که میفهمیم، جرقه‌هایش را می‌بینیم و یک برداشتی از این حادثه داریم.^۲

تبیین تکلیف مسلمانان در شرایط مختلف

در قضیه‌ی حرکت عاشورا، نکات بسیار زیادی هست که اگر دنیای اسلام و متفکرین جهان اسلام درباره‌ی آنها، از ابعاد مختلف بررسی کنند، راههای زندگی اسلامی و تکلیف نسلهای مسلمان در شرایط مختلف، از این حادثه و آنچه که از مقدمات و مؤخرات، آن را احاطه کرده است، معلوم خواهد شد.^۳

صدها درس در حرکت تاریخی امام حسین (ع)

اگر این حادثه [عاشورا] را دقیق در نظر بگیرید، شاید بشود گفت انسان میتواند در حرکت چند

۱. در جمع لشکر ۱۹ فجر شیراز، ۱۳۶۷/۵/۲۴.

۲. در قرارگاه کربلا در اهواز، ۱۳۶۷/۶/۲.

۳. در دیدار علما و روحانیون، ۱۳۷۱/۵/۷.

ماهه‌ی حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد، تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید، بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستم بگویم هزارها درس؛ میشود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاری آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما اینکه میگویم بیش از صد درس، یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مذاقه قرار دهیم، از آن میشود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک امت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره‌ی جامعه و قرب به خدا، درس است.^۱

پیام امام حسین علیه السلام برای همه‌ی تاریخ

خون حسین بن علی و حرکتی که حسین بن علی کرد در طول تاریخ برای ما دورمانده‌ها از وطن اصلی اسلامی‌مان، از متن اسلامی که در دوران پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندان رسالت بود، پیام داشت. حسین بن علی علیه السلام با عمل خود به ما نشان داد اگر میخواهید در هر دوره‌ای از دوره‌ها و در هر زمانی از زمانها، اسلام را حفظ کنید و نگه‌دارید، راهش این است. این کار را ما کردیم، ملت ما این کار را کرد، نتیجه‌اش را هم دیدیم. پس قدر عاشورا را بدانید و درس عاشورا را هرگز فراموش نکنید.^۲

درس عاشورا؛ درسی جاویدان

درس حسین بن علی علیه السلام درس جاودانه است؛ باید فراموشش نکرد، باید آن را درست فهمید. در گفتنها، روضه‌خوانیها، ذکر مصیبتها باید نکته‌ی فدا شدن انسان برای دین خدا و برای راه خدا تفهیم بشود، تا ما این درس را همواره از گوشمان بیرون نکنیم.

کربلا؛ الگوی همیشگی و آزموده

شما برادران و خواهران عزیز و همه‌ی ملت بزرگ ایران باید بدانید که کربلا الگوی همیشگی ماست. کربلا، مثالی است برای اینکه در مقابل عظمت دشمن، انسان نباید دچار تردید شود. این یک الگوی امتحان شده است. درست است که در روزگار صدر اسلام، حسین بن علی علیه السلام با هفتاد و دو نفر به شهادت رسید، اما معنایش این نیست که هرکس راه حسین علیه السلام را میرود و همه‌ی کسانی

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

۲. در جمع رزمندگان لشکر علی بن ابیطالب علیه السلام، ۲۳/۵/۱۳۶۷.

که در راه مبارزه‌اند، باید به شهادت برسند؛ نه. ملت ایران، بحمدالله امروز راه حسین (علیه السلام) را آزمایش کرده است و با سربلندی و عظمت، در میان ملتهای اسلام و ملتهای جهان، حضور دارد. آنچه که شما پیش از پیروزی انقلاب انجام دادید و رفتید، راه حسین (علیه السلام)؛ یعنی نترسیدن از خصم و تن دادن به مبارزه با دشمن مسلط بود. در دوران جنگ نیز همین‌طور بود. ملت ما میفهمید که در مقابل او، دنیای شرق و غرب و همه‌ی استکبار ایستاده است؛ اما نترسید. البته ما شهدای گرانقدری داریم. عزیزانی را از دست دادیم؛ عزیزانی از ما، سلامتی‌شان را از دست دادند و جانباز شدند؛ عزیزانی، چند سال را در زندانها گذراندند؛ عده‌یی هنوز هم در زندان بعثیها هستند. اما ملت با این فداکاریها به اوج عزت و عظمت رسیده است؛ اسلام عزیز شده است؛ پرچم اسلام برافراشته شده است. این به برکت آن ایستادگی است.^۱

امام حسین (علیه السلام)؛ الگوی زنده و درخشان

در خلال دهها و صدها خصوصیتی که امت اسلام به برکت اسلام و قرآن و اهل بیت: از آن برخوردار است، یکی هم این است که مردم ما الگوهای بزرگ و درخشانی در جلو چشم خود دارند. برای ملتها، الگو خیلی مهم است. شما ببینید؛ ملتهای مختلف، اگر در شخصیتی رشحه‌یی از عظمت وجود داشته است، او را مطلق میکنند، بزرگ میکنند، نام او را جاودانه میکنند؛ برای اینکه حرکت عمومی نسلهایشان را به آن سمتی که میخواهند، جهت بدهند. گاهی شخصیت واقعی هم ندارند؛ اما در داستانها و شعرها و افسانه‌های گوناگون ملی و اساطیر، آنها را مطرح میکنند. اینها همه از این سرچشمه گرفته است که ملتها از میان خود، به دیدن نمونه‌های بزرگ احتیاج دارند. این در اسلام به صورت فراوان و بی‌نظیری هست که از جمله بزرگترین آنها حضرت اباعبدالله (علیه السلام) پیشوای مسلمین و فرزند پیامبر و شهید بزرگ تاریخ بشر^۲ است.^۳

جهان شمولی درسهای امام حسین (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) نه فقط برای شیعه، نه فقط برای مسلمانها، بلکه برای احرار عالم درس دارد. رهبر آزادی‌بخش نهضت هند در شصت سال، هفتاد سال قبل اسم حسین بن علی (علیه السلام) را آورد؛ گفت من

۱. در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت فرارسیدن ماه محرم، ۱۳۷۱/۴/۱۰.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۴۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۳۸.

۳. در دیدار گروه کثیری از پاسداران و بسیجیان به مناسبت میلاد امام حسین (علیه السلام) و روز پاسدار، ۱۳۷۷/۹/۲.

از او یاد گرفتم؛ در حالی که هندو بود؛ اصلاً مسلمان نبود. در بین مسلمین هم همین طور است. ماجرای امام حسین علیه السلام این است. شما گنجینه دارِ یک چنین جواهر ذی قیمتی هستید که همه ی بشریت میتواند از او بهره برد و استفاده کند.^۱

۱. در دیدار جمعی از اقشار مختلف مردم قم، ۱۳۸۶/۱۰/۱۹.

درس اصلی عاشورا

درس اصلی؛ انگیزه، هدف و چرایی قیام عاشورا

اگر این حادثه [عاشورا] را دقیق در نظر بگیرید، شاید بشود گفت انسان میتواند در حرکت چند ماهه‌ی حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام، از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد، تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای شهادت نوشید، بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستم بگویم هزارها درس؛ میشود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاره‌ی آن بزرگوار، یک درس باشد؛ اما اینکه میگویم بیش از صد درس، یعنی اگر ما بخواهیم این کارها را مورد مذاقه قرار دهیم، از آن میشود صد عنوان و سرفصل به دست آورد که هر کدام برای یک امت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره‌ی جامعه و قرب به خدا، درس است. به خاطر این است که حسین بن علی «اروحنافداه و فداالسمه و ذکره»، در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدسین عالم، این‌گونه میدرخشد. انبیا و اولیا و ائمه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید! اگر آنها مثل ماه و ستارگان باشند، این بزرگوار مثل خورشید میدرخشد.

و اما آن صد درس مورد اشاره به کنار؛ یک درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین علیه السلام وجود دارد که من امروز سعی خواهم کرد آن را به شما عرض کنم. همه‌ی آنها حاشیه است و این متن است. چرا قیام کرد؟ این درس است.

به امام حسین (ع) می‌گفتند: شما در مدینه و مکه محترمید و در یمن، آن همه شیعه هست؛ به گوشه‌یی بروید که با یزید کاری نداشته باشید،^۱ یزید هم با شما کاری نداشته باشد! این همه مرید، این همه شیعیان؛ زندگی کنید، عبادت و تبلیغ کنید! چرا قیام کردید؟ قضیه چیست؟ این، آن سؤال اصلی است. این آن درس اصلی است.^۲

جمع‌بندی حادثه‌ی کربلا، جمع‌بندی همه‌ی این حوادث و جمع‌بندی همه‌ی این گفتارهاست، که از مجموع اینها ما بدانیم و بفهمیم سیدالشهدا (ع) چرا قیام کرد؟^۳

تبیین درس اصلی عاشورا

اگر بخواهیم هدف امام حسین (ع) را بیان کنیم، باید این‌طور بگوییم که هدف آن بزرگوار، عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ‌کس قبل از امام حسین (ع)، حتی خود پیغمبر (ص)، انجام نداده بود. نه پیغمبر (ص) این واجب را انجام داده بود، نه امیرالمؤمنین (ع) نه امام حسن مجتبی (ع).

واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد. با وجود اینکه این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین (ع) به این واجب عمل نشده بود. عرض میکنم که چرا عمل نشده بود. امام حسین (ع) باید این واجب را عمل میکرد، تا درسی برای همه‌ی تاریخ باشد؛ مثل اینکه پیغمبر (ص) حکومت تشکیل داد؛ تشکیل حکومت درسی برای همه‌ی تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد؛ یا پیغمبر (ص) جهاد فی سبیل الله کرد و این درسی برای همه‌ی تاریخ مسلمین و تاریخ بشر تا ابد شد. این واجب هم باید به وسیله‌ی امام حسین (ع) انجام میگرفت تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد.

کاری که در زمان امام حسین (ع) انجام گرفت، نسخه‌ی کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آنجا به نتیجه‌ی شهادت رسید، اینجا به نتیجه‌ی حکومت. این همان است؛ فرقی نمیکند. هدف امام حسین (ع) با هدف امام بزرگوار ما یکی بود. این مطلب، اساس معارف حسین (ع) است.

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۱ - ۱۶۲؛ اللہوف، صص ۳۹-۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

۳. بیانات در ۱۳۶۱/۸/۴.

معارف حسینی (علیه السلام) بخش عظیمی از معارف شیعه است. این پایهی مهمی است و خود یکی از پایه‌های اسلام است. پس هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه‌ی اسلامی به خط صحیح... پس میتوانیم این‌طور جمع‌بندی کنیم، بگوییم: امام حسین (علیه السلام) قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه‌ی اسلامی است، انجام دهد.^۱

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

مبارزه و قیام اصلاح طلبانه؛ واجبی اهم

بیان تکلیف اهم در لسان امام (علیه السلام)

در همان زمان حرکت اباعبدالله (علیه السلام) کسانی بودند که اگر با آنها در باب این قضیه صحبت میشد که «اکنون وقت قیام است» و میفهمیدند که این کار، به دنبال خود، مشکلات و دردسرهایی دارد، به تکالیف درجه دو میچسبیدند؛ کما اینکه دیدیم عده‌یی همین کار را کردند.

حسین بن علی (علیه السلام) در بیانات خود فهماند که برای دنیای اسلام در چنین شرایطی، مبارزه با اصل قدرت طاغوتی و اقدام برای نجات انسانها از سلطه‌ی شیطنی و اهریمنی این قدرت، واجب‌ترین کارهاست. بدیهی است که حسین بن علی (علیه السلام) اگر در مدینه میماند و احکام الهی را در میان مردم تبلیغ و معارف اهل بیت: را بیان میکرد، عده‌یی را پرورش میداد. اما وقتی برای انجام کاری به سمت عراق حرکت میکرد، از همه‌ی این کارها باز میماند؛ نماز مردم را نمیتوانست به آنها تعلیم دهد؛ احادیث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را نمیتوانست به مردم بگوید؛ حوزه‌ی درس و بیان معارف او تعطیل میشد و از کمک به ایتام و مستمندان و فقرایی که در مدینه بودند، میماند. اینها هر کدام وظیفه‌یی بود که آن حضرت انجام میداد. اما همه‌ی این وظایف را فدای وظیفه‌ی مهمتر کرد؛ حتی آنچنان که در زبان همه‌ی مبلغین و گویندگان هست، زمان حج بیت الله و در هنگامی که مردم برای حج میرفتند، این فدای آن تکلیف بالاتر شد.^۱

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۳.

آن تکلیف چیست؟ همان طور که فرمود، مبارزه با دستگاهی که منشأ فساد بود:

«أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي»^۱.

یا آنچنان که در خطبه‌ی دیگری در بین راه فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكثًا لِعَهْدِ اللَّهِ... فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»^۲.

یعنی اغاره یا تغییر، نسبت به سلطان ظلم و جور؛ قدرتی که فساد میپراکند و دستگاهی که انسانها را به سمت نابودی و فناء مادی و معنوی میکشاند؛ این دلیل حرکت حسین بن علی (علیه السلام) است.^۳

ترک حج برای قیام عاشورا

در همه‌ی واجبات شرعی، اهم و مهم هست. گاهی یک چیزی با اینکه واجب است، در درجه‌ی دوم قرار میگیرد و از صحنه خارج میشود. حج واجب است، ولی دیدید امام حسین (علیه السلام) حجش را به عمره بدل کرد.^۴ اگر فرض شود حضرت قبلاً حج رفته بود و این حج اولش نبود و واجب نبود، یقیناً میان اصحاب آن حضرت کسانی بودند که این حج برایشان واجب بود؛ رها کردند، آمدند. چطور شد؟ چرا آمدند؟ به سبب همین مبارزه بود.^۵

اهمیت مبارزه با فساد جامعه

ماجرای عاشورا عبارت است از یک حرکت عظیم مجاهدت‌آمیز در هر دو جبهه؛ هم در جبهه‌ی مبارزه با دشمن خارجی و برونی که همان دستگاه خلافت فاسد و دنیاطلبان چسبیده به این دستگاه قدرت بودند و قدرتی را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای نجات انسانها استخدام کرده بود، آنها برای حرکت در عکس مسیر اسلام و نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) میخواستند، و هم در جبهه‌ی درونی، که آن روز جامعه به‌طور عموم به سمت همان فساد درونی حرکت کرده بود. نکته‌ی دوم، به نظر من مهمتر است.^۶

۱. «در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و مطابق سیره‌ی جدم رسول خدا رفتار نمایم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. «ای مردم! پیامبر خدا فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را میشکند (و به عدالت رفتار نمی‌کند)... آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را می‌برد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۳. در دیدار علما و روحانیون، ۱۳۷۱/۵/۷.

۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۶۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۹۹.

۵. در جلسه پرسش و پاسخ، ۱۳۶۰/۲/۲۶.

۶. در دیدار اعضای سپاه پاسداران و نیروی انتظامی، به مناسبت سوم شعبان، ۱۳۷۱/۱۱/۶.

تغیّر علیه سلطان جائر

فرجام بی تفاوتی در برابر سلطان جائر

در منزلی از منازل^۱، آن حضرت سخنرانی کوبنده و بسیار قوی بیان کرد، در این سخنرانی... میفرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»^۲.

خطاب به مردم میگوید. حالا این مردم، هم مردم خودش هستند که منطق و نظریه‌ی حسین بن علی (علیه السلام) را بخوبی میشنوند و در ذهنشان راسخ تر میشود، هم مردم حرّ بن یزید هستند؛ کسانی که این چیزها به گوششان کمتر خورده است و درست نمیدانند حسین بن علی (علیه السلام) برای چه آمده است. تبلیغات هم علیه حسین بن علی (علیه السلام) بسیار بود. میفرماید: پیغمبر خدا فرمود: هر کسی ببیند قدرتی و سلطانی در جامعه وجود دارد که حرام خدا را حلال کرده و حلال خدا را حرام کرده، عهد خدا و پیمان الهی را شکسته، در میان بندگان خدا با ظلم و جور و دشمنی و با کینه‌ورزی حرکت میکند و عمل میکند، اگر علیه این وضعیت به زبان یا عمل اقدامی نکند، «كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ یعنی

۱. منزل «بیضه».

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

بر خدای متعال فرض و حق است این آدم بی توجه را هم ببرد همان جایی که آن جائر را برده است؛ این را هم به عذاب او مبتلا کند. چون کسی که در مقابل ستم، فساد و انحراف، بی تفاوت است، در حقیقت نیروی خودش را از دسترس پروردگار عالم، قدرت الهی، از دسترس آن جریانی که باید این حق را به کرسی بنشانند و احکام الهی را به اجرا در بیاورد، دور نگه داشته است.^۱

قیام و تغیر؛ تکلیف اسلامی

در دوران زندگی حسین بن علی علیه السلام یک نظام فاسد به تمام معنا بر سر کار بود؛ هم در حق ضعفا ظلم میشد، هم ارزشهای انسانی از بین رفته بود، هم دین خدا که بهترین چارچوب برای تأمین عدالت اجتماعی است، به کلی فراموش شده بود؛ زحمات پیغمبر صلی الله علیه و آله پایمال شده و جامعه به کلی گمراه شده بود. در این شرایط، یک وظیفه‌ی بزرگ و سنگین بر سر راه هر انسان آزاده و بزرگ‌منش و مسلمان واقعی وجود داشت، و آن این بود که مردم را بیدار کند، آگاه کند، در مقابل آن نظام مسلط جبار ظالم شهوت‌ران و دور از معنویات و ارزشهای اخلاقی بایستد و با آن ایستادگی، هم مردم را بیدار کند، هم یک درس در تاریخ بگذارد. این، مسئله‌ی دوران امام حسین علیه السلام بود.

تکلیف حسین بن علی علیه السلام یک تکلیف اسلامی بود. اگر کسی تصور کند کاری که امام حسین علیه السلام کرد، تکلیف کس دیگری نبود، اشتباه کرده؛ همه باید این کار را میکردند، همه باید این قیام را انجام میدادند، همه باید حسین بن علی علیه السلام را یاری میکردند؛ همان‌طوری که خود آن حضرت در یکی از منازل بین راه فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ»^۲
یعنی تکلیف همه است، تکلیف اسلامی است.^۳

مبارزه با نظام ظلم؛ مبارزه‌ی حقیقی اباعبدالله علیه السلام

قبل از آنکه یزید بر سر کار بیاید و ظلم و طغیان و انحراف به اوج خود برسد، حسین بن علی علیه السلام ساکت بود. ده سال امام حسین علیه السلام در دوران معاویه یک حرکت ستیزه‌گرانه‌ی مبارزه‌جویانه‌ی از

۱. بیانات در ۱۳۶۱/۸/۴.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۵/۶/۲۱.

قبیل آنچه در کربلا می‌بینیم، انجام نداد، اما آن‌طوری که من استنباط می‌کنم - البته استنباط شخصی من است، که بر اثر انس با مسائل زندگی این بزرگوار و بقیه‌ی ائمه به نظرم میرسد - اگر معاویه زنده هم میماند و یزید بر سر کار نمی‌آمد، حسین بن علی علیه السلام تا چند سال دیگر این قیام را انجام میداد؛ این‌طور نبود که امام حسین علیه السلام فقط چون یزید سر کار آمده، این کار را بکند؛ نه، مسئله از این بالاتر بود، ریشه‌دارتر بود، دعوای با یزید نبود، دعوای با نظام ظلم بود.^۱

مقابله با ظلم؛ اصل مهم اسلامی

اینجاست که آن اصل بسیار مهم اسلامی مطرح میشود. ظلم سه بُعد دارد: ظالم، یعنی آن کسی که ظلم را انجام میدهد؛ منظم، یعنی آن کسی که ظلم بر روی او انجام میگیرد و ظلم را تحمل میکند؛ و سوم تماشاگر بی تفاوت. هر سه‌ی اینها با هم شریکند؛ هم ظالم در پیش پروردگار منفور و محکوم است، هم منظم یعنی ستم‌پذیر که ظلم را میپذیرد و در مقابل او اقدام نمیکند، و هم تماشاچی بی تفاوت و ناظر بی طرف، که می‌بیند ظلمی دارد انجام میگیرد، ولی او حرف نمیزند. این سه بُعد تشکیل‌دهنده‌ی ظلم است؛ اگر هر کدام از اینها نباشد، ظلم در دنیا نخواهد بود؛ اگر ظالم نباشد، ظلم نیست؛ اگر پذیرنده‌ی ظلم هم نباشد، ظلم نیست؛ اگر ملتها و انسانهایی که محکوم به ظلم میشوند، اینها ظلم را قبول نکنند و در مقابل ظلم، از خودشان دفاع کنند، ظلم باقی نخواهد ماند و نمیتواند ادامه پیدا کند. ظلم، یک حرکت خلاف طبیعت و قوانین عادی عالم است؛ باقی‌ماندنی نیست. سومی هم اگر نباشد؛ یعنی تماشاچیان بی تفاوت هم اگر نباشند، ظلم در دنیا نمیماند. فرضاً یک ملت زیر بار ظلم قرار میگیرد، اگر ملتهای دیگر، سران کشورهای دیگر، انسانهای بزرگ و دستگاه‌های تبلیغاتی نگذارند و بی تفاوت نمانند، آنها هم میتوانند مانع از ظلم شوند. بنابراین، هر سه‌ی اینها در پیش پروردگار شریک جرمند؛ هم ظالم، هم ستم‌پذیر، هم تماشاچی بی تفاوت. این درس امام حسین علیه السلام است. ما این درس را باید در کلمات حسین بن علی علیه السلام جستجو کنیم؛ از خودمان حرفی نمیزنیم. از اولی که حسین بن علی علیه السلام از مدینه حرکت کرد، تا لحظه‌ی آخری که جان مقدس و مطهر او به اعلی‌علیین عروج کرد، فرمایشهای فراوانی دارد که همه ناظر به این مطلب است.

ولید بن عتبّه - حاکم مدینه - آن حضرت را خواست برای اینکه بیعت بگیرد. حضرت در مسجد

نشسته بودند با عبدالله زبیر صحبت میکردند؛ هنگامی که این خبر آمد که ولید تو را طلب کرده، عبدالله به حضرت گفت: این ساعت، ساعت دیدار ولید نیست، فکر میکنی برای چه ما را دعوت کرده است؟! حضرت فرمودند: من حدس میزنم که معاویه مرده و این ما را دارد دعوت میکند برای بیعت. حضرت بلند شدند یک عده از جوانان بنی هاشم و رزمندگان شجاع را با خودشان برداشتند؛ تنها نرفتند منزل ولید که آنجا غافلگیر نشوند و مورد محاصره قرار نگیرند. به آن جوانها گفتند که اگر حادثه‌یی در داخل قصر ولید پیش آمد، شما دخالت کنید و وارد شوید و درگیری ایجاد کنید؛ یعنی از اوّل حسین بن علی علیه السلام تسلیم زور نمیشد و بنا را بر مبارزه، مقابله و اصرار بر جلوگیری از این ظلمی که داشت روزبه‌روز عالم گیر میشد، قرار داده بود تا لحظه‌ی آخر. درس بزرگ امام حسین علیه السلام همین است.^۲

عتاب سیدالشهدا علیهم السلام به نخبگان ساکت در برابر ظلم

من کلامی را از امام حسین علیه السلام انتخاب کردم که کمتر در مجامع خوانده شده و معنا شده، منتها چون طولانی است، من فقط قسمتهایی از آن را انتخاب کردم که اینجا بخوانم. این کلام طولانی در مکه از حسین بن علی علیه السلام صادر شده؛ البته در جاهایی که من دیدم، به طور دقیق و مسلّم ثبت نیست که مخاطبان چه کسانی بودند و در کجا این کار انجام گرفته، اما آن‌طوری که از خود این کلام و قرائن به دست می‌آید، مخاطبان این کلام، یک عده از برگزیدگان و زیدگان جامعه‌اند؛ علما، محدّثین، صاحب‌نفوذها، پسران صحابه و کسانی که در بین مردم از احترام خاصی برخوردار بودند، مخاطب اینها نیستند. محل صحبت هم مکه است یا بیرون مکه در یک نقطه که حضرت اینها را جمع کرده و حرف میزنند و خلاصه‌ی سخن امام حسین علیه السلام این است که مایه‌ی بدبختی این مردم شماست؛ شما هستید که آگاه بودید و میتوانستید مردم را آگاه کنید؛ شما بودید که با نفوذ بودید و میتوانستید در بین مردم یک حرکت ایجاد کنید؛ شما بودید که موجه بودید و میتوانستید نگذارید که دستگاه جبار و ظالم از وجهه‌ی شما استفاده کند؛ شما بودید که میتوانستید بایستید، قیام کنید و از حق ضعفا و مستضعفین و محرومین دفاع کنید و نکردید.

این، الان خطاب به همه‌ی صاحبان نفوذ در دنیای اسلام است؛ خطابی است که ملّت ما و مکتب

۱. الأخبار الطوال، ص ۲۲۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴

۲. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۵/۶/۲۱.

ما و انقلاب ما، به روشنفکران دنیا، به متنفذین دنیا، به سیاستمداران دنیا، به سران کشورهای اسلامی، به متفکران و مصلحان کشورهای اسلامی، به علمای کشورهای اسلامی، به شعرا و خطبای کشورهای اسلامی؛ این پیام را امروز منتقل میکنند؛ آنها باید که باید اقدام کنند؛ توده‌ی مردم ناآگاهند، توده‌ی مردم جرأت و گستاخی اقدام را در اوّل کار ندارند، توده‌ی مردم نمیدانند که میشود قیام و اقدام کرد. در کشورهای اسلامی و در دنیای اسلام، رهبرانند که باید به آنها بگویند، پیشروانند که باید آنها را تشجیع کنند، صاحب‌نفوذها و صاحبان قلم و بیان هستند که باید مردم را به وظایفشان آشنا کنند.

این کاری است که تجربه‌اش در کشور خود ما شد؛ گویندگان، علما، پیشوایان، پیشروان، روشنفکران متعهد و علمای مبارز گفتند، مردم را آگاه کردند؛ بعد از آنکه مردم آگاه شدند، آن وقت این سیل خروشان عظیم به حرکت در آمد، دیگر مقابل مردم را نمیشود گرفت؛ هزار تا عالم و متفکر را میشود از بین برد، اما میلیون‌ها انسان را دیگر نمیشود از بین برد؛ اینجاست که ظلم میشکند، اینجاست که پایه‌های ظلم منهدم و ویران میشود.

پس تکلیف بیدار کردن مردم و به راه انداختن این سیل خروشان و به تلاطم درآوردن این دریای عظیم نیروی انسانی، بر عهده‌ی زبندگان است و حسین بن علی علیه السلام در این کلام، خطاب به آن زبندگان زمان خودش میکند؛ به آنها این کلمات را میگوید.

از جمله‌ی این جملاتی که در این خطاب عظیم هست، که در کتاب شریف تحف العقول نقل شده، این است:

«فَأَمَّا حَقَّ الضُّعَفَاءِ فَضَيِّعْتُمْ وَأَمَّا حَقَّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ»^۱

شما حق ضعیفا را و توده‌ی مردم را ضایع کردید، اما آن چیزی را که حق خودتان میدانستید، آن را مطالبه کردید. دنبال مقام خودتان، دنبال حقوق خودتان، دنبال امتیازات و مزایای خودتان دویدید؛ تواضع کردید، کوچکی کردید تا خودتان را به آن چیزی که فکر میکردید حق شماست، برسانید، اما از مردم غافل شدید، حق مردم را رها کردید، مردم مستضعف و فقیر و محروم و مظلوم را به حال خود رها کردید.

در یک جای دیگر از این کلام عجیب و بسیار تکان‌دهنده، به ضعف و زبونی این زبندگان جامعه‌ی امام حسین علیه السلام اشاره میکند، که شما از هیچ چیز حاضر نیستید بگذرید؛ نه از جان‌تان، نه از مال‌تان،

۱. تحف العقول، ص ۲۳۸.

نه از وجاهت و آبروی تان، نه حاضرید یک اخم کنید، نه حاضرید یک سیلی در راه احقاق حق ضعفا بخورید؛ «فَلَا مَالًا بَدَلْتُمُوهُ»، نه مالی بذل کردید؛ «وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا»، نه جان تان را به مخاطره انداختید برای خدایی که این جان را آفریده و به شما داده؛ «وَلَا عَشِيرَةً عَادَيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ»، حاضر نشدید به خویشاوندان خودتان اگر از راه خدا منحرف هستند، اخم نشان بدهید و با آنها دشمنی کنید.

امام حسین (علیه السلام) اشاره میکند به اینکه اینها چقدر در مقابل ارزشهای حقیقی و دین خدا بی تفاوتند، اما در مقابل مسائل شخصی خودشان متعصب.
«وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَفْزَعُونَ»؛

می بینید که عهد و پیمان الهی را دارند میشکنند و شما سکوت میکنید و هیچ نمیگویید و میترسید از اظهار نظر. چطور عهد الهی دارد نقض میشود؟ عهد الهی این طور نقض میشود که در رأس کار جبارانی قرار داشته باشند، حق مردم را ضایع کنند، به وظایف والی و حاکم اصلاً عمل نکنند و خودشان را صاحب امتیازات بیشمار بدانند و مردم را بندگان و بردگان خودشان به حساب بیاورند؛ عهد خدا این گونه شکسته میشود.

«وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْزَعُونَ»

شما که در مقابل پیمان الهی این قدر بی تفاوت هستید، اگر تعصبات جاهلی خودتان و پیمانهای آباء و اجدادی خودتان از بین برود، داد و فریاد به راه می اندازید.

«وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَحْقُورَةٌ وَالْعُمَى وَالْبُكْمُ وَالزَّمَنِي فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ»؛

عهد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را شکستند، از بین بردند، مردم مستضعف و زمین گیر در سرتاسر بلاد اسلامی افتادند، کسی به اینها اعتنا نمیکند؛ فقرا به حال خودشان رها شده اند، کسی از حق اینها دفاع نمیکند. شما تمام اینها را رها کردید، هیچ اقدامی برای اینها نمیکند و در مقابل این ظلم عظیمی که در دنیا دارد میگردد، بی تفاوت هستید. «لَا تَرْحَمُونَ»، نه خودتان رحم میکنید؛ «وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ»، نه آن منزلت و مقامی که به شما داده شده، بر طبق آن عمل میکنید؛ «وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ»، و نه به کسانی که دارند اقدام میکنند، کمک میکنید.

«وَبِالْإِذْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّلَمَةِ تَأْمَنُونَ»^۱

و با همین تملق گویی در مقابل ستمگران و قدرتها و قلدرها و گردن کلفتها کار را میگذرانید؛

عیناً همین وضعی که امروز بعضی از سران کشورهای اسلامی و سران کشورهای غیراسلامی مستضعف در مقابل امریکا دارند، در مقابل قدرتهای جهانی دارند؛ قلدریها آنها را میترساند، حاضر نیستند در مقابل این ظلم و ستم عالم گیر هیچ حرکتی از خودشان نشان بدهند. همین طور بسیاری از علما و روشنفکران و شعرا و خطبا و گویندگان دنیای اسلام که دارند این وضع را تماشا میکنند و مهر سکوت بر لبشان زده‌اند و حرکتی انجام نمیدهند؛ این درس خطاب به آنهاست.^۱

هدف قیام در برابر ظلم

بعد که این بیانات^۲ را حسین بن علی علیه السلام این طور تند و تیز مثل شلاقی بر سر مخاطبان خودش وارد می‌آورد؛ برای اینکه نشان بدهد که این حرکت یک حرکت دنیاطلبانه نیست، یک حرکت برای همین ارزشهاست، خطاب را از آنها برمیگرداند، رو میکند به آسمان، با خدا حرف میزند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسُّسَ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ»؛
خدایا! تو میدانی که این حرکت ما، این قیام ما، این مبارزه‌ی ما، این مقابله‌ی ما با ظلم و استکبار و ستم؛ برای این نیست که به مقامی برسیم، برای این نیست که برای خودمان چیزی درست کنیم، برای این نیست که چند صباحی بیشتر از این زندگی زودگذر و کم‌ارزش متمتع شویم، بلکه برای این است که:

«وَلَكِنْ لِنُثَرِّيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ»^۳

ما حرکت کردیم برای دفاع از مظلومین، برای حمایت از مستضعفین، برای عمل به دین برای مستقر شدن نظام اسلامی.

این هدف حسین بن علی علیه السلام است. اسلام را به عنوان نسخه‌ی شفابخش ملتها - که میتواند عدالت و زندگی حقیقی و انسانی را تأمین کند، انسان را به عروج معنوی برساند - میخواهند در جوامع حاکم کنند و این ظلم و ستم را از جوامع بگیرند. این درس حسین علیه السلام است، این پیام حسین بن علی علیه السلام است؛ و حقاً و انصافاً این درس، یک درس زنده است و امروز دنیا به آن احتیاج دارد؛ خود ما هم احتیاج داریم.^۴

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۵/۶/۲۱.

۲. اشاره به بیانات عتاب آمیز سیدالشهدا علیه السلام به نخبگان ساکت در برابر ظلم. رک: ص ۳۳.

۳. تحف العقول، ص ۲۳۹.

۴. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۵/۶/۲۱.

عاشورا؛ اقامه‌ی عدل و سرکوب قدرتهای طاغوتی

بشر در طول تاریخ، بیشترین خطا و گنجهکاری و بی‌تقوایی خود را در عرصه‌ی حکومت‌داری نشان داده است. گناهای که از سوی حاکمان و زمامداران و مسلمانان بر سرنوشت مردم سر زده است، با گناهان بسیار بزرگ افراد معمولی و عادی قابل مقایسه نیست. در این عرصه، بشر کمتر از خرد و اخلاق و حکمت بهره برده است؛ در این عرصه، منطق خیلی کمتر از عرصه‌های دیگر زندگی بشری حاکم بوده است.

کسانی که خسارت این بی‌خردی و بی‌منطقی و فساد و گناه‌آلودگی را پرداخته‌اند، آحاد افراد بشر - گاهی مردم یک جامعه و گاهی مردم جوامع متعدد - بودند. این حکومتها در آغاز به شکل استبداد فردی بودند، بعد با تحوّل جوامع بشری، به صورت استبداد جمعی و سازمان‌یافته درآمدند. لذا مهمترین کار انبیای عظام الهی، مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمتهای خدا را ضایع کردند: «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ»^۱.

آیه‌ی قرآن، از این حکومتهای فاسد، با این تعبیرات تکان‌دهنده یاد میکند؛ سعی کردند تا فساد را جهان گیر کنند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۖ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بَشَسَ الْقَرَارَ»^۲
نعمتهای الهی و انسانی و طبیعی را به کفران تبدیل کردند و انسانها را که باید از این نعم برخوردار میشدند، در جهنّم سوزانی که از کفران خود به وجود آوردند، سوزاندند و کباب کردند.
انبیا در مقابل اینها صف‌آرایی کردند. اگر انبیا با طواغیت عالم و طغیانگران تاریخ برخورد نداشتند، احتیاج به جنگ و جدل نبود. اینکه قرآن میگوید:

«وَ كَأَيُّ مَنِ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ»^۳

چه بسیار پیامبرانی که همراه با مؤمنان خداپرست، به قتال و جنگ دست زدند؛ این جنگ با چه کسانی بود؟ طرف جنگ انبیا، همین حکومتهای فاسد، قدرتهای ویرانگر و طغیانگر تاریخ بودند که بشریت را بدبخت و نابود کردند.

انبیا، نجات‌دهندگان انسانند؛ لذا در قرآن، یک هدف بزرگ نبوتها و رسالتها، اقامه‌ی عدل معرفی

۱. «هنگامی که روی برمیگرداند (و از نزد تو خارج میشوند)، در راه فساد در زمین کوشش میکنند و زراعتها و چهارپایان را نابود میسازند.» بقره، ۲۰۵.

۲. ابراهیم، ۲۸-۲۹.

۳. آل عمران، ۱۴۶.

شده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».^۱

اصلاً انزال کتابهای الهی و ارسال رسل برای این بوده است که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد.

حرکت امام حسین (علیه السلام) چنین حرکتی بود. فرمود:

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتْ».^۲

همچنین فرمود:

«مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ».^۳

یعنی اگر کسی کانون فساد و ظلم را ببیند و بی تفاوت بنشیند، در نزد خدای متعال با او هم سرنوشت است. فرمود: من برای گردنکشی و تفرعن حرکت نکردم. دعوت مردم عراق از امام حسین (علیه السلام) برای این بود که برود و حکومت کند؛ امام هم به همین دعوت پاسخ دادند؛ یعنی چنین نیست که امام حسین (علیه السلام) به فکر حکومت نبود؛ امام حسین (علیه السلام) به فکر سرکوب کردن قدرتهای طاغوتی بود؛ چه با گرفتن حکومت و چه با شهادت و دادن خون.^۴

مبارزه‌ی اباعبدالله (علیه السلام) با تغییر امامت به سلطنت

نقطه‌ی مقابل حسین بن علی (علیه السلام) چه کسی بود؟ آن حکومت ظالم فاسد بدکاره‌یی بود که «يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ».^۵ نمودار اصلی این بود که در جامعه‌ای که زیر قدرت او بود، با بندگان خدا و انسانها با ستم، عدوان، غرور، تکبر، خودخواهی و خودپرستی رفتار میکرد؛ این خصوصیت عمده‌ی آن حکومت بود. چیزی که برایشان مطرح نبود، معنویت و رعایت حقوق انسانها بود. حکومت اسلامی را به همان حکومت طاغوتی که قبل از اسلام و در دورانهای مختلف در دنیا وجود داشته است، تبدیل کرده بودند. در صورتی که بارزترین خصیصه‌ی نظام اسلامی، حکومت است؛ برجسته‌ترین بخشهای آن جامعه‌ی ایده‌آلی که اسلام میخواهد ترتیب دهد، شکل و نوع

۱. حدید، ۲۵.

۲. «و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم.» بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۴. در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، ۱۳۸۰/۱۲/۲۷.

۵. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

حکومت و رفتار حاکم است. به تعبیر بزرگان آن روز، امامت را به سلطنت تبدیل کرده بودند. امامت یعنی پیشوایی قافله‌ی دین و دنیا. در قافله‌یی که همه به یک سمت و هدف والا در حرکتند، یک نفر بقیه را راهنمایی میکند و اگر کسی گم شود، دست او را میگیرد و بر میگردد؛ اگر کسی خسته شود، او را به ادامه‌ی راه تشویق میکند؛ اگر کسی پایش مجروح شود، پای او را می‌بندد و کمک معنوی و مادی به همه میرساند. این در اصطلاح اسلامی، اسمش امام - امام هدایت - است و سلطنت نقطه‌ی مقابل این است. سلطنت به معنای پادشاهی موروثی، فقط یک نوع از سلطنت است. لذا بعضی سلاطین در دنیا هستند که اسمشان سلطان نیست، اما باطنشان تسلط و زورگویی بر انسانهاست. هر کس و در هر دوره‌ای از تاریخ - اسم او هر چه میخواهد باشد - وقتی به ملت خود یا به ملتهای دیگر زور بگوید، این سلطنت است.

در دوران امام حسین (علیه السلام) امامت اسلامی را به چنین چیزی تبدیل کرده بودند:

«يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ».

امام حسین (علیه السلام) در مقابل چنین وضعیتی مبارزه میکرد.^۱

۱. در جمع دهها هزار نفر از راهبان نور و قشرهای مختلف مردم در پادگان دوکوهه، ۱۳۸۱/۱/۹.

وجوب قیام برای اصلاح جامعه‌ی اسلامی

انحراف جامعه‌ی اسلامی؛ زمینه‌ساز وجوب قیام

سؤالی در اینجا^۱ باقی میماند و آن اینکه: اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم (ﷺ) بر روی این خط به راه انداخته است، دستی یا حادثه‌یی آمد و آن را از خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر جامعه‌ی اسلامی منحرف شد؛ اگر این انحراف به جایی رسید که خوف انحراف کل اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؟

دو نوع انحراف داریم. یک وقت مردم فاسد میشوند - خیلی وقتها چنین چیزی پیش می‌آید - اما احکام اسلامی از بین نمیرود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد میشوند، حکومتها هم فاسد میشوند، علما و گویندگان دین هم فاسد میشوند! از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمیشود. قرآن و حقایق را تحریف میکنند؛ خوبها را بد، بدها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر میکنند! خطی را که اسلام - مثلاً - به این سمت کشیده است، صدو هشتاد درجه به سمت دیگر عوض میکنند! اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد، تکلیف چیست؟



در زمان امام حسین (علیه السلام) هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام

۱. اشاره به اینکه یک نظام اسلامی به دست پیامبر اکرم پیاده گردید که هدفش رساندن انسانها به کمال و مقام بندگی خداوند است؛ حال سؤالی مطرح میشود که این بخش در صدد بیان این سؤال و پاسخ آن است.

حسین (علیه السلام) باید قیام کند، زیرا انحراف پیدا شده است؛ برای اینکه بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمیکند! شرب خمر و کارهای خلاف میکند. تعرّضات و فسادهای جنسی را واضح انجام میدهد.^۱ علیه قرآن حرف میزند. علناً شعر برخلاف قرآن و بر ردّ دین میگوید^۲ و علناً مخالف با اسلام است! منتها چون اسمش رئیس مسلمانهاست، نمیخواهد اسم اسلام را براندازد. او عامل به اسلام، علاقه‌مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود، مثل چشمه‌یی که از آن مرتب آب گندیده تراوش میکند و بیرون میریزد و همه‌ی دامنه را پر میکند، از وجود او آب گندیده میریزد و همه‌ی جامعه‌ی اسلامی را پر خواهد کرد! حاکم فاسد، این‌گونه است دیگر، چون حاکم در رأس قلّه است و آنچه از او تراوش کند، در همانجا نیماند - برخلاف مردم عادی - بلکه میریزد و همه‌ی قلّه را فرا میگیرد!

مردم عادی، هرکدام جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است، هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد، فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدمهای عادی، ممکن است برای خودشان یا برای عده‌یی دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است، اگر فاسد شد، فساد او میریزد و همه‌ی فضا را پر میکند؛ همچنان که اگر صالح شد، صلاح او میریزد و همه‌ی دامنه را فرا میگیرد. چنین کسی با آن فساد، بعد از معاویه، خلیفه‌ی مسلمین شده است! خلیفه‌ی پیغمبر! از این انحراف بالاتر؟!^۳

تکلیف جامعه در مقابل انحراف از نظام اسلامی

عن ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) فی وصیته لأخیه محمد بن الحنفیه: «أَنْتَی لَمْ أَخْرِجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّةٍ جَدِّی مُحَمَّدٌ أُرِیدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِیرُ بِسِیرَةِ جَدِّی»^۴ و عنه (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ كَانَ بَازِلًا فِینَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَی لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا فِإِنِّی رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۵.

۱. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۲۸۶-۲۸۸؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۷-۶۸.

۲. روضة الواعظین، ص ۱۹۱؛ تذکرة الخواص، صص ۲۶۰-۲۶۱.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

۴. «من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم؛ در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و مطابق سیره‌ی جدم رسول خدا رفتار نمایم.» بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۵. «هر کس حاضر است در راه این قیام خون خویش را نثار کند، و آماده‌ی ملاقات با خدا است، یا ما حرکت کند، که من ان شاء الله بامداد فردا حرکت میکنم.» اللهوف، ص ۳۸؛ نیز رک: نزهة الناظر، ص ۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

در این دو جمله‌ی اوّل هدفهای حرکت را بیان می‌فرماید؛ اصلاح در اُمت پیغمبر ﷺ؛ یعنی حرکت منحرف شده‌ی دچار اعوجاج شده‌ی جامعه‌ی اسلامی را اصلاح و تصحیح کردن. مثل آن قطاری که پیغمبر ﷺ بر روی ریلی به سمتی به راه انداخته بود، برخی با خیانتشان و با جھلشان و با غرضشان مسیر را به کلی عوض کرده بودند. اوّل چند درجه و بعد بیشتر و بیشتر و کم کم به کلی در جهت عکس ارزشهای اسلامی. امام حسین ﷺ با حرکت عظیم خود و با خروج خودش از مدینه می‌گوید: «لَطَلَبُ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي». مسئله‌ی اصلاح و تصحیح جهت حرکت مطرح است و استوار کردن و مستقیم کردن نظام اسلامی؛ یعنی همان ارزشها را در جای خود تحت حکومت الهی قرار دادن، که آن هم خود ارزشی از ارزشهای اسلامی است.

هدف حسین بن علی ﷺ نه این بود که حتماً حکومت تشکیل بدهد، که اگر بداند نمیشود، حرکت نکند؛ و نه اینکه حتماً شهید بشود که اگر بین راه فرضاً موجباتی پیش آمد که به شهادت نرسد، قبول نکند و بگوید من باید شهید بشوم. نه! هیچ کدام از این دو، هدف نبود؛ هدف چیز دیگری بود. هدف این بود که حسین بن علی ﷺ به دنیای زمان خودش، به مسلمانهای به فراموشی افتاده از حقایق اسلامی و به نسلهای آینده‌ی دنیا نشان بدهد هرگاه شرایط این بود، وظیفه این است. هرگاه نظام و تشکیلات جامعه و روال زندگی این بود که مشاهده میکنید - که شرح آن در بیانات دیگر آن حضرت وجود دارد - تکلیف، این کاری است که من کردم؛ خارج شدن، قیام کردن، آسودگی نشناختن، دنبال یاران بیشتر به صورت یک مقدمه‌ی حتمی برای انجام عمل نبودن، بلکه جان را کف دست گذاشتن و راه افتادن. چنین قیامی، یا حسب ظاهر، حکومت را خواهد گرفت یا به ظاهر شکست خواهد خورد و شهادت پیش خواهد آمد که آن هم یک پیروزی است.

اصل، رساندن این پیام است. اصل، نشان دادن تکلیف به صورت مجسم است. پس قیام حسین بن علی ﷺ یک قیام درس آموز و یک حرکت مجسم کننده‌ی تکلیف اسلامی است. این قیام برای آن مقاصد است.^۱

اصلاح در جامعه‌ی اسلامی؛ واجبی بزرگ

هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه‌ی اسلامی به خط صحیح. چه زمانی؟ آن وقتی که راه، عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانت کسان، مسلمین را منحرف کرده و زمینه

۱. در سمینار ائمه‌ی جمعه و جماعات استان تهران (در سیاه یکم ثارالله)، ۱۳۶۶/۶/۱.

و شرایط هم آماده است.

پس می‌توانیم این‌طور جمع‌بندی کنیم، بگوییم: امام حسین علیه السلام قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه‌ی اسلامی است، انجام دهد.^۱

ادامه‌ی راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

حرکت امام حسین علیه السلام برای اقامه‌ی حق و عدل بود:

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٌ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ».^۲

در زیارت اربعین که یکی از بهترین زیارات است، می‌خوانیم:

«وَمَنْحَ النَّصْحِ وَ بَذْلَ مُهْجَتِهِ فَيْكَ لَيْسْتَ تَقْدِّ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ».^۳

آن حضرت در بین راه، حدیث معروفی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند، بیان می‌فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ يَفْعَلْ وَ لَا قَوْلَ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ».^۴

تمام آثار و گفتار آن بزرگوار و نیز گفتاری که درباره‌ی آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب را روشن میکند که غرض، اقامه‌ی حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامه‌ی راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر پیامبران بوده است، که:

«يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ... يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيَّ اللَّهِ»^۵

و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند:

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

۲. «جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم؛ در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و مطابق سیره‌ی جدم رسول خدا رفتار نمایم.» بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. «و از خیرخواهی دریغ نکرد و جانش را در راه تو بذل کرد، تا بندگان را از ورطه‌ی نادانی و سرگردانی گمراهی برهاند.» مصباح المتعجب، ص ۷۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

۴. «ای مردم! پیامبر خدا فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌شمارد، و پیمان خدا را می‌شکند (و به عدالت رفتار نمی‌کند)، و با سنت رسول خدا مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل می‌کند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۵. «ای وارث حضرت آدم که برگزیده‌ی خداست... ای وارث حضرت نوح که پیامبر خداست.» کامل الزیارات، ص ۳۷۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۹۹.

«لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱

اقامه‌ی قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.^۲

اصلاح در کلام امام حسین (علیه السلام)

در زمینه‌ی اصلاح، دو جمله از امام حسین (علیه السلام) نقل شده است. امام حسین (علیه السلام) میفرماید:

«خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى»^۳

او دنبال اصلاحات است و میخواهد اصلاح به وجود آورد. یک جای دیگر هم میفرماید:

«لِنَرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ»^۴

میخواهیم اصلاح در میان ملت اسلام و کشور اسلامی به وجود بیاید. این شعار امام حسین (علیه السلام) است.^۵

اصلاح؛ مشکل اما ممکن

آیا وقتی قطار از خط خارج شد، باید ناامید بود؟ آیا میشود آن را به خط برگردانید؟ پاسخ این است که بله! البته کار مشکلی است، حرکتی میخواهد مثل حرکت اول، و حرکت حسین بن علی (علیه السلام) یک چنین کاری است. حسین بن علی (علیه السلام) قطار دین اسلام را و جامعه‌ی اسلامی را که از خط خارج شده بود و داشت میرفت به طرف ماده‌گرایی و فساد کامل، با قیام خود به حال اول برگرداند.^۶

وجوب قیام در صورت بروز فساد بنیانی

[امام حسین (علیه السلام)] در خطبه‌ی اول بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود:

«قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ...»

بعد فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا»^۷ تا آخر

۱. «تا مردم قیام به عدالت کنند.» حدید، ۲۵.

۲. در دیدار اعضای جامعه‌ی روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه‌ی جماعت و جامعه‌ی وعاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۶۸/۵/۱۱.

۳. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۴. تحف العقول، ص ۲۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۷، ص ۸۱.

۵. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶.

۶. در جمع رزمندگان لشکر علی بن ابیطالب (علیه السلام)، ۱۳۶۷/۵/۲۳.

۷. «حوادث و رخدادهایی بر ما فرود آمده است که مینگرید... آیا نمینگرید که به حق عمل نمیشود و از باطل جلوگیری نمیگردد؟ با این وضع مؤمن باید به لقای خدایش (شهادت) اشتیاق یابد.» اللهوف، ص ۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۱۹۲. با کمی اختلاف: تاریخ

این خطبه.

خلاصه، جمع‌بندی کنم. پس امام حسین علیه السلام برای انجام یک واجب قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجه به یکایک مسلمانان است. این واجب، عبارت است از اینکه هر وقت دیدند که نظام جامعه‌ی اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند.^۱

احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نظام اسلامی

در نامه‌ی حضرت به رؤسای بصره، این‌طور آمده است:

«وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُخِيَّتْ وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۲

من می‌خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم، زیرا سنت را میرانده‌اند و بدعت را زنده کرده‌اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می‌خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نظام اسلامی است.^۳

الطبری، ج ۴، ص ۳۰۵.

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

۲. «اینک فرستاده‌ی خویش را با این نامه به سوی شما روانه کردم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر او دعوت می‌کنم، که سنت را میرانیده‌اند و بدعت را احیا کرده‌اند. اگر گفتار مرا بشنوید و دستور مرا اطاعت کنید، شما را به راه رشاد هدایت می‌کنم.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۶.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

بیان زمینه‌ی مناسب برای قیام اصلاحی

جامعه در زمان پیغمبر ﷺ و زمان امیرالمؤمنین ﷺ که به آن شکل، منحرف^۱ نشده است. در زمان امام حسن ﷺ که معاویه در رأس حکومت است، اگرچه خیلی از نشانه‌های آن انحراف پدید آمده است، اما هنوز به آن حدی نرسیده است که خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد. در زمان امام حسین ﷺ، هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین ﷺ باید قیام کند، زیرا انحراف پیدا شده است.

زمینه هم آماده است. زمینه آماده است یعنی چه؟ یعنی خطر نیست؟ چرا؛ خطر که هست؛ مگر ممکن است کسی که در رأس قدرت است، در مقابل انسانهای معارض، برای آنها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر. شما میخواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند! بدیهی است که او هم به شما ضربه میزند. پس خطر هست.

اینکه میگوییم موقعیت مناسب است؛ یعنی فضای جامعه‌ی اسلامی طوری است که ممکن است پیام امام حسین ﷺ به گوش انسانها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه، امام حسین ﷺ میخواست قیام کند، پیام او دفن میشد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است.

۱. انحراف ارتدادی.

سیاستها به گونه‌یی بود که مردم نمیتوانستند حقانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود،^۱ ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آنجا مناسب نبود. قبلش هم امام حسن علیه السلام بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود. نه اینکه امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام اهل این کار نبودند.

امام حسن و امام حسین ۸ فرقی ندارند؛ امام حسین و امام سجاد ۸ فرقی ندارند؛ امام حسین و امام علی علیه السلام و امام حسن عسکری : فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هریک از آن بزرگواران هم که پیش می‌آمد، همین کار را میکردند و به همین مقام میرسیدند. خوب؛ امام حسین علیه السلام هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است؛ پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد.

لذا عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس - اینها که عامی نبودند، همه دین‌شناس، آدمهای عارف، عالم و چیزفهم بودند - وقتی به حضرت میگفتند که «آقا! خطر دارد، نروید»^۲ میخواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف برداشته است. آنها نمیفهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود.

این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان، علیه قدرتی آنچنان مقتدر - به حسب ظاهر - قیام کند و خطر نداشته باشد؟! مگر چنین چیزی میشود؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد. به امام هم میگفتند: «آقا! شما که با شاه درافتاده‌اید، خطر دارد». امام نمیدانست خطر دارد؟! امام نمیدانست که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی، انسان را میگیرد، میکشد، شکنجه میکند، دوستان انسان را میکشد و تبعید میکنند؟! امام اینها را نمیدانست؟!^۳

تکلیف بی‌قید و شرط

انسان گاهی میگوید قیام تا این حد دیگر تکلیف نیست. وقتی ببیند بچه‌ی کوچکی مثل علی اصغر علیه السلام

۱. دلائل الإمامة، ص ۱۷۷.

۲. نامه‌ی عبدالله بن جعفر به اباعبدالله علیه السلام الفتوح، ج ۵، ص ۶۷؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۶۸-۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. گفتگوی محمد بن حنفیه با اباعبدالله علیه السلام الکامل، ج ۴، صص ۱۶-۱۷؛ اللهوف، صص ۳۹-۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۲۶-۳۲۷. گفتگوی عبدالله بن عباس با اباعبدالله علیه السلام الطبقات الكبرى، خامسه ۱، ص ۴۵۰؛ دلائل الإمامة، صص ۱۸۱-۱۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۶۴-۳۶۵.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

در شرف جان دادن از تشنگی است، می‌گوید دیگر اینجا تکلیف از من برداشته شده است، یا ببیند یک عده از زنها و دختران پیغمبر ﷺ بناست به اسارت گرفته شوند، بگوید اینجا دیگر تکلیف برداشته شد. نه! تکلیف امام ﷺ یک قیام بی‌قید و شرط بود.^۱

حسین بن علی ﷺ با این حرکت عظیم، این درس را به انسانها داد هر وقت حق دچار آنچنان وضعیت دردناک و وخیمی شود، طرفداران حق، اگرچه در مقابل دریایی از دشمن هستند، باید قیام کنند. نگوئید دشمن نیرومند است، دشمن دنیا را فراگرفته، ما در مقابل این دنیا چه میتوانیم بکنیم؟ درس این است که دشمن هرچه هم نیرومند باشد، بایستی قیام کرد، باید حرکت کرد. البته در این راه، دو سرنوشت وجود دارد؛ یکی پیروزی ظاهری و یکی شکست ظاهری؛ یکی از این دو سرنوشت در انتظار انسان است.^۲

در منزل «عذیب» که چهار نفر به حضرت ملحق شدند،^۳ بیان دیگری از امام حسین ﷺ هست. حضرت فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا قَتْلَنَا أَمْ ظَفَرْنَا»؛^۴ این هم نشانه‌ی اینکه گفتیم فرقی نمیکند؛ چه به پیروزی برسند، چه کشته بشوند، تفاوتی نمیکند. تکلیف، تکلیف است؛ باید انجام بگیرد. فرمود: من امیدم این است که خدای متعال، آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است، خیر ماست؛ چه کشته بشویم، چه به پیروزی برسیم، فرقی نمیکند؛ ما داریم تکلیفمان را انجام میدهیم.^۵

نتیجه بخش بودن قیام اصلاحی

دوران تاریخ، اوقات مختلفی است. گاهی شرایط [برای قیام اصلاحی] آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین ﷺ آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می‌افتد و میخواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای اینکه اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، یک وقت است که

۱. در دیدار اعضای جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶/۶/۱۰.

۲. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۴/۷/۵.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۰۵-۳۰۶.

۴. «به خدا من امیدوارم که آنچه خدا برای ما خواسته، کشته شویم یا ظفر یابیم، نیک باشد» همان.

۵. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۳۷۴/۳/۱۹.

وقتی قیام کرد، به حکومت میرسد؛ این یک شکل آن است - در زمان ما بحمدالله این طور شد - یک وقت است که این قیام، به حکومت نمیرسد؛ به شهادت میرسد. آیا در این صورت، واجب نیست؟ چرا؛ به شهادت هم برسد، واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام فایده‌ی ندارد؟ چرا؛ هیچ فرقی نمیکند. این قیام و این حرکت، در هر دو صورت فایده دارد - چه به شهادت برسد، چه به حکومت - منتها هرکدام، یک نوع فایده دارد.

باید انجام داد؛ باید حرکت کرد. این، آن کاری بود که امام حسین علیه السلام انجام داد، منتها امام حسین علیه السلام آن کسی بود که برای اولین بار این حرکت را انجام داد. قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او - در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام - چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود، یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، زمینه‌ی مناسب و مقتضی نبود. زمان امام حسین علیه السلام هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین علیه السلام این اصل قضیه است.^۱

امر به معروف و نهی از منکر

روح قیام عاشورا

«أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱

میخواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم؛ یعنی حقیقت و روح این حرکت، امر به معروف و نهی از منکر است. میخواهم نهی از انجام دادن آن بدی بکنم و مردم را به خوبیهای اسلام دعوت کنم و امر کنم. این حقیقت حرکت حسین بن علی علیه السلام است.^۲

اصلاح در گرو امر به معروف و نهی از منکر

[امام حسین علیه السلام] میفرماید:

«أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ»^۳

یعنی این اصلاح^۴ بدون این کارها امکان پذیر نیست، امر به معروف، نهی از منکر و سیر به سیره‌ی

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. بیانات در ۱۳۶۱/۸/۴.

۳. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۴. اشاره به بخشی از روایت که میفرماید: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّى مُحَمَّدٌ أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي». بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

پیغمبر، یعنی با همان روش و با همان ممشا حرکت کردن.^۱

قیام ابا عبدالله (ع)؛ مصداق امر به معروف و نهی از منکر

اغاره یا تغییر، نسبت به سلطان ظلم و جور؛ قدرتی که فساد میپراکند و دستگاہی که انسانها را به سمت نابودی و فنای مادی و معنوی میکشاند. این دلیل حرکت حسین بن علی (ع) است که البته این را مصداق امر به معروف و نهی از منکر هم دانسته‌اند؛ که در باب گرایش به تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، به این نکات هم باید توجه شود.^۲

میتوانیم این طور جمع‌بندی کنیم، بگوییم: امام حسین (ع) قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه‌ی اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه‌ی حکومت میرسد؛ امام حسین (ع) برای این آماده بود؛ گاهی هم به نتیجه‌ی شهادت میرسد؛ برای این هم آماده بود. «وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»^۳ عنوان این کار، همین اصلاح است؛ میخواهم اصلاح کنم.

این اصلاح، از طریق خروج است؛ خروج، یعنی قیام. حضرت در این وصیت‌نامه، این را ذکر کرد؛ تقریباً تصریح به این معناست؛ یعنی اولاً، میخواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است، نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم، نه برای این است که حتماً باید برویم شهید شویم؛ نه، میخواهیم اصلاح کنیم. البته اصلاح، کار کوچکی نیست. یک وقت شرایط طوری است که انسان به حکومت میرسد و خودش زمام قدرت را به دست میگیرد؛ یک وقت نمیتواند این کار را بکند - نمیشود - شهید میشود. در عین حال، هر دو قیام برای اصلاح است. بعد میفرماید: «أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي»^۴. این اصلاح، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است.^۵

۱. در سمینار ائمه‌ی جمعه و جماعات استان تهران (در سپاه یکم ثارالله)، ۱۳۶۶/۶/۱.

۲. در دیدار علما و روحانیون، ۱۳۷۱/۵/۷.

۳. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۴. همان.

۵. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۳۷۴/۳/۱۹.

لزوم شناخت وظیفه‌ی اصلی

شناخت وظیفه‌ی اصلی؛ درسی مهم از عاشورا

در قضیه‌ی حرکت عاشورا، نکات بسیار زیادی هست که اگر دنیای اسلام و متفکرین جهان اسلام درباره‌ی آنها، از ابعاد مختلف بررسی کنند، راه‌های زندگی اسلامی و تکلیف نسل‌های مسلمان در شرایط مختلف، از این حادثه و آنچه که از مقدمات و مؤخرات، آن را احاطه کرده است، معلوم خواهد شد. یکی از این درس‌ها، این نکته‌ی مهم است که حسین بن علی علیه السلام، در یک فصل بسیار حسّاس تاریخ اسلام، وظیفه‌ی اصلی را از وظایف گوناگون و دارای مراتب مختلف اهمیت، تشخیص داد و این وظیفه را به انجام رساند. او در شناخت چیزی که آن روز دنیای اسلام به آن احتیاج داشت، دچار توهم و اشتباه نشد.

در حالی که این، یکی از نقاط آسیب‌پذیر در زندگی مسلمین، در دورانهای مختلف است؛ یعنی اینکه آحاد ملت و راهنمایان آنها و برجستگان دنیای اسلام، در برهه‌یی از زمان، وظیفه‌ی اصلی را اشتباه کنند؛ ندانند چه چیز اصلی است و باید به آن پرداخت و باید کارهای دیگر را، اگر لازم شد، فدای آن کرد؛ و چه چیز فرعی و درجه دوم است و هر حرکت و کاری را به قدر خود آن باید اهمیت داد و برایش تلاش کرد.

بزرگان بی‌بصیرت

در همان زمان حرکت ابا عبدالله (ع) کسانی بودند که اگر با آنها در باب این قضیه صحبت میشد که «اکنون وقت قیام است» و میفهمیدند که این کار، به دنبال خود مشکلات و دردهایی دارد، به تکالیف درجه دو می‌چسبیدند؛ کما اینکه دیدیم عده‌ی همین کار را کردند. در میان آنهایی که با امام حسین (ع) حرکت نکردند و نرفتند، آدمهای مؤمن و متعهد وجود داشت؛ این‌طور نبود که همه، اهل دنیا باشند. آن روز در بین سران و برگزیدگان دنیای اسلام، آدمهای مؤمن و کسانی که میخواستند طبق وظیفه عمل کنند، بودند؛ اما تکلیف را نمیفهمیدند، وضعیت زمان را تشخیص نمیدادند، دشمن اصلی را نمیشناختند و کار اصلی و محوری را با کارهای درجه دو و درجه سه اشتباه میکردند. این یکی از ابتلائات بزرگ دنیای اسلام بوده است. امروز هم ممکن است ما دچار آن شویم و آنچه را که مهم است، با چیز کم‌اهمیت‌تر اشتباه کنیم. باید وظیفه‌ی اساسی را که قوام و حیات جامعه به آن است، پیدا کرد.

بدیهی است که حسین بن علی (ع) اگر در مدینه میماند و احکام الهی را در میان مردم تبلیغ و معارف اهل بیت را بیان میکرد، عده‌ی را پرورش میداد. اما وقتی برای انجام کاری به سمت عراق حرکت میکرد، از همه‌ی این کارها باز میماند؛ نماز مردم را نمیتوانست به آنها تعلیم دهد؛ احادیث پیغمبر (ص) را نمیتوانست به مردم بگوید؛ حوزه‌ی درس و بیان معارف او تعطیل میشد و از کمک به ایتم و مستمندان و فقرایی که در مدینه بودند، میماند. اینها هر کدام وظیفه‌ی بود که آن حضرت انجام میداد، اما همه‌ی این وظایف را فدای وظیفه‌ی مهم‌تر کرد؛ حتی آنچنان که در زبان همه‌ی مبلّغین و گویندگان هست، زمان حج بیت‌الله و در هنگامی که مردم برای حج میرفتند، این فدای آن تکلیف بالاتر شد.^۱

آن تکلیف چیست؟ همان‌طور که فرمود، مبارزه با دستگاهی که منشأ فساد بود: «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بَسِيرَةَ جَدِّي»^۲ یا آنچنان که در خطبه‌ی دیگری در بین راه فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكثًا لِعَهْدِ اللَّهِ... فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»^۳

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

یعنی اغاره یا تغییر، نسبت به سلطان ظلم و جور؛ قدرتی که فساد میپراکند و دستگاهی که انسانها را به سمت نابودی و فنای مادی و معنوی میکشاند. این دلیل حرکت حسین بن علی (علیه السلام) است که البته این را مصداق امر به معروف و نهی از منکر هم دانسته‌اند؛ که در باب گرایش به تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، به این نکات هم باید توجه شود. لذاست که برای تکلیف اهم، حرکت میکند و تکالیف دیگر را، ولو مهم، فدای این تکلیف اهم میکند. تشخیص میدهد که امروز، کار واجب چیست.^۱

شناخت حرکت متعین جامعه در برابر دشمن

هر زمانی، یک حرکت برای جامعه‌ی اسلامی متعین است؛ یک دشمن و یک جبهه‌ی خصم، جهان اسلام و مسلمین را تهدید میکند. آن را باید شناخت. اگر در شناخت دشمن اشتباه کردیم، در جهتی که از آن جهت، اسلام و مسلمین خسارت می‌بینند و به آنها حمله میشود، دچار اشتباه شده‌ایم. خسارتی که پیدا خواهد شد، جبران‌ناپذیر است. فرصتهای بزرگ از دست میرود. امروز ما در دنیای اسلام، مکلفیم که همین هوشیاری و توجه و دشمن‌شناسی و تکلیف‌شناسی را به اعلا درجه‌ی ممکن، برای امت اسلام، جهان اسلام و ملت خودمان تدارک ببینیم.^۲

۱. در دیدار علما و روحانیون، ۱۳۷۱/۵/۷.

۲. همان.

انجام تکلیف

قیام به قصد ادای وظیفه

حسین بن علی علیه السلام وقتی به کربلا می آمد، نه به قصد حکومت آمد، نه به قصد کشته شدن؛ به قصد ادای وظیفه آمد. این را بارها در تحلیل‌مان راجع به ماجرای امام حسین علیه السلام گفتیم. اگر حکومت نصیبش میشد، نعمت الهی بود و خیلی هم خوب بود؛ میرفت حکومت هم میکرد، یزید را هم در جنگ شکست میداد، پدرش را هم در می آورد. اگر شهادت نصیبش میشد، باز إحدى الحسنيين بود؛ یعنی برای شهید شدن آماده بود. لذا آن خطبه‌ها را میخواند تا شهادت را در چشم یاران خودش زیبا نشان دهد؛ کما اینکه زیبا هم هست.^۱



بعضی خیال کردند امام حسین علیه السلام اگر میدانست شهید میشود، اقدام نمیکرد؛ بعضی هم از آن طرف گفتند امام حسین علیه السلام اصلاً برای اینکه شهید بشود، قیام کرد. هر دو اشتباه است. امام حسین علیه السلام برای تعلیم درسی به انسانها قیام کرد و آن درس این بود که هر وقت انسان مسلمان که از حسین درس میگیرد، دید در جامعه‌ی او ظلم هست، نظام اسلامی نیست، قرآن حکومت نمیکند، تبعیض هست، زورگویی و چپاولگری هست، قدرت یافتن بدون ملاک هست؛ بایستی قیام بکند برای اینکه وضع را برگرداند؛ چه این قیام او به نتیجه برسد و چه نرسد.

۱. در دیدار خانواده‌های شهدا، ۱۳۶۱/۹/۲۰.

بارها امام گفتند ما برای نتیجه اقدام نمیکنیم، ما برای وظیفه اقدام میکنیم.^۱ ما اقدام میکنیم برای اینکه وظیفه‌مان را انجام داده باشیم. البته خدای متعال اگر عمل ما از روی اخلاص باشد، ما را به نتیجه هم خواهد رساند.

این روح کار امام حسین (علیه السلام) بود؛ لذا برای این کار ایستادگی کرد. واقعاً اگر روزی که حسین بن علی (علیه السلام) قیام میکرد، انسان میخواست با معادلات معمولی محاسبه کند، یقیناً این قیام، عاقلانه نبود. البته اگر انسان بخواهد به عقل معمولی و طبیعی نگاه بکند؛ اگر کسی که هیچ نیرویی در اختیار ندارد، در مقابل آن همه نیرو بایستد، به شکست نظامی خواهد انجامید. در عین حال امام حسین (علیه السلام) اقدام کرد؛ در حالی که کشف مسائل و درک حقایق برای او از مردم دیگر خیلی هم آسانتر بود و این محاسبه یقیناً جلوی چشم امام حسین (علیه السلام) بود. اقدام کرد برای اینکه مقصود امام حسین (علیه السلام) انجام دادن وظیفه و پیروزی الهی بود، نه صرفاً پیروزی نظامی؛ البته پیروزی نظامی هم اگر به دست می‌آمد، امام حسین (علیه السلام) استقبال میکرد.^۲

تسلیم در برابر خدا و تکلیف

در حادثه‌ی عاشورا و ماجرای امام حسین (علیه السلام) یک چیز موج میزند که در همه‌ی گفتارها و کردارها و حرکات وجود دارد؛ آن، تسلیم در مقابل خدا است؛ یعنی تسلیم در مقابل تکلیف. وقتی به حسین بن علی (علیه السلام) میگویند شما میروید، ممکن است کشته بشوید، پاسخ این است که من از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شنیده‌ام هرکس سلطان جائری را ببیند که چنین است و چنان است و ظلم میکند، واجب است با او بستیزد و در مقابل او مقاومت کند؛^۳ استناد به یک تکلیف!

وقتی پیشنهاد میشود حسین بن علی (علیه السلام) از محل نینوا و کربلا به مدینه^۴ یا یمن برود و مشغول زندگی راحت بشود،^۵ آنچه مانع قبول این پیشنهاد از طرف امام حسین (علیه السلام) است، تکلیف است. در اظهارات خود آن حضرت هم هست که خدا قبول نمیکند انسان تکلیفش را نیمه‌کاره بگذارد. در تمام لحظات این سفر پر حادثه و پر ماجرا، انسان از کلمات و از گفتار حسین بن علی (علیه السلام) به خوبی احساس میکند این حرکات و سکنات در راه خدا و برای خداست. در آن لحظات آخر از جمله کلماتی که از حضرت نقل شده است و همه شنیده‌ایم و قاعدتاً درست هم هست، این کلمه است:

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۲۸۴.

۲. در مراسم اجرای صبحگاه سپاه پاسداران در یادگان قصر فیروزه، ۱۳۶۴/۷/۲.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۴. الأمالی، صدوق، ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۴.

۵. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ، يَا رَبَّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ»^۱

من تسلیم هستم. این روح حادثه‌ی کربلاست؛ تسلیم در مقابل خدا!^۲

نتیجه‌ی کوتاهی خواص در عمل به تکلیف

در همین ماجرای عاشورا ملاحظه کنید؛ وقتی حسین بن علی (علیه السلام) حرکت کرد، عده‌ی بی بودند که می‌توانستند با پیوستن به امام حسین (علیه السلام) آن نهضت را به یک انقلاب سازنده دریاورند، نه یک نهضت خونین با قتل و شهادت به پایان رسیده. می‌توانستند! اگر آن روز عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر، این شخصیت‌های برجسته‌ی آن روز دنیای اسلام که ساکن مدینه و مکه بودند، همه پسران شخصیت‌های معروف صدر اسلام بودند، پسر جعفر طیار پسر عموی پیغمبر،^۳ پسر زبیر، پسر عمر، پسر عباس، اگر همین چهار نفر که اسم هر چهار نفر عبدالله است، با امام حسین (علیه السلام) همراه شده بودند، حرکت عظیمی به وجود می‌آمد که نه یزید و نه عُمال یزید، بی‌شک قدرت ایستادگی در مقابل این حرکت را نداشتند.

بینید؛ اینها هم خودشان و هم شخصیت پدران‌شان از چهره‌های معروف اسلام بودند. این خیلی کاربرد دارد، شخصیت و آبرو خیلی کار راه می‌اندازد. مگر میشد با این همه چهره‌ی معروف که هر کدام بستگانی دارند، دوستانی دارند، در دنیای اسلام علاقه‌مندانی دارند، در افتاد؟ مردم راه می‌افتادند و نهضت به یک تحوّل در حکومت تبدیل میشد.

اگر آن سست‌عنصری از سوی همین‌هایی که اسم بردم و دیگرانی از قبیل اینها نمی‌بود، امام حسین (علیه السلام) به جای اینکه با چند صد نفر از مکه حرکت کند و بقیه بین راه برگردند^۴ و عده‌ی کمی در کربلا بمانند، با چندین هزار نفر حرکت میکرد. در این صورت، مگر حرّ بن یزید می‌توانست سر راه را بگیرد، نگذارد امام حسین (علیه السلام) به کوفه برسد؟^۵ اگر به کوفه میرسید، مگر عبیدالله بن زیاد که تازه استاندار کوفه شده بود،^۶ می‌توانست جلوی این سپاه عظیم را که بزرگ‌زادگان و شخصیت‌های معروف بنی‌هاشم و قریش در رأس اینها هستند، مقاومت کند؟ کوفه سقوط میکرد. با سقوط کوفه، بصره

۱. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۹۷.

۲. بیانات در ۱۶/۸/۱۳۵۹.

۳. أسد الغابة، ج ۱، ص ۳۴۱.

۴. الأخبار الطوال، صص ۲۴۷-۲۴۸؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

۵. تجارب الأمم، ج ۲، صص ۶۱-۶۴؛ اللّهُوف، ص ۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۷۶-۳۷۸.

۶. الفتوح، ج ۵، صص ۳۶-۳۷؛ روضة الواعظین، صص ۱۷۳-۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۶-۳۳۷.

سقوط میکرد؛ یعنی عراق سقوط میکرد. با سقوط عراق، یقیناً مدینه و مکه میبوست و شام سقوط میکرد؛ حکومت عوض میشد، مسیر تاریخ اسلام عوض میشد. به جای دو قرن اختناق، حکومت خاندان پیغمبر (ص) به وجود می آمد و اگر حکومت پیغمبر (ص) به وجود می آمد، به جای چهارده قرن انزوای اسلام، اسلام به احتمال زیاد در دنیا اوج میگرفت و امروز شاید تمدن، صنعت، تکنولوژی، علم و فرهنگ به کلی غیر از اینکه شما امروز می بینید، میبود.

شاید اگر آن کار میشد، امروز بشریت دیگر این همه رنج نداشت؛ این همه درد و غصه، فقر، بی فرهنگی و بی سواد، جنگ و خونریزی نبود. شاید امروز دنیا صدها سال جلوتر از امروز بود. چه کسی میتواند منکر بشود اختناقهایی که در طول این سالیان دراز به وجود آمده، چقدر استعدادها را نابود کرده. اگر اختناق نبود، اگر حکومت طاغوتی نبود، این استعدادها شکوفا میشد، رها میشد، کار میکرد، دنیا را میساخت و امروز این نمیشد که هست.

کجا این سرچشمه بند آمد؟ سرچشمه‌یی که اگر جاری میشد، میتوانست دنیایی را آبیاری کند؟ همان جایی که چند نفر از این شخصیت‌های بزرگ، وقتی دیدند حسین (ع) حرکت کرد، به آنها هم گفت حرکت کنید، دستی به هم مالیدند و گفتند: حالا شرایط مناسب نیست! حالا دشمن قوی است، حالا نمیشود. حالا، یعنی زمان را دخالت دادن، شرایط را دخالت دادن.

حسین بن علی (ع) نگفت حالا! حالا ندارد، تکلیفم است، باید بایستم، باید حق را بگویم، باید ذهنها را روشن کنم و میکنم. اگر پیش رفت چه بهتر، اگر نرفت، من با عمل خودم یاد دادم که چه باید کرد؛ این منطق حسین (ع) است. ای کاش آنها هم با حسین (ع) همراه میشدند.^۲

زینب کبری (ع) و عمل به تکلیف

ارزش و عظمت زینب کبری (ع)، به خاطر موضع و حرکت عظیم انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف الهی است. کار او، تصمیم او، نوع حرکت او، به او این طور عظمت بخشید. هر کس چنین کاری بکند، ولو دختر امیرالمؤمنین (ع) هم نباشد، عظمت پیدا میکند.

بخش عمده‌ی این عظمت از اینجاست که اولاً، موقعیت را شناخت؛ هم موقعیت قبل از رفتن امام حسین (ع) به کربلا، هم موقعیت لحظات بحرانی روز عاشورا، هم موقعیت حوادث کشنده‌ی بعد از شهادت امام حسین (ع) را؛ و ثانیاً، طبق هر موقعیت، یک انتخاب کرد. این انتخابها زینب (ع) را ساخت.^۳

۱. الفتوح، ج ۵، صص ۲۳-۲۶؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، صص ۲۷۸-۲۸۱.

۲. در دیدار اتحادیه‌های انجمن اسلامی دانش آموزان مناطق مختلف کشور، ۱۳۶۴/۸/۱۲.

۳. در دیدار جمع کثیری از پرستاران، به مناسبت میلاد حضرت زینب کبری (ع) و روز پرستار، ۱۳۷۰/۸/۲۲.

انجام به موقع تکلیف

ضرورت عمل به تکلیف لحظه

ببینید نیاز لحظه چیست؛ هنر این است. میدانید در عالم اسلام هزاران نفر بودند که حسین بن علی علیه السلام را و پدر و مادر حسین بن علی علیه السلام را و خاندان آنها را دوست داشتند؛ یزید و یزیدیان را و همه‌ی آن کسانی را که در ماجرای کربلا شرکت داشتند، دشمن داشتند؛ حاضر بودند در رکاب امام حسین علیه السلام تلاش کنند، اما آنها حبیب بن مظاهر نشدند، زُهِیر نشدند، آن غلام تازه مسلمان نشدند؛ در بنی هاشم کسانی بودند، ابوالفضل علیه السلام و علی اکبر علیه السلام نشدند؛ چرا؟ چون در لحظه‌ی نیاز حضور پیدا نکردند. وقتی دین به من احتیاج دارد، اگر من نیاز آن وقت را نشناسم و به آن نیاز پاسخ ندهم، چه فایده که خودم را آماده و مستعد کمک برای دین بدانم؟ وقتی بیمار به این علاج فوری و به این داروی فوری و فوری احتیاج دارد، تو زمانی میتوانی به کمک افتخار کنی که در آن لحظه آن دارو را بدهی، والا آن لحظه که گذشت، اگر صد برابر آن دارو را هم آوردی، چه فایده دارد؟ مهم این است.^۱

پرهیز از تأخیر تکلیف

بعضیها کاری را که باید انجام دهند، به وقت انجام نمیدهند؛ هر وقت دیگر که انجام دهند، آن نتیجه را نخواهد داد. فرق بین شهدای کربلا و توأیین همین است. شهدای کربلا هم شهید شدند، توأیین

۱. در دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۶۴/۶/۱۱.

هم شهید شدند؛ فاصله‌ی زمانی بین آنها هم خیلی زیاد نبود،^۱ اما شهدای کربلا در عرش انسانیت قرار دارند، شهدای توّابین نه؛ مقامشان با آنها خیلی فرق دارد. چرا؟ چون شهدای کربلا به ندای حسین بن علی (علیه السلام) در وقت خود پاسخ دادند؛ ولی توّابین به ندای آن حضرت، بعد از گذشتن وقت پاسخ دادند. فرقش این است.^۲

عاشورا و شناخت نیاز زمان

مشکل برخی از افراد و مجموعه‌ها این است: بی‌ایمان نیستند، بی‌شوق و بی‌محبت هم نیستند؛ اما لحظه‌شناس نیستند. لحظه را باید شناخت؛ نیاز را باید دانست. فرض بفرمایید کسانی در کوفه دل‌هایشان پر از ایمان به امام حسین (علیه السلام) بود، به اهل بیت: محبت هم داشتند، اما چند ماه دیرتر وارد میدان شدند؛^۳ همه‌شان هم به شهادت رسیدند، پیش خدا هم مأجورند؛ اما کاری که باید بکنند، آن کاری نبود که آنها کردند؛ لحظه را شناختند؛ عاشورا را شناختند؛ در زمان، آن کار را انجام ندادند. اگر کاری که توّابین در مدتی بعد از عاشورا انجام دادند، در هنگام ورود جناب مسلم به کوفه انجام میدادند، اوضاع عوض میشد؛ ممکن بود حوادث، جور دیگری حرکت بکند. شناسایی لحظه‌ها و انجام کار در لحظه‌ی نیاز، خیلی چیز مهمی است.^۴

زمان‌شناسی امام (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) در فهم «موقع» اشتباه نکرد. در قبل از حادثه‌ی کربلا، ده سال امامت و مسؤولیت با او بود.^۵ آن حضرت در مدینه مشغول کارهای دیگری بود و کار کربلایی نمیکرد، اما به مجرد اینکه فرصت به او اجازه داد که آن کار مهم را انجام دهد، فرصت را شناخت و آن را چسبید؛ موقع را شناخت و آن را از دست نداد.^{۶،۷}

بصیرت؛ مقدمه‌ی عمل به تکلیف لحظه

مهم این است که ما صحنه‌ی نبرد را درست مجسم کنیم. تا صحنه‌ی نبرد از منطقه‌ی بلندی،

۱. المنتظم، ج ۶، صص ۳۵-۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۳۵۸-۳۶۲.

۲. در دیدار خانواده‌های شهدای قائن، ۱۳۷۸/۶/۸.

۳. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۶۶.

۴. در دیدار اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۸/۱۰/۲۹.

۵. الهدایة الکبری، ص ۲۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

۶. این مطلب با همین تیتراژ در ذیل عنوان «بصیرت»، ص ۱۵۱ نیز درج شده است.

۷. در دیدار گروه کثیری از پاسداران و بسیجیان به مناسبت میلاد امام حسین (علیه السلام) و روز پاسدار، ۱۳۷۷/۹/۲.

باتلاقی، جنگلی، لغزنده، از منطقه‌یی که از فلان ابزار نظامی و نه ابزاری دیگر، میشود استفاده کرد، برای جنگاور روشن نباشد، قدرت بر جنگ آن‌طور که باید، نخواهد بود. نقشه است که موجب میشود ما لوله‌ی تفنگ را به قلب دشمن و به آن نقطه‌یی که باید، متوجه بکنیم. نقشه است که به ما یاد میدهد به کدام طرف رو بکنیم؛ سلاح‌مان را به کدام طرف بکشیم؛ کجا خطرناکتر؛ است کجا واجب‌تر است؛ کجا دشمن کمین کرده؛ کجا برای ما نقطه‌ی ضعف است که اگر نپوشانیم دشمن خواهد پوشاند؛ تا چشم به این نقشه نداشته باشیم، جنگ درست ممکن نیست.

در عاشورای حسینی علیه السلام نقشه دست بعضیها بود و دست بعضی از دوستان نبود. دریای عمیق دشمن با لُجّه‌های خطرناک و مهیب آمده بود، اما در جمع دوستان یک عده نقشه دستشان بود، حسین بن علی علیه السلام را در لحظه‌ی حساس دریافتند، یک عده کنار دست حسین علیه السلام هم نشسته بودند، نقشه دستشان نبود؛ اشتباه کردند. چه کسی میتواند بگوید عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر از اسلام و از محبت خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله نصیبی نداشتند؟ اینها در دامن آل پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگ شده بودند، اما نقشه‌ی اشتباه در دستشان بود. نمیدانستند آن سرزمینی که باید از آن دفاع بشود و آن نقطه‌یی که باید برایش فداکاری بشود، کجاست. در مدینه نشستند به امید اینکه چهار تا مسئله بگویند!

اسلام مجسم راه، قرآن ناطق راه، حسین فاطمه را تنها گذاشتند. بعضیها حتی تا کربلا آمدند، از حسین بن علی علیه السلام دفاع هم کردند، اما در آخر آمدند گفتند: یا بن رسول الله! ما تا آنجایی که میشد از تو دفاع کنیم، دفاع کردیم، حالا هم اگر اجازه بدهی، برویم. امام حسین علیه السلام هم فرمود: بروید.^۱ این اشتباه کردن نقشه است؛ این نمیداند کجا را باید بپوشاند. خیلیها بودند در طول تاریخ که ندانستند کجای اسلام دفاع کردنی است. خیلیها بودند آن وقتی که بنا شد از اصالت‌های اسلام، واجب‌ترین و ضروریترین دفاع‌ها انجام بگیرد، نشستند و دفاع نکردند. امروز هم در دنیا بسیاری از کسانی که دم از اسلام میزنند و نام اسلام می‌آورند و ادعای اسلام میکنند، نمیدانند اسلام کجاست و در چه صحنه‌یی باید از آن دفاع کرد. هنر بزرگ، شناختن صحنه است.

حبیب بن مظاهرها و چند نفر صحابی مخصوص امام حسین علیه السلام نقشه را خوب فهمیدند. لذا شما دیدید خواهرش زینب علیه السلام حتی بچه‌های خودش را هم با خودش آورد؛ در حالی که پدرشان در

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۹۷؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۹.

مدینه یا مکه مانده بود و نیامده بود.^۱ میتوانست بگوید من میروم با برادرم، هر حادثه‌یی هم پیش آمد، برای من پیش بیاید؛ بچه‌هایم پیش پدرشان بمانند. بچه‌هایش را هم آورد و طبق نقل هر دو فرزند او در کربلا شهید شدند.^۲ این آن کسی است که بصیرت دارد و میدانند چه باید بکنند. روز عاشورا جوانی خدمت امام حسین علیه السلام آمد و گفت من اجازه می‌خواهم به میدان بروم. امام حسین علیه السلام به قد و بالای این نوجوان یقیناً تشنه نگاهی کرد، آثار ضعف و تشنگی از چهره‌ی او پیداست؛ دلش سوخت، فرمود: از مادرت اجازه گرفتی؟ عرض کرد: یابن رسول الله! مادرم من را به این میدان فرستاده و گفته بیایم اجازه بگیرم.^۳ مادر احساس میکند اینجا جای مایه‌گذاری است و عزیزترین سرمایه‌اش هم فرزندش است؛ سرمایه‌گذاری میکند.

امروز بزرگترین وظیفه‌ی ما این است که میدانهای مقاومت را بشناسیم. گاهی یک نفر اهل عبادت هم هست، اما نمی‌فهمد چه باید بکند.

مسئله‌ی آگاهیهای عمیق اسلامی را جدی بگیرید. اگر آگاهی نباشد، آدم اشتباه میکند. آگاهی که نبود، انسان یک جا اشتباه میکند. آدم آگاه نیز گاه اشتباه میکند، اما اشتباهات او ماندگار نمیشود. البته شرط اصلی هم تقوا است و توجه به خدا که تا انسان فهمید اشتباه کرده، برگردد.^۴

سردرگمی چهره‌های نامدار و موقعیت شناسی زینب کبری علیها السلام

قبل از حرکت به کربلا، بزرگانی مثل ابن عباس و ابن جعفر و چهره‌های نامدار صدر اسلام که ادعای فقهات و شهادت و ریاست و آقا‌زادگی و امثال اینها را داشتند، گیج شدند و نفهمیدند چه کار باید بکنند؛ ولی زینب کبری علیها السلام گیج نشد و فهمید که باید این راه را برود و امام خود را تنها نگذارد؛ و رفت. نه اینکه نمی‌فهمید راه سختی است؛ او بهتر از دیگران حس میکرد. او یک زن بود؛ زنی که برای مأموریت، از شوهر و خانواده‌اش جدا میشود و به همین دلیل هم بود که بچه‌های خردسال و نوباوگان خود را هم به همراه برد؛ حس میکرد که حادثه چگونه است.

در آن ساعتهای بحرانی که قویترین انسانها نمیتوانند بفهمند چه باید بکنند، او فهمید و امام خود را پشتیبانی کرد و او را برای شهید شدن تجهیز نمود. بعد از شهادت حسین بن علی هم که دنیا ظلمانی شد و دلها و جانها و آفاق عالم تاریک گردید؛ این زن بزرگ یک نوری شد و درخشید.

۱. الإمامة و السياسة، ج ۲، ص ۳؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۲. مقاتل الطالبیین، صص ۹۵-۹۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

۳. مقتل الحسین، الخوارزمی، ج ۲، ص ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۴. در مراسم اجرای صبحگاه سپاه پاسداران در یادگان قصر فیروزه، ۱۳۶۴/۷/۲.

زن امروز الگو می‌خواهد. اگر الگوی او زینب و فاطمه‌ی زهرا علیهم‌السلام باشند، کارش عبارت است از فهم درست، هوشیاری در درک موقعیتها و انتخاب بهترین کارها، ولو با فداکاری و ایستادن پای همه چیز برای انجام تکلیف بزرگی که خدا بر دوش انسانها گذاشته است، همراه باشند.^۱

۱. در دیدار جمع کثیری از پرستاران، به مناسبت میلاد حضرت زینب کبری علیها‌السلام و روز پرستار، ۱۳۷۰/۸/۲۲.

حرمت ذلت‌پذیری

مؤمن به هیچ کیفیتی نباید ذلت را قبول کند. شما می‌بینید امام حسین علیه السلام فرمود: ما ذلت را نمی‌پذیریم؛ «هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ! أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ»؛^۱ خدا ابا دارد که ما ذلت را بپذیریم. مؤمن حق ندارد ذلت تسلیم در مقابل کفار و پذیرش فشار و تحمیل کفار را قبول بکند. پست شدن برای مؤمن، ذلت‌پذیری است و این برای او جایز نیست.^۲

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۳؛ در منابع اهل سنت این گونه آمده است: «هَيْهَاتَ مِنَّا الدِّينِيَّةُ! أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ» تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۹.
۲. بیانات در ۱۳۶۲/۶/۱۰.

پرهیز از مصلحت‌اندیشی ناصحیح

امروز اسلام به خون حسین بن علی علیه السلام زنده است، و گرنه آن روز امام حسین علیه السلام مثل بعضیها که آن زمان بودند، مصلحت‌اندیشی میکرد؛ میگفت چرا حالا ما از بین برویم؟ ما بمانیم زنده باشیم و از اسلام دفاع کنیم. بعضی این منطق را دارند؛ نمیدانند وقتی یک انسان، یک جمعیت و یک ملت به زنده ماندن خودش پای بند بود، دیگر نمیتواند از خدا، اسلام و آرمانها دفاع کند.^۱

۱. در دیدار خانواده‌های شهدای گردان ۹ سپاه (گردان قدر)، ۱۳۶۳/۲/۲۴.

وجوب قیام برای حفظ اسلام

قیام برای رفع خطر از دین

چیزی که حسین بن علی علیه السلام را به این جهاد دشوار وادار میکرد، این بود که احساس میکرد دین در خطر است. هر وقتی که انسان احساس کند دین به او احتیاج دارد، به جانش، به مالش، به نیروهایش، به زبانش، به احساساتش؛ بایستی آن را تقدیم کند و خرج کند.^۱

قبول خطر در راه مقابله با دشمنان اسلام

این یک درس از درسهای عاشورا است که انسان هر وقت احساس کرد اسلام در خطر است؛ هر وقت احساس کرد دشمن برای اسلام یک نقشه‌ی خطرناکی چیده است، باید به میدان بیاید، باید خودش را برای قبول خطر آماده کند. حالا این خطر هرچه می‌خواهد باشد؛ اگرچه کشته شدن! چون این کشته شدن، شهادت در راه خدا و افتخار است؛ مایه‌ی رؤسفیدی است، مایه‌ی سعادت و خوشبختی است.^۲

۱. در جمع لشگر ۱۹ فجر شیراز، ۱۳۶۷/۵/۲۴.

۲. در جمع تب ۴۸ فتح، ۱۳۶۷/۵/۲۷.

لزوم تلاش برای زنده ماندن اسلام

انتخاب زمان؛ چه زمانی فداکاری خواهیم کرد؟ و کجا؛ کدام صحنه؟ این خیلی مهم است. حسین بن علی علیه السلام زمان را طوری دقیق انتخاب کرد که درست روی مرز مرگ و حیات اسلام حرکت کرد. این سوی مرز، مرگ اسلام بود و آن سو حیات اسلام و حسین علیه السلام با حرکت خودش موجب شد اسلام زنده بماند. این یک مسئله است که برای زنده ماندن اسلام، از تمام امکاناتی که یک انسان برای فداکاری دارد، استفاده کند؛ از تمام امکانات؛ برای فدا شدن و فداکاری در حد اعلا.^۱

اگر امام حسین علیه السلام این کار را نمیکرد، همچنان که در طول آن پنجاه، شصت سال پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله، آن طور اسلام تغییر یافته بود و به آنجا رسیده بود که بتوانند جگرگوشه‌ی آن حضرت را بیابند و به قتل برسانند، اوضاع خیلی فرق میکرد. پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، کار به جایی رسید که در دنیای اسلام، مانند امام حسین علیه السلام، زینب کبری علیها السلام فرزندان و جگرگوشه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله را علناً و صریحاً کشتند و اسیر کردند. اوضاع خیلی فرق کرده بود. حالا اگر امام حسین علیه السلام آن کار را نمیکرد، به فاصله‌ی اندکی اسلام از بین میرفت. امام حسین علیه السلام در واقع به مثابه‌ی آن میخ عظیمی شد که این خیمه‌ی توفان زده را با خون خود نگه داشت. این، نه تنها بزرگترین حماسه‌ی تاریخ اسلام، بلکه بزرگترین حماسه‌ی تاریخ است.^۲

۱. در قرارگاه کربلا در اهواز، ۱۳۶۷/۶/۲.

۲. در پایان درس خارج، ۱۳۸۰/۱۲/۲۱.

مقابله با جدایی دین از سیاست

ماه محرم به مناسبت آغاز سال هجری، از اول اسلام تا امروز حایز اهمّیت بوده است و بعد از فاجعه‌ی عاشورا، این اهمّیت مضاعف شده است. هرچه در تاریخ پیش می‌رویم، حوادث گوناگون و قضایای مختلف، اهمّیت این ماه را باز هم افزون‌تر و بیشتر می‌کند.

مسئله‌ی هجرت در تاریخ اسلام و هجرت پیغمبر ﷺ بسیار مهم و معنادار است. با هجرت پیغمبر ﷺ، در حقیقت مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی بسیار اصلی و مهم دعوت اسلام شروع شد. اهمّیت هجرت پیغمبر از اینجاست که دین خدا فقط ایمان قلبی نیست، فقط یک سلسله اعمال فردی مثل نماز و روزه و ذکر و عبادت نیست؛ دین خدا یعنی قالب زندگی مردم، شکل نظام اجتماعی مؤمنین. تحقق دین و پیروزی حقیقی هر دینی به این است که یک جامعه و عده‌یی از مردم را بتواند اداره کند. زندگی، حیات اجتماعی، اقتصاد، جنگ و صلح، روابط فردی، روابط با بقیه‌ی مردم دنیا را دین تنظیم می‌کند. به مجموع اینها گفته می‌شود سیاست. وقتی دینی اداره‌ی یک جامعه را به دست گرفت؛ یعنی سیاست زندگی مردم را، چه در امور فردی و چه در امور اجتماعی توانست هدایت و اداره بکند، آن وقت این دین به مقصود خود و به تحقق واقعی خود رسیده است. بعد نوبت این است که این دین در سایه‌ی این نظام اجتماعی، یکایک مؤمنین را با تربیتها و تهذیبهایی که برای

انسان قایل است، به کمال برساند. بنابراین، اگر بعثت انجام گرفته بود، اما هجرت تحقق پیدا نکرده بود، مطمئناً دین اسلام پیروز نشده بود.

اسلام، همچنان که همه‌ی متفکرین و مصلحین و آگاهان در طول قرن‌ها تصریح کردند، دینی است که دیانت و سیاست را از هم جدا نمیکند. مسیحیت و دین یهود هم دیانت را با سیاست همراه و توأم میدانند، منتها آن ادیان را تحریف کردند، اما اسلام که یک دین کاملی است، کی میتواند در صحنه‌ی زندگی مردم تحقق پیدا بکند؟ وقتی که هجرت انجام میگرفت. پس هجرت جزء اخیر علت تأمه و متمم بعثت است و اگر هجرت نبود، بعثت یا بی‌فایده بود یا در قرنهای متمادی ممکن بود با حرکتی و با انقلابی به نتایج خودش برسد؛ این اهمّیت هجرت است.

اینجاست که اهمّیت مسئله‌ی عاشورا و بُعد دیگر محرّم آشکار میشود؛ چرا که هجرت حسین بن علی علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به کربلا و آن قیام خونین و آن حادثه‌ی فاجعه‌آمیز، درست دنباله‌ی هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. چون زمان امام حسین علیه السلام مسئله این بود که دین از سیاست جدا شده بود.

زمان امام حسین علیه السلام کسی از دستگاه حکومت دنبال مردم راه نمی‌افتاد که اگر معتقد به خدا هستند، آنها را زیر فشار قرار بدهد، یا اگر نماز میخوانند، آنها را از نماز منع کند. اعتقاد به خدا و اصول دین و اعمال عبادی و فردی در دورانی که امام حسین علیه السلام قیام کرد، در خطر و تهدید نبود. البته در بلندمدت آری، اما در آن زمان مردم آزادانه به اسلام اعتقاد داشتند و آزادانه عبادات و اعمال را انجام میدادند؛ همین کارهایی که امروز در همه‌ی کشورهای اسلامی تقریباً انجام میگردد.

آنچه در دوران امام حسین علیه السلام مورد تهدید بود، حاکمیت اسلام بود، قدرت سیاسی اسلام بود، زمامداری بر مبنای احکام اسلامی بود. عده‌یی در رأس دستگاه حکومت و قدرت سیاسی قرار گرفته بودند که از اسلام و آیین الهی الهام نمیگرفتند، از شهوات و نیات پلید و هواهای نفسانی خودشان الهام میگرفتند. امام حسین علیه السلام با این جنگید. پس ما میتوانیم قاطعانه ادّعا بکنیم حرکت حسین بن علی علیه السلام در حقیقت حرکت خونینی بر ضد جدایی دین از سیاست بود. پس ماجرای عاشورا و حادثه‌ی خونینی که در سال شصت و یکم هجرت به وجود آمد، دنباله‌ی هجرت پیغمبر برای تشکیل نظام اسلامی بود، منتها پیغمبر میخواست این نظام را بنیان‌گذاری کند و حسین بن علی علیه السلام میخواست این نظام را بازسازی کند؛ بعد از آنکه به دست حکومت بنی‌امیه و دشمنان دین از مسیر اصلی منحرف شده بود. این تفسیر درست حادثه‌ی عاشورا و فهم صحیح مسئله‌ی هجرت است.^۱

جهاد

تبلور تفکر انقلابی و جهادی شیعه در قیام عاشورا

حادثه‌ی کشته شدن، معمولاً یک حادثه‌ی تلخ است. کشته شدن سرداران و رهبران معمولاً مایه‌ی نومیدی است؛ میان ملتهای دنیا چنین است. اما بنازم تفکر انقلابی شورشگر شیعی را و مکتب آموزش فداکاری و جهاد و شهادت را که از چنین حادثه‌یی که برای همه تلخ است، یک غوغای شور و شعف در دل شیعیان به وجود آورد و از نقطه‌یی و واقعه‌یی که برای همه موجب نومیدی است، سرچشمه‌ی جوشان امید را به دل پیروان خود سرازیر کرد.

حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش در دوران اختناق سیاه و تحمل ناپذیر و در مقابل قدرت جباری، جان خود را فدا کردند. چشمهای ظاهربین، حسین (علیه السلام) و دستگاه حسینی را پایان یافته تلقی کرد، اما او مانند بذری که زیر خاک میرود تا دوباره بالنده و پرثمر سر از خاک بیرون بیاورد، مانند نهالی و شکوفه‌ی شادابی از زیر خاک بیرون آمد و در طول تاریخ تشیع به همه‌ی انسانهای مسلمان، که به همه‌ی آزادگان عالم امید داد، شور داد، درس داد، خستگی ناپذیری داد، جهاد و شهادت و سرانجام پیروزی داد.^۱

جهاد و نهرا سیدن از تنهایی و غربت

۱. در جمع رزمندگان لشکر امام رضا (علیه السلام) ۱۳۶۷/۵/۲۳.

میان صحرای بی‌پایان ظلمت، این نور درخشنده به تنهایی قیام کرد. اگر آن روز همان هفتاد و دو نفر هم کنار حسین بن علی (علیه السلام) نمی‌ماندند، حسین بن علی (علیه السلام) قیامش را تعطیل نمی‌کرد. این یک درس است. از حسین (علیه السلام) بیاموزیم که جهاد فی سبیل الله را در هیچ شرایطی نباید به بهانه‌ی فشارها و غربتها ترک کرد. درس حسین بن علی (علیه السلام) این است که این فریضه و این واجب را به سبب تنها بودن، کم بودن، غریب بودن، یاور نداشتن، معارض داشتن، دشمن داشتن، نباید ترک کرد. این یکی از درس‌های حسین بن علی (علیه السلام) است. در غربت کامل جنگید و تا سالهای متمادی کسی جرأت نداشت بر حسین بن علی (علیه السلام) حتی اشک بریزد. حسین (علیه السلام) اینها را میدانست و غربت، نتوانست او را به وحشت بیندازد.^۱

مبارزه با دشمن خارجی و اضمحلال درونی

اسلام، یک پدیده است و مثل همه‌ی پدیده‌ها، خطراتی آن را تهدید میکند و وسیله‌ی برای مقابله لازم دارد. خدای متعال این وسیله را در خود اسلام گذاشت. اما آن خطر چیست؟ دو خطر عمده، اسلام را تهدید میکنند، که یکی خطر دشمنان خارجی و دیگری خطر اضمحلال داخلی است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) شیر میدان نبرد با دشمن است و هنگامی که سخن می‌گوید، آدم انتظار دارد نصف بیشتر سخنان او راجع به جهاد و جنگ و پهلوانی و قهرمانی باشد؛ اما وقتی در روایات و خطب نهج البلاغه‌ی او نگاه میکنیم، می‌بینیم اغلب سخنان و توصیه‌های آن حضرت راجع به زهد و تقوا و اخلاق و نفی و تحقیر دنیا و گرامی شمردن ارزشهای معنوی و والای بشری است.

عاشورا؛ جهاد با دشمن و نفس

ماجرای امام حسین (علیه السلام) تلفیق این دو بخش است؛ یعنی آنجایی که هم جهاد با دشمن و هم جهاد با نفس، در اعلی مرتبه‌ی آن تجلی پیدا کرد، ماجرای عاشورا بود؛ یعنی خدای متعال میداند که این حادثه پیش می‌آید و نمونه‌ی اعلاّی باید ارایه شود و آن نمونه‌ی اعلی، الگو قرار گیرد؛ مثل قهرمانهایی که در کشورها، در یک رشته مطرح میشوند و فرد قهرمان، مشوق دیگران در آن رشته از ورزش میشود. البته، این یک مثال کوچک برای تقریب به ذهن است.

ماجرای عاشورا، عبارت است از یک حرکت عظیم مجاهدت‌آمیز در هر دو جبهه. هم در جبهه‌ی

۱. در جمع لشکر ۱۹ فجر شیراز، ۱۳۶۷/۵/۲۴.

مبارزه با دشمن خارجی و برونی که همان دستگاه خلافت فاسد و دنیاطلبان چسبیده به این دستگاه قدرت بودند و قدرتی را که پیغمبر ﷺ برای نجات انسانها استخدام کرده بود، آنها برای حرکت در عکس مسیر اسلام و نبی مکرم اسلام ﷺ میخواستند، و هم در جبهه‌ی درونی، که آن روز جامعه به طور عموم به سمت همان فساد درونی حرکت کرده بود. نکته‌ی دوم، به نظر من مهمتر است. برهه‌ی از زمان گذشته بود، دوران سختیهای اولیه‌ی کار طی شده بود، فتوحاتی انجام شده بود، غنایمی به دست آمده بود، دایره‌ی کشور وسیع‌تر شده بود، دشمنان خارجی، اینجا و آنجا سرکوب شده بودند، غنایم فراوانی در داخل کشور به جریان افتاده بود، عده‌ی پولدار شده بودند و عده‌ی در طبقه‌ی اشراف قرار گرفته بودند؛ یعنی بعد از آنکه اسلام، اشرافیت را قلع و قمع کرده بود، یک طبقه‌ی اشراف جدید در دنیای اسلام به وجود آمد. عناصری با نام اسلام، با سمتهای و عناوین اسلامی - پسر فلان صحابی، پسر فلان یار پیغمبر، پسر فلان خویشاوند پیغمبر - در کارهای ناشایست و نامناسب وارد شدند، که بعضی از اینها، اسمهایشان در تاریخ ثبت است. کسانی پیدا شدند که برای مهریه‌ی دخترانشان، به جای آن مهرالسّنه‌ی چهارصد و هشتاد درهمی که پیغمبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و مسلمانان صدر اسلام مطرح میکردند،^۱ یک میلیون درهم قرار دادند! چه کسانی؟ پسران صاحبیهای بزرگ؛ مثلاً مصعب بن زبیر^۲ و از این قبیل.^۳

وقتی میگوییم فساد شدن دستگاه از درون یعنی این؛ یعنی افرادی در جامعه پیدا شوند که بتدریج بیماری اخلاقی مسری خود - دنیازدگی و شهوت‌زدگی - را که متأسفانه مهلک هم هست، همین‌طور به جامعه منتقل کنند. در چنین وضعیتی، مگر کسی دل و جرأت یا حوصله پیدا میکرد که به سراغ مخالفت با دستگاه یزید بن معاویه برود؟! مگر چنین چیزی اتفاق می‌افتاد؟ چه کسی به فکر این بود که با دستگاه ظلم و فساد آن‌روز یزیدی مبارزه کند؟

در چنین زمینه‌ی، قیام عظیم حسینی به وجود آمد، که هم با دشمن مبارزه کرد و هم با روحیه‌ی راحت‌طلبی فسادپذیر رو به تباهی میان مسلمانان عادی و معمولی. این مهم است.

یعنی حسین بن علی ﷺ، کاری کرد که وجدان مردم بیدار شد. لذا شما می‌بینید بعد از شهادت امام

۱. در کتب روایی، میزان مهرالسّنه بین ۴۰۰ درهم تا ۵۰۰ درهم نقل شده است: (۴۰۰درهم) المصنف، عبدالرزاق الصنعانی، ج ۶، صص ۱۷۷؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۳۶۷-۳۶۸. (۴۲۰درهم) أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۴۵. (۴۸۰درهم) الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲۸؛ المستدرک، ج ۲، ص ۱۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، صص ۱۰ و ۱۲. (۵۰۰درهم) مسند احمد، ج ۶، صص ۹۳-۹۴؛ الکافی، ج ۵، صص ۳۷۵-۳۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۷۰.

۲. المعارف، ص ۲۳۳؛ المبسوط، ج ۴، ص ۲۷۲.

۳. المصنف، ابن ابی شیبة الکوفی، ج ۳، ص ۳۲۰؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۴۳؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۳۳.

حسین (علیه السلام) قیامهای اسلامی یکی پس از دیگری به وجود آمد. البته سرکوب شد؛ اما مهم این نیست که حرکتی از طرف دشمن سرکوب شود. البته تلخ است، اما تلخ تر از آن این است که یک جامعه به جایی برسد که در مقابل دشمن، حال عکس العمل نشان دادن پیدا نکند. این، خطر بزرگ است. حسین بن علی (علیه السلام) کاری کرد که در همه‌ی دورانهای حکومت طواغیت، کسانی پیدا شدند و با اینکه از دوران صدر اسلام دورتر بودند، اراده‌شان از دوران امام حسن مجتبی (علیه السلام) برای مبارزه با دستگاه ظلم و فساد بیشتر بود. همه هم سرکوب شدند. از قضیه‌ی قیام مردم مدینه که به «حرّه» معروف است،^۱ شروع کنید تا قضایای بعدی و قضایای توائین^۲ و مختار،^۳ تا دوران بنی امیه^۴ و بنی عباس،^۵ مرتب در داخل ملتها قیام به وجود آمد. این قیامها را چه کسی به وجود آورد؟ حسین بن علی (علیه السلام). اگر امام حسین (علیه السلام) قیام نمیکرد، آیا روحیه‌ی تنبلی و گریز از مسؤولیت تبدیل به روحیه‌ی ظلم‌ستیزی و مسؤولیت‌پذیری میشد؟

چرا میگوییم روحیه‌ی مسؤولیت‌پذیری مرده بود؟ به دلیل اینکه امام حسین (علیه السلام) از مدینه که مرکز بزرگ‌زادگان اسلام بود، به مکه رفت. فرزند عباس، فرزند زبیر، فرزند عمر، فرزند خلفای صدر اسلام، همه‌ی اینها در مدینه جمع بودند و هیچ‌کس حاضر نشد در آن قیام خونین و تاریخی، به امام حسین (علیه السلام) کمک کند. پس تا قبل از شروع قیام امام حسین (علیه السلام) خواص هم حاضر نبودند قدمی بردارند، اما بعد از قیام امام حسین (علیه السلام) این روحیه زنده شد.

پاسداری از دین در دو جبهه‌ی بیرونی و درونی

این، آن درس بزرگی است که در ماجرای عاشورا، در کنار درسهای دیگر باید بدانیم. عظمت این ماجرا این است؛ اینکه «الْمَوْعُودُ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَ لِدَاتِهِ»؛^۶ اینکه از قبل از ولادت آن بزرگوار

۱. مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۸-۷۱؛ الکامل، ج ۴، صص ۱۱۱-۱۲۱.
 ۲. الطبقات الکبری، خامسه، صص ۵۰۹-۵۱۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۴۵۱-۴۷۰.
 ۳. الأخبار الطوال، صص ۲۸۸-۳۰۸؛ الأمالی، طوسی، صص ۲۴۰-۲۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۳۳۲-۳۳۸.
 ۴. مقاتل الطالبیین، صص ۱۴۵-۱۵۰؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۱۷۱-۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۵۳۰.
 ۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۷؛ الإمامة و السياسة، ج ۲، صص ۱۸۶-۱۸۷؛ سر السلسلة العلوی، ص ۳۷؛ التنبيه و الإشراف، ص ۲۹۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۳۹ و ج ۴، صص ۶۸-۶۹؛ مقاتل الطالبیین، صص ۴۳۸-۴۴۱ و ۴۸۰-۴۸۱؛ تجارب الأمم، ج ۴، صص ۱۱۴-۱۱۸؛ البدء و التاریخ، ج ۶، صص ۱۰۹-۱۱۰؛ المنتظم، ج ۷، ص ۲۱۳؛ الکامل، ج ۶، صص ۳۱۰-۳۱۱ و ج ۷، صص ۲۳۸-۲۴۰؛ البداية و النهاية، ج ۱۱، صص ۹-۱۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۱۴.
 ۶. مصباح المتهجد، ص ۸۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۴۷.

«بَكَتُهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِيهَا وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهَا»^۱ حسین بن علی (علیه السلام) را در این عزای بزرگ مورد توجه قرار دادند و عزای او را گرامی داشتند و به تعبیر این دعا یا زیارت، بر او گریه کردند، به این خاطر است. لذا شما امروز وقتی نگاه میکنید، اسلام را زنده شده‌ی حسین بن علی (علیه السلام) میدانید؛ او را پاسدار اسلام میدانید. تعبیر «پاسدار» تعبیر مناسبی است. پاسداری، آن وقتی است که دشمن وجود دارد. این دو دشمن - دشمن خارجی و آفت اضمحلال درونی - امروز هم وجود دارد. مبدا گمان شود که دشمن در خواب است! مبدا گمان شود که دشمن از دشمنی منصرف است! چنین چیزی ممکن نیست.^۲

۱. همان.

۲. در دیدار اعضای سپاه پاسداران و نیروی انتظامی، به مناسبت سوم شعبان، ۱۳۷۱/۱۱/۶.

عدم سازش با دشمن

حسین بن علی علیه السلام در شرایطی این دفاع را انجام داد که در دنیای بزرگ آن روز، تنها بود. بزرگان بنی هاشم و بزرگان قریش و آقازادگان اسلام با حسین بن علی علیه السلام همراهی نکردند. در مکه عبدالله بن زبیر، در مدینه عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عمر، کسانی که پدرانشان نام‌آوران صدر اسلام بودند و چشم توده‌ی مردم به آنها بود، کسانی بودند که مردم امیدشان را به آنها بسته بودند، در مقابل ظلم یزیدی حاضر نشدند ایستادگی کنند و حاضر نشدند به جگرگوشه‌ی پیغمبر کمک کنند. حسین بن علی علیه السلام مگر چشم انتظار کمک آنها بود و مگر با کمک نکردن آنها کار را متوقف میکرد؟ متوقف نکرد. وقتی بین راه اطلاع پیدا کرد مردم کوفه به او یاری نخواهند رساند و فهمید تنها مانده، راه را رها نکرد.^۱ وقتی یارانش در صحرای کربلا همه به شهادت رسیدند و با جمعی زنان و کودکان تنها ماندند، دفاع و مجاهدت را رها نکرد.^۲ تا لحظه‌ی آخر، امام حسین علیه السلام اگر تسلیم میشد، یزیدیه‌ها حاضر بودند با او بسازند، اما تسلیم نشد؛ این درس بزرگی بود.^۳

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۹۹-۳۰۱؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۷۳-۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۷۲-۳۷۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

۳. در جمع لشکر عاشورا، ۱۳۶۷/۵/۲۸.

ضرورت نجات جامعه از جهالت و سرگردانی

در زیارتی از زیارتهای امام حسین (علیه السلام) که در روز اربعین خوانده میشود، جمله‌ی بسیار پرمعنا وجود دارد و آن، این است:

«وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ»^۱

فلسفه‌ی فداکاری حسین بن علی (علیه السلام) در این جمله گنجانده شده است. زائر به خدای متعال عرض میکند که این بنده‌ی تو، این حسین تو، خون خود را نثار کرد، تا مردم را از جهالت نجات بدهد. «وَحَيْرَةُ الضَّلَالَةِ»^۲؛ مردم را از سرگردانی و حیرتی که در گمراهی است، نجات بدهد. ببینید این جمله چقدر پرمغز و دارای چه مفهوم موقی و پیشرفته‌ی است.^۳

قیام حسینی برای این است که ابرهای جهل و غفلت را از افق زندگی انسانها برطرف کند و آنها را عالم کند؛ آنها را به هدایت حقیقی برساند.^۴

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

۲. همان.

۳. در دیدار فرزندان ممتاز شاهد، جانبازان شهرهای مشهد و تهران و استان کردستان، جمعی از دانش آموزان مدارس تهران و مدرسان مراکز تربیت معلم، و گروهی از ورزشکاران و مسئولان سازمان تربیت بدنی کشور، ۱۳۶۹/۶/۲۱.

۴. در مراسم هفدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵/۳/۱۴.

چه کسی میتواند این دست نجات را به سوی بشریت دراز کند؟ آن کسانی که چسبیده‌ی به مطامع و هوسها و شهوات باشند، نمیتوانند؛ چون خودشان گمراهند. آن کسانی که اسیر خودخواهیها و منیتهای باشند، نمیتوانند بشر را نجات بدهند؛ باید کسی پیدا بشود و خودشان را نجات بدهد؛ یا لطف خدا به سراغ آنها بیاید، تا اراده‌ی آنها قوی بشود و بتوانند خودشان را رها کنند. آن کسی میتواند بشر را نجات بدهد که دارای گذشت باشد؛ بتواند ایثار کند و از شهوات بگذرد؛ از منیت و خودپرستی و خودخواهی و حرص و هوی و حسد و بخل و بقیه‌ی گرفتاریهایی که معمولاً انسان دارد، بیرون بیاید، تا بتواند شمعی فرا راه بشر روشن کند.^۱

این یک طرف قضیه؛ یعنی طرف قیام کننده، حسین بن علی علیه السلام است. طرف دیگر قضیه، در فقره‌ی بعدی معرفی میشود:

«وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْدَلِ الْأَدْنَى»^۲

نقطه‌ی مقابل، کسانی بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول و دنیای مادی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، از خود بی خودشان کرده بود؛ «وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْدَلِ الْأَدْنَى»؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است - این سهم عبارت است از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت - به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند. این، خلاصه‌ی نهضت حسینی است.^۳

۱. در دیدار فرزندان ممتاز شاهد، جانبازان شهرهای مشهد و تهران و استان کردستان، جمعی از دانش آموزان مدارس تهران و مدرسان مراکز تربیت معلم، و گروهی از ورزشکاران و مسئولان سازمان تربیت بدنی کشور، ۱۳۶۹/۶/۲۱.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶.

استقامت و پایداری

مقاومت؛ درس حسین بن علی علیه السلام برای مسلمانان

ما داریم بزرگترین و قویترین مظهر نشاط و خستگی ناپذیری را نشان میدهم و آن مقاومت در جبهه‌هاست، خود این پیروزی است و این همان درسی است که مسلمانان از حسین بن علی علیه السلام گرفته‌اند. میدانید امشب، شب اول محرم است و فردا شروع روزهایی است که برای مردم ما در طول قرنهای متمادی، همیشه برانگیزاننده و تشویق کننده به مقاومت و پایداری بود.^۱

استقامت در راه حق؛ روح قیام امام حسین علیه السلام

روح کار امام حسین علیه السلام این بود که حرف حق و راه حقی را اجرا کند و در مقابل تمام قدرتهایی که در این راه دست به هم دادند، استقامت بورزد؛ این روح و حقیقت کار حسین بن علی علیه السلام است. تمام مطالب امام حسین علیه السلام در مدینه، مکه، کربلا، بین راه و مطالبی که بعد از شهادت آن حضرت، زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام گفتند، همه و همه این نکته را نشان میدهد. این درس بزرگ حسین بن علی علیه السلام است.

آنگاه چه کسانی با امام حسین علیه السلام مخالف بودند؟ باید بگوییم همه‌ی دنیا حسین بن علی علیه السلام را احاطه

۱. در مراسم صبحگاه مقر شهید مطهری، ۱۳۶۳/۷/۴.

کرده بود؛ چون دستگاه یزید بر دنیای اسلام مسلط بود و هر کسی را به نحوی در قبضه گرفته بود؛ عده‌بی را با تهدید، عده‌بی را با تطمیع و عده‌بی را با فریب، و همه مخالف امام بودند. آیا مخالف بودند، یعنی امام حسین (ع) را دوست نداشتند؟ نه! دوست داشتند. امام حسین (ع) خیلی هم در مدینه محترم زندگی میکرد؛ هر وقت هم به حج مُشرف میشد، مردم گرد او حلقه میزدند و استفاده میکردند.^۱ مسئله چیز دیگری بود؛ مسئله این بود که حسین بن علی (ع) میدید نظام اجتماعی عالم اسلام یک نظام غیر اسلامی است؛ در حالی که پیغمبر (ص) آمده بود تا نظام اجتماعی مردم را یک نظام اسلامی کند.

پیغمبر اسلام آمد و این نظام اسلامی را به وجود آورد، اما روزی امام حسین (ع) به دنیای اسلام نگاه کرد و دید نظامی است کاملاً غیر اسلامی و در موارد زیادی صددرد ضد اسلامی! امام حسین (ع) میخواست آن وضع را برگرداند.

امام حسین (ع) میخواست به انسانهای زمان خودش و به انسانهای دوران تاریخ اعلام بکند وقتی چنین نظامی در جامعه نیست، باید برای ایجاد این نظام قیام کرد؛ چه این قیام به حکومت و موفقیت منتهی بشود و چه به شهادت.

بعضی خیال کردند امام حسین (ع) اگر میدانست شهید میشود، اقدام نمیکرد؛ بعضی هم از آن طرف گفتند امام حسین (ع) اصلاً برای اینکه شهید بشود، قیام کرد؛ هر دو اشتباه است. امام حسین (ع) برای تعلیم درسی به انسانها قیام کرد و آن درس این بود که هر وقت انسان مسلمان که از حسین (ع) درس میگیرد، دید در جامعه‌ی او ظلم هست، نظام اسلامی نیست، قرآن حکومت نمیکند، تبعیض هست، زورگویی و چپاولگری هست، قدرت یافتن بدون ملاک هست؛ بایستی قیام بکند برای اینکه وضع را برگرداند؛ چه این قیام او به نتیجه برسد و چه نرسد.

بارها امام گفتند ما برای نتیجه اقدام نمیکنیم، ما برای وظیفه اقدام میکنیم.^۲ ما اقدام میکنیم برای اینکه وظیفه‌مان را انجام داده باشیم. البته خدای متعال اگر عمل ما از روی اخلاص باشد، ما را به نتیجه هم خواهد رساند.

این روح کار امام حسین (ع) بود؛ لذا برای این کار ایستادگی کرد. واقعاً اگر روزی که حسین بن علی (ع) قیام میکرد، انسان میخواست با معادلات معمولی محاسبه کند، یقیناً این قیام، عاقلانه نبود. البته

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۲۳؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۳۵-۳۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲.

۲. صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۲۸۴.

اگر انسان بخواهد به عقل معمولی و طبیعی نگاه بکند، اگر کسی که هیچ نیرویی در اختیار ندارد، در مقابل آن همه نیرو بایستد، به شکست نظامی خواهد انجامید. در عین حال امام حسین (ع) اقدام کرد؛ در حالی که کشف مسائل و درک حقایق برای او از مردم دیگر خیلی هم آسانتر بود و این محاسبه یقیناً جلوی چشم امام حسین (ع) بود. اقدام کرد برای اینکه مقصود امام حسین (ع) انجام دادن وظیفه و پیروزی الهی بود، نه صرفاً پیروزی نظامی؛ البته پیروزی نظامی هم اگر به دست می آمد، امام حسین (ع) استقبال میکرد.^۱

صبر و تسلیم در برابر خدا

وقتی پیشنهاد میشود حسین بن علی (ع) از محل نینوا و کربلا به مدینه^۲ یا یمن برود و مشغول زندگی راحت بشود،^۳ آنچه مانع قبول این پیشنهاد از طرف امام حسین (ع) است، تکلیف است. در اظهارات خود آن حضرت هم هست که خدا قبول نمیکند انسان تکلیفش را نیمه کاره بگذارد. در تمام لحظات این سفر پرحادثه و پرماجر، انسان از کلمات و از گفتار حسین بن علی (ع) به خوبی احساس میکند این حرکات و سکنات در راه خدا و برای خداست. در آن لحظات آخر، از جمله کلماتی که از حضرت نقل شده است و همه شنیده ایم و قاعدتاً درست هم هست، این کلمه است:

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ، يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ»^۴

من تسلیم هستم؛ این روح حادثه‌ی کربلاست؛ تسلیم در مقابل خدا!

حسین (ع) یک انسان است، اما انسان فوق العاده، بنده‌ی صالح و شایسته. وقتی انسانی آماده است برای خدا حتی طفل شش ماهه‌اش را در مقابل چشمش ذبح کنند، این اوج انسانیت است و همان چیزی است که ما باید یاد بگیریم. بحق، من معتقدم در آن لحظه انسانیت به قله‌ی خود رسید که حسین (ع) این کودک شش ماهه را روی دست گرفت و خون گلو‌ی او را به طرف آسمان میپاشید.^۵ این اوج انسانیت است. انسان با این عظمت در تاریخ، کم نظیر است. عاشورا روز اوج انسانیت بود؛ یعنی انسانیت در این روز به قله‌ی خود رسید.

۱. در مراسم اجرای صبحگاه سپاه پاسداران در پادگان قصر فیروزه، ۱۳۶۴/۷/۲.

۲. الأملی، صدوق، ص ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۴.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۴. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۲۹۷.

۵. مقاتل الطالبیین، ص ۹۵؛ منیر الأحزان، ص ۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

از طرف دیگر، محرم سال ۶۰ سر حلقه‌ی همه‌ی حرکتها و همه‌ی فداکاریهای بزرگ در طول تاریخ شد؛ مایه‌ی این شد که انسان بداند مقاومت، وظیفه است.^۱

مفهوم صبر و مراتب آن در آیین‌های عاشورا

بنده یک وقت عرض کردم، صبر امام؛ شبیه صبر امام حسین (علیه السلام) است؛ استقامت و ایستادگی بر ادامهِی یک راه و کار خود را ادامه دادن و عقب نزدن.

صبر امام حسین (علیه السلام) را در طول تاریخ تا امروز بیمه کرده است. واقعاً اگر امام حسین (علیه السلام) آن صبر تاریخی را در کربلا و قُبیل کربلا و مقدّماتِ حادثه‌ی عاشورا نمیکردند، بلاشک با گذشت یک قرن، حتّی از نام اسلام هم اثری نمی‌ماند. اما امام حسین (علیه السلام) به برکت صبر، دین را زنده کردند؛ این صبر آسانی نبود.

صبر، فقط این نیست که انسان را زیر شکنجه بیندازند یا فرزندان انسان را جلو انسان شکنجه کنند یا بکشند و انسان ایستادگی کند - البته این مرحله‌ی مهمی از صبر است - اما از این مهمتر این است که انسان را با وسوسه‌ها و اظهاراتی که علی‌الظاهر ممکن است در نظر بعضی منطقی بیاید، از ادامه‌ی این راه باز بدارند؛ همان کاری که با امام حسین (علیه السلام) میکردند: آقا! شما کجا می‌روید؟ خود را در معرض خطر قرار میدهید؛ خانواده‌ی خود را در معرض خطر قرار میدهید؛ دشمن را جری میکنید؛ دست آنها را به خون خود باز میکنید. هر کس رسید، خواست امام حسین (علیه السلام) را در مقابل این محذور اخلاقی قرار دهد که شما با این اقدام خود، جان عده‌یی را به خطر می‌اندازید و دشمن را مسلط‌تر میکنید و اینها را وادار میکنید تا به خون شما دست بیالیند.^۲

این یک نقطه‌ی خیلی مهم و تردیدآور است. این یک جنگ روشن و واضح نیست که آدم بگوید من می‌روم تا کشته شوم؛ نه، این محاذیر دنبالش هست. ممکن بود برای امام حسین (علیه السلام) این معنا مطرح باشد یا مطرح کنند که آقا! شما اگر کشته شوید، شیعیان شما را در کوفه قتل عام میکنند و پدر همه را در می‌آورند؛ شما باید زنده بمانید و ملجأ باشید. شما پسر پیغمبرید؛ با حفظ حیات خود، جان عده‌یی را حفظ کنید.^۳

۱. ۱۳۵۹/۸/۱۶.

۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الأخبار الطوال، صص ۲۲۸-۲۲۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۶؛ الأمالی، صدوق، صص ۲۱۸-۲۱۹؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۳۴-۳۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، صص ۲۰۸-۲۱۱؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۶؛ الخرائج و الجرائع، ج ۱، صص ۲۵۳-۲۵۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵.

۳. در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۰/۱۲/۲۳.

صبر بی نظیر سیدالشهداء (علیه السلام)

ما وقتی عاشورا را، یک درس مطرح میکنیم، نمیشود این بُعد [دعا] را ندیده بگیریم. دعا از همه‌ی انسانها زیبا است؛ مخصوصاً از انسانی به عظمت امام حسین (علیه السلام) آن هم در روزی به عظمت عاشورا

بعضی از جاها دعا‌های امام حسین (علیه السلام) حاکی از تأثر او از یک حادثه است. این روح بزرگ و این عظمت بی نظیر در عاشورا مقابل بعضی از حوادث تکان میخورد؛ برای ما این حوادث هم واقعاً عبرت‌انگیز است. یعنی این گونه نبود که عظمت روحش موجب بشود از این ناراحتیها هیچ غمگین نشود. نه، غم او در برخی از حوادث خیلی هم سنگین بود، که او را به انابه به درگاه پروردگار و سخن گفتن با خدا و درددل کردن با خدای متعال وادار میکرد، اما در مقابل این حوادث صبر میکرد و صبورانه حرکت میکرد.

یکی از این حوادث سختی که حسین بن علی (علیه السلام) را تکان داد و امام حسین (علیه السلام) بعد از آن دست به دعا برداشت، شهادت طفل شیرخوار بود، که حسین بن علی (علیه السلام) را واقعاً تکان داد. بعد از آنکه این بیچه در آغوش پدر به تیر حرمله ذبح شد و خون از گلویش ریخت، امام حسین (علیه السلام) دستش را زیر این خونها برد و با حال عجیبی این خونها را به طرف آسمان پرتاب میکرد و میپاشید^۱ و این دعا را خواند:

«رَبِّ إِن تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ وَانْتَقِمْ لَنَا وَاجْعَلْ مَا حَلَّ بِنَا فِي الْعَاجِلِ ذَخِيرَةً لَّنَا فِي الْآجِلِ»^۲

یعنی پروردگار! اکنون که سرنوشت ما این است که حادثه‌یی فجیع به وجود بیاید و تو مقدر نکردی در این حادثه که ما پیروز بشویم، ما اجرمان و پاداشمان را از تو میخواهیم و این غم نزدیک را، این حادثه‌یی که در دنیا برای ما پیش آمد، ذخیره‌یی قرار بده تا در نعمات عقبا برای این حادثه‌ی تلخ و دردناک، از ثواب و لطف تو و فضل تو برخوردار بشویم.

این نشان میدهد امام حسین (علیه السلام) در این حادثه بشدت تحت تأثیر قرار گرفته که با خدای متعال این گونه حرف میزند.

بینید چه حالات، ظرایف و دقایق روحی و سرانجام چه توجهی به خدای متعال داشته است. یعنی

۱. مقتل الحسین ۷، مرقم، ص ۲۸۵.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۵.

۳. مقتل الحسین ۷، مرقم، ص ۲۸۶.

در این حال، عوض هرگونه اعمال خشم، غصه، حسرت و زانوی غم در بغل گرفتن، با خدا سخن میگوید. این برای همه‌ی انسانهای مسلمان و پیروان حسین بن علی علیه السلام درس است.^۱

صبر و احتساب اباعبدالله علیه السلام

راجع به امام حسین علیه السلام و یا دیگر ائمه علیهم السلام گاهی میخوانید که حضرت چه کردند: «صَبَرْتُ وَ احْتَسَبْتُ».^۲ یک جا میگویند: «صَبْرًا وَ احْتِسَابًا».^۳ احتساب یعنی همین. صبر کردید و احتساب کردید. «احتساب»، یعنی پای خدای گذاشتید؛ گفتید: «خدایا! من برای تو انجام میدهم».^۴

صبر امام حسین علیه السلام و نتیجه‌ی آن

ما قیام خیلی داشته‌ایم، اما این قیام با این خصوصیات، بی‌نظیر است. سلطه‌ی باطل با قساوت و وقاحت تمام روزبه‌روز رو به افزایش بود؛ هیچ امر به معروف و نهی از منکر هم ممکن نبود. به قدری فضای رعب زیاد بود که آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر سعی میکردند در معرض امر به معروف و نهی از منکر قرار نگیرند.

در چنین شرایطی، امام حسین علیه السلام همان کاری را میکند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز «مباهله» با نصاری کرد (به نقل از قرآن): اولاد، نساء و انفسش را به میدان آورد.^۵ امام حسین علیه السلام عزیزترین سرمایه‌ها و همه‌ی موجودی خویش را برای دفاع از حقیقت و قیام‌الله به میدان آورد و بعد صبر کرد. این صبر امام حسین علیه السلام بسیار مهم است.

من یکبار در مورد صبر امام حسین علیه السلام صحبت مفصلی کرده‌ام و اکنون مجال نیست. ما نمیفهمیم «صبر» یعنی چه. صبر را در جای صبر میتوان فهمید که چیست. از بزرگان، محدثین، شخصیت‌های برجسته، آدمهای موجه، عقلا، دلسوزان و نیمه‌دلسوزان، مکرر می‌آمدند و به امام حسین علیه السلام میگفتند:

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۴/۷/۵.

۲. مصباح المتجهّد، ص ۷۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۶۵.

۳. هدایة الکبری، ص ۲۰۴.

۴. در دیدار معاونان وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹/۱۲/۲۳.

۵. «فَمِنْ حَاجِكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ هرگاه بعد از علم و دانستی که به تو رسیده، (باز) کسانی با تو در آن به ستیز برخیزند، بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. آل عمران، ۶۱.

«آقا! شما با این کار خود، عملی را انجام می‌دهید که فایده ندارد. به خود و خاندان پیغمبر خسارت وارد می‌کنید. با این کار، اهل حق را ذلیل می‌کنید!» از این حرفها میزدند.^۱ از همان ابتدا که امام حسین (علیه السلام) قصد داشت از مکه حرکت کند و بعضی فهمیدند، این موانع گوناگون اخلاقی در مقابل ایشان شروع شد، تا شب عاشورا. اما امام حسین (علیه السلام) در مقابل این حوادث صبر کرد؛ همان صبری که عرض کردم. امام رضا (علیه السلام) هم همین‌طور صبر کرد. در دوره‌ی نهضت، آن‌قدر به امام گفتند «آقا! این جوانها از بین می‌روند؛ این‌طور کشته می‌شوند؛ مملکت خراب می‌شود!» اما ایشان صبر کرد. صبر کردن در مقابل این خیرخواهیهای ناشیانه، کار بسیار عظیمی است.

صبر کردن، خیلی قدرت می‌خواهد. همه‌ی صبر، در مقابل فشارها و مصائب جسمانی نیست. صبر کردن در مقابل فشارهای مصلحت‌طلبی و مصلحت‌جویی و رها نکردن راه‌یین و روشن و رشد، آن صبر عظیم و جمیلی است که امام حسین (علیه السلام) انجام داد. بعد هم روز عاشورا، در مقابل آن وضع فجیع که بدن یکی یکی از دوستان و اهل بیتش را قطعه قطعه کردند، دوباره صبر کرد. این‌طور نبود که مثلاً یک بمب بیفتد و عده‌ی کشته شوند؛ نه. هر نفر از اصحاب و اهل بیت که می‌رفتند، مثل این بود که یک عضو یا قطعه‌ی از بدن مبارک آن حضرت را جدا کردند و ایشان برای تک‌تک آنها صبر کرد. این جرعه‌های صبر را یکی یکی نوشید؛ نتیجه‌اش هم معلوم شد؛ یعنی آن ارزشهایی که امام حسین (علیه السلام) می‌خواست در دنیا بماند - قرآن، نام اسلام، ارزشهای اسلامی و حدیث پیغمبر (صلی الله علیه و آله) - ماند. در دایره‌ی محدودتر و مهم‌تر، تشیع ماند که مکتب اهل بیت است.

اگر امام حسین (علیه السلام) این کار را نمی‌کرد، همچنان که در طول آن پنجاه، شصت سال پس از رحلت پیغمبر، آن‌طور اسلام تغییر یافته بود و به آنجا رسیده بود که بتوانند جگرگوشه‌ی آن حضرت را ببابند و به قتل برسانند، اوضاع خیلی فرق می‌کرد. پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، کار به جایی رسید که در دنیای اسلام، مانند امام حسین (علیه السلام)، زینب کبری (سلام الله علیها)، فرزندان و جگرگوشه‌های پیغمبر را علناً و صریحاً کشتند و اسیر کردند. اوضاع خیلی فرق کرده بود. حالا اگر امام حسین (علیه السلام) آن کار را نمی‌کرد، به فاصله‌ی اندکی اسلام از بین می‌رفت. امام حسین (علیه السلام) در واقع به مثابه‌ی آن میخ عظیمی شد که این خیمه‌ی توفان زده را با خون خود نگه داشت.

این، نه تنها بزرگترین حماسه‌ی تاریخ اسلام، بلکه بزرگترین حماسه‌ی تاریخ است. این را باید

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۶۳؛ الأخبار الطوال، صص ۲۲۸-۲۲۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۶؛ الأمالی، صدوق، صص ۲۱۸-۲۱۹؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۳۴-۳۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، صص ۲۰۸-۲۱۱؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۶؛ الخرائج و الجرائع، ج ۱، صص ۲۵۳-۲۵۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵.

حفظ کرد و زنده نگه داشت و باید همیشه از آن به عنوان یک امر گره‌گشا در تاریخ مسلمین استفاده شود.

امروز، مسئله‌ی فلسطین از همین قبیل است. امروز امر گره‌گشا در مسئله‌ی فلسطین، درس حسینی است. اکنون داخل سرزمینهای فلسطین، تنها چیزی که میتواند این مردم را نجات دهد، همین راهی است که در پیش گرفته‌اند؛ یعنی راه «انتفاضه». انتفاضه میتواند رژیم صهیونیستی را پا در گل کند. همان‌طور که اکنون تا حدود زیادی این کار را کرده است و اگر ادامه یابد، این تنها راه است و هیچ راه دیگری وجود ندارد.^۱

صبر و شکر امام (ع) و خاندان ایشان

در جریان یک زندگی شرافتمندانه، البته مصائب زیاد است. خود صحنه‌ی عاشورای حسینی، صحنه‌ی انواع مصائب است. واقعاً عجیب است که خدای متعال، این عرصه‌ی عاشورای حسینی را چطور مجموعه‌ای از مصیبت‌های بزرگ قرار داد، که انسانهای بزرگی و در رأس آنها حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین (ع) با کرامت و بزرگواری و صبر و شکر، توانستند این مصائب بزرگ را تحمل کنند. هر دو طرف قضیه، در عرصه‌ی تاریخ بشر بی‌نظیر است. هم آن‌طور مصیبت‌ها با آن شدت و با آن تنوع که همه با هم در یک صبح تا عصر اتفاق افتاد، در دنیا نظیر ندارد؛ هم صبری که در مقابل این مصیبت‌ها شد، در تاریخ نظیر ندارد.

آن شهادت‌ها، آن مظلومیته‌ها، آن احساس غربت، آن تشنگی، آن فشار تألماتی که بر یک نفر به خاطر خانواده‌اش وارد میشود، آن نگرانی از آینده، بعد هم فقدان عزیزترین عزیزان عالم وجود، یعنی حسین بن علی (ع) و خانواده و فرزندان و اصحابش و بعد هم اسارت؛ آن هم نه اسارت در دست یک عده مردم باشرف؛ چون اسارت در دست انسانی که باشرف باشد، قابل تحمل است؛ اما آن انسان‌ها، انسانهای باشرافی نبودند، انسان نبودند، ددمنش بودند. خاندان امام حسین (ع) چنین اسارتی را بعد از آن همه مصیبت از صبح تا عصر عاشورا تحمل کردند. تحمل‌کننده کیست؟ امام سجاد (ع) - مقام امامت - است؛ زینب (ع) - تالی تلوی مقام امامت - است؛ بعد زنان و کودکانی اند که به حسب ظاهر، مقامات عالی معنوی مثل ولایت و امامت هم ندارند؛ اما تحمل کردند. این است آن راز بزرگی که حادثه‌ی عاشورا را ماندگار کرد.^۲

۱. در پایان درس خارج، ۱۳۸۰/۱۲/۲۱.

۲. در دیدار خانواده‌های معظم اسرا و مفقودین جنگ تحمیلی، ۱۳۷۶/۲/۳۱.

صبر و استقامت زینب کبری (ع)

شما اوج شخصیت یک زن را ببینید؛ زنی است که میداند این جمعی که برای یک جهاد بی‌فرجام میرود، بدون یک فرجام دنیایی و ظاهری؛ این را حضرت زینب (ع) میداند؛ در عین حال با اینها حرکت میکند، یعنی از خطر استقبال میکند. در این سفر هر چه هست، خطر و دشواری است. علاوه بر خطر و دشواری، یک چیز مهمتر هست که از زحمتهای شخصی خیلی بیشتر است، و آن عبارت است از مسئولیت.

زینب (ع) میداند اگر برادرش حسین بن علی (ع) را از میان این جمع بردارند، دیگر کسی نیست شایسته‌ی رهبری و سرپرستی و اداره‌ی این جمع باشد. جمعی که یک سرنوشت بسیار تلخ و دشوار و پیچیده‌ای در انتظار آن است. در عین حال دل به دریا میزند و نه مثل یک زن برجسته، که مثل یک مرد سرآمد با ظرفیت علوی، مثل امیرالمؤمنین (ع)، مثل پیغمبر (ص)، مثل خود امام حسین (ع) در این حد ظرفیت نشان میدهد و وارد این میدان بسیار پیچیده و دشوار میشود. بعد در تمام مراحل، نقش یک حکیم شجاع قدرتمند پرجذبه‌ی قاطع را تا آخر ایفا میکند.

شما ببینید آدم وقتی غمی دارد، کار روزمره‌ی خودش را هم نمیتواند انجام بدهد. آدم وقتی نگرانی دارد، مشکلی دارد، کوهی روی دل انسان نشسته؛ همین نماز را هم که میخواهد بخواند، نشاط ندارد؛ با دوستش، با رفیقش، در مجلس انس اگر شرکت بکند، نشاط ندارد، حال ندارد و نمیتواند کاری انجام بدهد؛ آن وقت یک انسانی با آن همه اندوه، با کوههای سنگین غم، با دیدن آن شهادتها، آن سختیها، فرزنداناش شهید شدند، برادرهایش شهید شدند، جوانها شهید شدند، خانواده‌شان زیر و رو شده،^۱ آن حادثه‌ی تلخ برایشان پیش آمده، در همه‌ی دنیا چشمی نگران و گریان آنها نیست، چنین غم بزرگ، چنین حادثه‌ی سنگین و کوبنده که انسانهای بزرگ را در هم میپیچد؛ آن وقت دهها حادثه آنچنان سنگین و تلخ برای یک زن پیش می‌آید و او نه فقط خرد نمیشود، ناتوان از تصمیم‌گیری نمیشود، بلکه به بهترین وجه، اوضاع و احوال را اداره میکند و این کشتی را که در تلاطم امواج، تکه‌تکه شده، خرد شده، با کمال قدرت و مهارت هدایت میکند، حفظ میکند، کنترل میکند و به سر منزل میرساند؛ این عظمت زینب (ع) است.^۲

در عاشورای حسین (ع) بعد از آنکه جوانان بنی‌هاشم همه با اجساد قلم‌قلم شده روی زمین افتادند، بعد از آنکه زینب (ع) خواهر حسین و آئینه‌ی حسین (ع)، همه‌ی این داغها و دردها را برای خدا

۱. الإرشاد، ج ۲، صص ۱۲۵-۱۲۶؛ الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۶۲-۶۳.

۲. در دیدار عده‌ای از پرستاران و گروه‌هایی از خواهران به مناسبت روز پرستار، ۱۳۶۵/۱۰/۱۵.

تحمّل کرد، در آن آخرین لحظات به گودال قتلگاه آمد، پیکر مجروح و زخم خورده و پاره پاره شده‌ی حسینش را پیدا کرد، دست زیر بدن حسین علیه السلام برد، بدن حسین علیه السلام را به خدا عرضه کرد و گفت: «خدایا! این قربانی را از ما قبول کن.»^۱

صبر و بصیرت

بنده بارها در طول این سالها این جمله‌ی امیرالمؤمنین علیه الصّلاة والسلام را عرض کرده‌ام که فرمود: «وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ»^۲ این پرچم - پرچم انسانیت، اسلام، توحید - را آن کسانی که دارای این دو خصوصیت‌اند، میتوانند بر دست بگیرند و بلند نگه دارند؛ «البصر والصبر»؛ بصیرت و استقامت. امام حسین علیه السلام مظهر بصیرت و استقامت است.^۳

پایداری ویژه

مقاومت بی‌سابقه در شرایط ویژه و تکرار ناپذیر

حسین بن علی علیه السلام در این زمینه^۴ تک است؛ یعنی خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم این گونه مقاومتی را نشان نداده است. نه اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نمیتوانسته نشان بدهد؛ نه! پیغمبر صلی الله علیه و آله از حسین بن علی علیه السلام مقاومتر و قویتر است؛ شکی در این نیست؛ امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین طور؛ امام حسن علیه السلام هم افضل از امام حسین علیه السلام است، آن هم همین طور، اما زمان و موقعیت، این فرصت را فقط به حسین بن علی علیه السلام داد تا این مقاومت را ارایه بدهد. البته اگر امام حسن علیه السلام هم در آن شرایط بود، همین طور عمل میکرد؛ اگر بهتر عمل نمیکرد، کمتر عمل نمیکرد؛ این را بدانید؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله هم همین طور، امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین طور. درس مقاومت حسین بن علی علیه السلام درس فراموش نشدنی است.

روی زمین جز همان چند نفری که گرد امام حسین علیه السلام بودند، یک نفر وجود نداشت که حاضر باشد پا به پای او تا آخر بیاید. دیدید دیگر! مردم کوفه و شعارها و حرفها تا اندکی قبل از خطر بود؛

۱. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۲۲.

۲. بیانات در ۱۳۵۹/۶/۱۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۳.

۴. در دیدار جمعی از اقشار مختلف مردم قم، ۱۳۸۶/۱۰/۱۹.

۵. رک: ص ۱۰۵. در زمینه‌ی مقاومت آگاهانه، در متن بیانات رهبری این گونه آمده است: «معلم بزرگ این مقاومت آگاهانه، حسین بن علی علیه السلام است. ما هر جا برسیم، هر چه بکنیم، در مقابل حسین علیه السلام و اصحاب حسین علیه السلام، احساس حقارت فوق العاده داریم.»

اندکی قبل از خطر، همه فرار کردند؛ حسین بن علی علیه السلام تنها ماند. امام حسین علیه السلام اینها را میدانست و در آن شرایط عجیب مقاومت کرد.^۱

ویژگی مقاومت امام علیه السلام در زمان یزید

البته این مقاومت از ده سال قبل شروع شده بود، بلکه به یک معنا از ۲۰ سال قبل شروع شده بود. از زمان شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام که بیست سال تا حادثه‌ی عاشورا فاصله بود و از زمان شهادت امام حسن علیه السلام تا حادثه‌ی عاشورا ده سال بود؛^۲ هر کدام از اینها خصوصیتی داشت. این زمانهای گوناگون خصوصیتی دارد که حالا درصدد بیان آنها نیستیم؛ اما این مقاومت از دیرباز شروع شده بود؛ زمانی که یزید بر سر کار آمد، این مقاومت این شکل را گرفت؛ شکل تند، افشاگرانه، بی‌محابا و امام حسین علیه السلام معلم مقاومت آگاهانه است. کار حسین بن علی علیه السلام هم فقط مقاومت است. آنها در مدینه فشار آوردند که باید بیعت کنی، گفت نمیکنم؛ فشار خیلی سخت بود.^۳ یزید یک حاکم مست لایعقل جری گستاخی بود^۴ که حاضر بود همه کار بکند؛ یعنی حاضر بود امام حسین علیه السلام را با همه‌ی فرزندان و همه‌ی اطرافیانش قتل عام کند؛ به سبب همین قضیه! و مگر نکرد! در مدینه گفتند بیعت کن؛ گفت نمیکنم. به مکه آمد. در مکه فشار آوردند. دید اینجا بناست همه‌ی کارها را انجام بدهند^۵ و موج آب، رویش را بپوشاند، قضیه تمام بشود؛ نخواست این کار بشود. حرکت کرد تا یک نهضت ایجاد کند؛ اگرچه آن نهضت در پایان به همان عاقبت منتهی خواهد شد. به کوفه آمد و بین راه کوفه در برابر فشارها مقاومت کرد؛ باز هم آمدند و با ملاقاتهای پی‌درپی فشار آوردند.^۶ بالاخره هم به آن جنگ رسید و باز مقاومت کرد تا شهید شد. این یعنی سبیل مقاومت، رمز مقاومت؛ منتها مقاومت آگاهانه، مقاومتی که میداند میخواهد چه کند و هدفش چیست. این بایستی برای ملتها، دولتها، شخصیتها و ملت انقلابی خودمان اسوه و الگو باشد. چنانچه این اسوه

۱. در مراسم میلاد امام حسین علیه السلام و روز پاسدار در نهاد ریاست جمهوری، ۱۳۶۲/۲/۲۶.

۲. تاریخ شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام سال ۴۰ ه.ق: تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۱۰۹-۱۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۵۲، بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۱۳. تاریخ شهادت امام حسین علیه السلام سال ۶۱ ه.ق: تاریخ خلیفه، ص ۱۴۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۹.

۳. تاریخ شهادت امام حسن علیه السلام اختلافی است و سالهای ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰ و ۵۱ ه.ق ذکر شده است: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۶۴؛ الکافی، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۶۲؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۵؛ العدد القویه، صص ۳۵۰-۳۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۰ و ۱۴۶ و ۱۶۱.

۴. الفتوح، ج ۵، صص ۱۰-۱۸؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۲۴-۳۲۵.

۵. أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۲۸۶؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۴۸-۲۴۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۸۹-۲۹۰؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۶۷؛ اللهوف، صص ۳۹-۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۹.

۷. الأخبار الطوال، ص ۲۴۶؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵.

و این الگو را ما حفظ بکنیم، این مقاومت را نگه داریم، پیش خواهیم رفت.^۱

پایداری امام (ع) در شرایط تنهایی و غربت

خدا میداند در طول تاریخ هیچ حرکتی به شکوه و عظمت حرکت حسینی نیست. حسین بن علی (ع) در دنیای تاریک، هیچکس با او نبود؛ حرکت کرد با یک عده افراد معدود. این کسانی که در مکه امام حسین (ع) را دیدند و با او صحبت کردند، یا در مدینه با آن حضرت صحبت کردند و آن حضرت را به ماندن و نرفتن و قیام نکردن نصیحت میکردند، چه کسانی بودند؟ عبدالله بن عباس^۲ و عبدالله بن زبیر،^۳ بزرگان خاندان پیغمبر (ص)، عبدالله بن جعفر^۴ که شوهر خواهر آن حضرت هم بود؛ محمد بن حنفیه.^۵ این چهره‌های معروف و ممتاز از اصحاب پیغمبر یا خاندان پیغمبر، به امام حسین (ع) میگفتند نروید؛ یعنی این قدر حسین بن علی (ع) تنها بود. آنها کسانی نبودند که بخواهند با یزید بن معاویه بی آبرو و سیاه‌روی بسازند؛ بالاتر از این حرفها بودند. ممکن بود با معاویه بسازند، با یزید نمیساختند. اما با اینکه اهل سازش با یزید نبودند، به امام حسین (ع) میگفتند حرکت نکنید. توده‌ی مردم هم که جای خود دارد. همه‌ی کسانی که با امام حسین (ع) برخوردی پیدا کردند، از نام و نشان دارها، به امام حسین (ع) گفتند: آقا نرو. عبدالله بن جعفر^۶، فرزدق^۷ شاعر معروف و آن چهره‌هایی که اسم آوردیم. هر کس رسید، به امام حسین (ع) گفت: آقا! بی خود حرکت میکنی! نرو فایده‌ی ندارد، کشته میشوی. در عین حال امام حسین (ع) حرکت کرد. عده‌ی با حضرت آمدند و اشتباه کرده بودند! خیال میکردند اینجا هم پول و پله‌ای در کار است. دیده بودند ریسی و سرداری که حرکت میکند، جنگی میشود یا غنایمی به دست می‌آید یا مصالحه‌ای میشود و یک چیزی گیرشان می‌آید؛ از آن قبیل خیال کرده بودند؛ لذا با امام حسین (ع) افراد زیادی راه افتادند، اما گروه‌گروه کم شدند^۸ تا به کربلا رسیدند.^۹

۱. در مراسم میلاد امام حسین (ع) و روز پاسدار در نهاد ریاست جمهوری، ۱۳۶۲/۲/۲۶.

۲. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۱-۱۶۲؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۶۴-۳۶۵.

۳. الأخبار الطوال، ص ۲۴۴؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۱؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۶۸-۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۵. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۳؛ اللهوف، صص ۳۹-۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۶. الأخبار الطوال، صص ۲۵۰-۲۵۱؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹.

۷. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۴-۱۶۵؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۶۷-۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

۸. إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۷؛ الکامل، ج ۴، صص ۴۲-۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

۹. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۲/۷/۱۵.

نهراسیدن از تنهایی و غربت

حسین بن علی علیه السلام در شرایطی به شهادت رسید که غربت بر آن حضرت و یارانش و بر تمام فضای مؤمن جامعه‌ی آن روز حاکم بود.

از مدینه که حرکت کرد، با غربت بود؛ از مکه حرکت کرد، با غربت بود؛ به کربلا وارد شد، با غربت بود؛ غریبانه محاصره شد، غریبانه جنگید و غریبانه و لب‌تشنه جان داد، غریبانه دفن شد، غریبانه در طول سالهای متمادی یاد شد. اختناق سیاه بر تمام دنیای آن روز حاکم بود و حسین بن علی علیه السلام این غربت را به روشنی میدید.

میان صحرای بی‌پایان ظلمت، این نور درخشنده به تنهایی قیام کرد. اگر آن روز همان هفتاد و دو نفر هم کنار حسین بن علی علیه السلام نمی‌ماندند، حسین بن علی علیه السلام قیامش را تعطیل نمیکرد. این یک درس است. از حسین علیه السلام بیاموزیم که جهاد فی سبیل الله را در هیچ شرایطی نباید به بهانه‌ی فشارها و غربتها ترک کرد. درس حسین بن علی علیه السلام این است که این فریضه و این واجب را به سبب تنها بودن، کم بودن، غریب بودن، یاور نداشتن، معارض داشتن، دشمن داشتن، نباید ترک کرد. این یکی از درسهای حسین بن علی علیه السلام است. در غربت کامل جنگید و تا سالهای متمادی کسی جرأت نداشت بر حسین بن علی علیه السلام حتی اشک بریزد. حسین علیه السلام اینها را میدانست و غربت، نتوانست او را به وحشت بیندازد.^۱

حسین بن علی علیه السلام به همه‌ی مسلمانان، بلکه به همه‌ی آزادگان عالم، هرچند غیر مسلمان، این درس را داد که اگر شرف انسان، آزادی انسان و آرمانهای انسان و برای مسلمانان، دین آنان در معرض خطر قرار گرفت، دفاع از دین در سخت‌ترین شرایط و با سخت‌ترین مقدمات، فریضه‌ی اسلامی و انسانی است. نگویند شرایط دشوار است، نگویند نمیشود؛ میشود! از دین همیشه میشود دفاع کرد، با اراده‌ی راسخ و با روح فداکاری و شهادت‌طلبی.

حسین بن علی علیه السلام در شرایطی این دفاع را انجام داد که در دنیای بزرگ آن روز، تنها بود. بزرگان بنی‌هاشم و بزرگان قریش و آقازادگان اسلام با حسین بن علی علیه السلام همراهی نکردند. در مکه عبدالله بن زبیر، در مدینه عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عمر؛ کسانی که پدرانشان نام‌آوران صدر اسلام بودند و چشم توده‌ی مردم به آنها بود؛ کسانی بودند که مردم امیدشان را به آنها بسته بودند؛ در مقابل ظلم یزیدی حاضر نشدند ایستادگی کنند و حاضر نشدند به جگرگوشه‌ی پیغمبر کمک کنند.

۱. در جمع لشکر ۱۹ فجر شیراز، ۱۳۶۷/۵/۲۴.

حسین بن علی (علیه السلام) مگر چشم انتظار کمک آنها بود و مگر با کمک نکردن آنها کار را متوقف میکرد؟ متوقف نکرد. وقتی بین راه اطلاع پیدا کرد مردم کوفه به او یاری نخواهند رساند و فهمید تنها مانده، راه را رها نکرد.^۱ وقتی یارانش در صحرای کربلا همه به شهادت رسیدند و با جمعی زنان و کودکان تنها ماندند، دفاع و مجاهدت را رها نکرد.^۲ تا لحظه‌ی آخر، امام حسین اگر تسلیم میشد، یزیدیه‌ها حاضر بودند با او بسازند، اما تسلیم نشد؛ این درس بزرگی بود.^۳

غربت، شما را نترساند و به وحشت نیندازد. قلّه‌ی غربت را حسین بن علی و یارانش - بزرگوارانی که ما این‌طور برایشان سینه می‌زنیم و اشک میریزیم و آنها را از فرزندان خودمان بیشتر دوست میداریم - پیمودند و فایده‌اش این شد که امروز اسلام زنده است؛ و حادثه‌ی کربلا، نه فقط در قطعه‌ی زمینی کوچک، بلکه در منطقه‌ی عظیمی از محیط زیست بشر امروز زنده است. کربلا همه جا هست؛ در ادبیات، در فرهنگ، در سنتها، در اعتقادات و در میان دلها. آنکه در مقابل خدا سجده نمیکند، در مقابل عظمت حسین بن علی سر فرود می‌آورد! آن غربت، امروز این نتیجه را دارد. آن، قلّه‌ی غربت بود. غریب بودن و مظلوم بودن، به معنای ضعیف بودن نیست.^۴

جمع‌بندی نهضت حسینی این است که یک روز امام حسین (علیه السلام) در حالی که همه‌ی دنیا در زیر سیطره‌ی ظلمات ظلم و جور پوشیده و محکوم بود و هیچ‌کس جرأت نداشت حقیقت را بیان کند - فضا، زمین و زمان سیاه و ظلمانی بود - قیام کرد. شما نگاه کنید، ببینید! ابن عباس با امام حسین (علیه السلام) نیامد؛ عبدالله بن جعفر با امام حسین (علیه السلام) نیامد. عزیزان من! معنای این چیست؟ این نشان نمیدهد که دنیا در چه وضعی بود؟ در چنین وضعیتی، امام حسین (علیه السلام) تک و تنها بود.

البته چند ده نفری دور و بر آن حضرت ماندند؛ اما اگر نمی‌ماندند هم آن حضرت می‌ایستاد. مگر غیر از این است؟! فرض کنیم شب عاشورا، وقتی حضرت فرمود که «من بیعتم را برداشتم؛ بروید»^۵ همه میرفتند؛ ابوالفضل (علیه السلام) و علی اکبر (علیه السلام) هم میرفتند و حضرت تنها میماند؛ روز عاشورا چه

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۹۹-۳۰۱؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۷۳-۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۷۲-۳۷۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

۳. در جمع لشکر عاشورا، ۱۳۶۷/۵/۲۸.

۴. در جمع هزاران تن از اعضای سپاه پاسداران، به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۲/۱۰/۲۶.

۵. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۱۷-۳۱۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۶.

میشد؟ حضرت بر میگشت، یا می ایستاد و میجنگید؟^۱

در زمان ما، یک نفر پیدا شد که گفت: «اگر من تنها بمانم و همه‌ی دنیا در مقابل من باشند، از راهم برنمیگردم» آن شخص، امام ما بود که عمل کرد و راست گفت. «صَدَّقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»^۲. لقلقه‌ی زبان را که خوب همه داریم. دیدید، یک انسان حسینی و عاشورایی چه کرد؟ خوب؛ اگر همه‌ی ما عاشورایی باشیم، حرکت دنیا به سمت صلاح، سریع و زمینه‌ی ظهور ولیّ مطلق حق، فراهم خواهد شد.^۳

استقامت در غربتی بی نظیر

یک نکته‌ی دیگر^۴ که آن هم در مجموعه‌ی نهضت حسین بن علی (علیه السلام) خیلی مهم است و با توجه به وضع امروز ما، به یک معنا به قوت نیروی اخلاص بر میگردد، این است که در هیچ حادثه‌ای از حوادث خونبار صدر اسلام، به اندازه‌ی حادثه‌ی کربلا، غربت و بی‌کسی و تنهایی وجود نداشته است. این تاریخ اسلام است. هر کس می‌خواهد، نگاه کند. بنده دقت کردم؛ هیچ حادثه‌ای مثل حادثه‌ی کربلا نیست؛ چه در جنگهای صدر اسلام و جنگهای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و چه در جنگهای امیرالمؤمنین (علیه السلام). در آن موارد، بالاخره حکومتی بود، دولتی بود، مردم حضور داشتند؛ سربازانی هم از میان این جمعیت به میدان جنگ میرفتند و پشت سرشان هم دعای مادران، آرزوی خواهران، تحسین بینندگان، تشویق رهبر عظیم‌القدری مثل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. میرفتند در مقابل پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، جانشان را فدا میکردند. این کار سختی نیست. چقدر از جوانان ما حاضر بودند برای یک پیام امام (علیه السلام) جانشان را قربان کنند! چقدر از ما الان آرزو داریم اشاره‌ی لطفی از طرف ولیّ غایبمان بشود و جانمان را قربان کنیم!

وقتی انسان در جلو چشمش، رهبرش را ببیند و آن همه تشویق پشت سرش باشد، بعد هم معلوم باشد که می‌جنگند تا پیروز شوند و دشمن را شکست دهند، با امید پیروزی می‌جنگند. چنین جنگی، در مقابل آنچه که در حادثه‌ی عاشورا می‌بینیم، جنگ سختی نیست. البته بعضی دیگر از حوادث هم بود که آنها هم حادثه‌های نسبتاً غریبانه‌ای است؛ مثل حوادث امامزاده‌ها، مثل حسنین در

۱. در دیدار روحانیون و وعاظ، در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۷۴/۳/۳.

۲. «بر سر عهده‌ی که با خدا بستند، صادقانه ایستاده‌اند.» احزاب، ۲۳.

۳. در دیدار روحانیون و وعاظ، در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۷۴/۳/۳.

۴. رک: ص ۱۶۴. پیش از این نکته در این سخنرانی به ویژگی اخلاص در نهضت عاشورا به عنوان نکته‌ی اول اشاره شده است: «یک خصوصیت این است که حرکت حسین بن علی (علیه السلام) حرکتی خالصاً، مخلصاً و بدون هیچ شائبه، برای خدا و دین و اصلاح جامعه‌ی مسلمین بود.»

زمان ائمه؛ اما آنها هم همه‌شان میدانستند که پشت سرشان امامانی مثل امام صادق علیه السلام، مثل امام موسی بن جعفر علیه السلام و مثل امام رضا علیه السلام وجود دارند که رهبر و آقای ایشانند و ناظر و حاضرند؛ هوای آنها را دارند و اهل و عیال آنها را رسیدگی میکنند.

امام صادق علیه السلام طبق روایت، فرمود: بروند با این حکام فاسد بجنگند و مبارزه کنند؛ «وَعَلَى نَفَقَةُ عِيَالِهِ»^۱ من عهده‌دار نفقه‌ی عیال آنها میشوم. جامعه‌ی بزرگ شیعه بود. تحسینشان میکردند؛ تمجیدشان میکردند. بالاخره یک دلگرمی به بیرون از میدان جنگ داشتند. اما در حادثه‌ی کربلا، اصل قضایا و لب‌لباب اسلام که همه آن را قبول داشتند، یعنی خود حسین بن علی علیه السلام درون حادثه است و بناست شهید شود و این را خود او هم میدانند، اصحاب نزدیک او هم میدانند، هیچ امیدی به هیچ جا در سطح این دنیای بزرگ و این کشور اسلامی عریض و طویل ندارند؛ غریب محض‌اند.

بزرگان دنیای اسلام در آن روز، کسانی بودند که بعضی از کشته شدن حسین بن علی علیه السلام غم‌شان نبود؛ چون او را برای دنیای خودشان مضر میدانستند! عده‌بی هم که غم‌شان بود، آن قدر اهتمام به این قضیه نمی‌کردند؛ مثل عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس. یعنی هیچ امیدی از بیرون این میدان مبارزه‌ی غم‌آلوده و سرشار از محنت وجود نداشت و هرچه بود، در همین میدان کربلا بود و بس! همه‌ی امیدها خلاصه شده بود در همین جمع، و این جمع هم دل به شهادت داده بود؛ بعد از کشته شدن هم، برحسب موازین ظاهری، کسی برای آنها یک فاتحه نمی‌گرفت. یزید بر همه جا مسلط بود. حتی زنان آنها را به اسارت میبردند و به بچه‌هایشان هم رحم نمی‌کردند. فداکاری در این میدان، بسیار سخت است. «لَا يَوْمَ كَيْفُومِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»^۲ اگر آن ایمان و آن اخلاص و آن نورخدایی در وجود حسین بن علی علیه السلام نمیدرخشید که آن عده‌ی معدود مؤمنین را گرم کند، اصلاً چنین حادثه‌ای امکان تحقق نداشت. ببینید این حادثه چقدر با عظمت است!

بنابراین، یکی دیگر از خصوصیات این حادثه، غریبانه بودن آن است. لذا است که من مکرر عرض کرده‌ام شهدای زمان ما؛ با شهدای بدر، با شهدای حنین، با شهدای اُحد، با شهدای صفین، با شهدای جمل قابل مقایسه هستند و از بسیاری از آنها بالاترند؛ اما با شهدای کربلا، نه! هیچ کس با شهدای کربلا قابل مقایسه نیست؛ نه امروز، نه دیروز، نه از اوّل اسلام و نه تا آن زمانی که خدای متعال بداند و بخواهد.^۳ آن شهدا ممتازند و نظیری دیگر برای علی اکبر علیه السلام و حبیب بن مظاهر نمیشود پیدا کرد.^۴

۱. مستطرفات السرائر، ص ۵۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۷۲.

۲. اللهوف، ص ۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

۳. الطبقات الکبری، خامسه ۱، ص ۴۳۱؛ کامل الزیارات، صص ۴۵۳-۴۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۴. در جمع هزاران تن از اعضای سپاه پاسداران، به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۲/۱۰/۲۶.

مواجهی یک تنه‌ی امام حسین (علیه السلام) با یک جهان انحراف و ظلمت

عزیزان من! ببینید! ماجرای کربلا تقریباً بیشتر از یک نصف روز یا اندکی بیشتر طول نکشیده است؛ تعدادی هم شهید شده‌اند؛ حالا هفتاد و دو نفر^۱ یا چند نفر کمتر^۲ و بیشتر^۳. این همه شهید در دنیا هست. مسئله‌ی کربلا که شما می‌بینید این همه عظمت پیدا کرده است - حق هم همین است و هنوز از اینها عظیم‌تر است - این گونه در اعماق وجود بشر تأثیر گذاشته و نفوذ کرده است، به خاطر روح این قضیه است. جسم قضیه چندان حجمی ندارد. بالاخره بچه‌های کوچک در همه جا کشته شده‌اند؛ در حالی که آنجا یک بچه‌ی شش ماهه کشته شد، دشمنان در بعضی جاها قتل عام کرده‌اند و صدها بچه را کشته‌اند. قضیه در اینجا از لحاظ جسمانی مطرح نیست؛ از لحاظ معنا و روح خیلی مهم است.

روح قضیه این است که امام حسین (علیه السلام) در این ماجرا، با یک لشکر روبه‌رو نبود؛ با جماعتی از انسانها، هر چند صد برابر خودش، طرف نبود؛ امام حسین (علیه السلام) با جهانی انحراف و ظلمات روبه‌رو بود. این مهم است. با یک جهان کجروی و ظلمت و ظلم مواجه بود، که آن جهان هم همه چیز داشت؛ پول، زر و زور، شعر، کتاب و محدث و آخوند داشت. وحشت‌انگیز بود. تن آدم معمولی، حتی آدم فوق معمولی، در مقابل عظمت پوشالی آن دنیای ظلمت میل‌رزد. قدم و دل امام حسین (علیه السلام) در مقابل این دنیا نلرزد، احساس ضعف و تردید نکرد و یک تنه وسط میدان آمد. عظمت قضیه این است که قیام‌الله است.

کار امام حسین (علیه السلام) در کربلا، با کار جدّ مطهرش حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) در بعثت، قابل تشبیه و مقایسه است. قضیه این است. همان‌طور که پیغمبر در آنجا، یک‌تنه با یک دنیا مواجه شد، امام حسین (علیه السلام) هم در ماجرای کربلا، یک‌تنه با یک دنیا مواجه بود. آن بزرگوار هم نترسید، ایستاد و جلو آمد؛ امام حسین (علیه السلام) هم نترسید، ایستاد و جلو آمد.

حرکت نبوی و حرکت حسینی، مثل دایره‌ی متحدالمرکز هستند؛ به یک جهت متوجه‌اند. لذا اینجا «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» معنا پیدا میکند. این عظمت کار امام حسین (علیه السلام) است. امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا که فرمود: «بروید و اینجا نمانید؛ دست بچه‌های مرا هم بگیرید

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مقتل الحسین، الخوارزمی، ج ۲، ص ۴۴.

۲. شرح الأخبار، ج ۳، صص ۱۵۴-۱۵۵.

۳. ۸۷ نفر: مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱؛ ۷۸ نفر: اللهوف، ص ۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۲.

۴. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۳۳؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۱۴.

و ببرید؛ اینها مرا میخوانند»، شوخی که نکرد. فرض کنید آنها قبول میکردند و میرفتند و امام حسین (ع) تک و تنها و یا با ده نفر میماند؛ آیا خیال میکنید عظمت کار امام حسین (ع) کم میشد؟ نه؛ عیناً باز همین عظمت را داشت. اگر به جای این هفتاد و دو نفر، هفتاد و دو هزار نفر اطراف امام حسین (ع) را میگرفتند، آیا باز عظمت کار کم میشد؟ نه.

عظمت کار اینجا بود که امام حسین (ع) در مقابل فشار و سنگینی یک دنیای متعزّض و مدّعی، احساس تردید نکرد؛ در حالی که آدمهای معمولی احساس تردید میکنند. آدمهای فوق معمولی هم احساس تردید میکنند. کما اینکه بارها گفته‌ام عبدالله بن عباس - که یک شخصیت بزرگی است - و همه‌ی آقازاده‌های قریش، از آن وضع ناراحت بودند. عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر و فرزندان بزرگان صحابه و بعضی صحابه از این قبیل‌اند.

در مدینه، عدّه‌ی زیادی صحابه بودند؛ آدمهای باغیرتی هم بودند - نه اینکه خیال کنید باغیرت نبودند - همان کسانی بودند که در مقابل تهاجم مسلم بن عقبه، در قضیه‌ی «حرّه‌ی» مدینه که سال بعد^۲ به مدینه حمله بردند و همه را قتل عام کردند؛ ایستادند، جنگیدند و مبارزه کردند.^۳ خیال نکنید ترسو بودند؛ نه، شمشیرزن و شجاع بودند، اما شجاعت ورود در میدان جنگ، یک مسئله است و شجاعت مواجه شدن با یک دنیا، یک مسئله‌ی دیگر است. امام حسین (ع) این دومی را داشت؛ برای این دومی حرکت کرد.^۴

استقامتهای ویژه‌ی حسینی

برای رسیدن به هدفهای بزرگ، عمدتاً چند عامل اصلی انسانی وجود دارد. شرایط اجتماعی، موقعیتهای، زمینه‌ها و موانع هست و کسی نمیخواهد منکر آنها شود؛ لیکن وقتی که شرایط آماده بود، لزوماً هدفها مورد دسترسی قرار نخواهد گرفت؛ مگر شروطی محقّق باشد که آن شروط - مانند اراده، تصمیم، روشن بودن هدف، آگاهی و معرفت و پیگیری - عمدتاً شروط انسانی است... یکی از این شروط که من می‌خواهم رویش تکیه کنم، مسئله‌ی استقامت است. استقامت، مفهوم خیلی پیش پا افتاده و رایج و غیرمهم تلقی میشود؛ ولی این طور نیست. استقامت، یک مفهوم بسیار مهم

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۸؛ الکامل، ج ۴، صص ۵۷-۵۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۵۰-۲۵۱.

۳. تاریخ خلیفه، صص ۱۴۷-۱۵۵.

۴. در دیدار پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۵/۹/۲۴.

و حساسی دارد که اهمّیت آن در عمل، به مراتب بیش از آن چیزی است که انسان در ذهن خود تصور میکند.

استقامت، یعنی پافشاردن بر طریق مستقیم:

«وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»؛

اگر به همان صراط مستقیم پافشاری کنند؛ یعنی در همین جهتگیری باشند و راه خودشان را عوض نکنند و تحت تأثیر شرایط قرار نگیرند، آن وقت آن نتایج دنیوی و ثواب اخروی، مترتب خواهد شد. اینکه قرآن میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»^۲ - نزول ملائکه، شرف مواجه شدن و مخاطب شدن به خطاب ملائکه و فرشتگان الهی - «أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»^۳ ملائکه بیایند و به شما بگویند: نترسید، محزون نباشید. چه وقت این شرف دست میدهد؟ در صورت استقامت.

بنده در یک سخنرانی در یکی از سالگردهای امام؛ راجع به همین قضیه‌ی بخصوص صحبت کردم و بین استقامت امام؛ و استقامت امام حسین (علیه السلام)، مقایسه‌ای نمودم.

آدم یک کلمه میگوید: «استقامت کنید»، «ایستادگی کنید»؛ همه هم به خودشان نگاه میکنند و میگویند: بله؛ ایستادگی میکنیم؛ لیکن ایستادگی در مقام عمل، مسئله‌ی خیلی مهمی است.

ایستادگی امام حسین (علیه السلام) به چه چیز بود؟ آیا این بود که در جنگ ایستادگی کرد؟ خوب؛ همه در جنگ ایستادگی میکنند. کسانی که به جنگ میروند - حتی آدمهای باطل - ایستادگی میکنند. این همه جنگ در دنیا هست؛ این همه افراد میروند و کشته میشوند و از سنگرهای خودشان یک قدم عقب نمینشینند؛ این هم که استقامت است! این مقدار استقامت که امام حسین (علیه السلام) و سیدالشهدا (علیه السلام) درست نمیکند! باید سراغ استقامتهای ویژه‌ی حسینی برویم.

از نظر امام حسین (علیه السلام)، هدفی روشن وجود داشت؛ اما دیگران در این هدف، مرتب خدشه میکردند. آنها آدمهای کوچکی نبودند؛ آقازاده‌های درجه‌ی یک دنیای اسلام - مثل عبدالله بن زبیر، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس - بودند! کسانی که شما امروز هر کدامشان را نگاه کنید، می‌بینید که در دنیای اسلام چقدر ارزش دارند.

آنها یکی یکی با امام حسین (علیه السلام) می‌نشستند و بر سر این هدف مناقشه و خدشه وارد کردند! گفتند:

۱. «و اینکه اگر آنها [جن و انس] در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می‌کنیم!» جن، ۱۶.
 ۲. به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل میشوند که...» فصلت، ۳۰.
 ۳. «ترسید و غمگین نباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!» فصلت، ۳۰.
 ۴. مناقشه‌ی عبدالله بن زبیر با اباعبدالله (علیه السلام) شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۴۳؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴. مناقشه‌ی عبدالله بن جعفر با اباعبدالله (علیه السلام) الفتوح، ج ۵، ص ۶۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۶۸-۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. مناقشه‌ی عبدالله بن عباس با اباعبدالله (علیه السلام) الأخبار الطوال، ص ۲۴۳-۲۴۴؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۰ و ۲۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴-۳۶۵.

آقا! به چه دلیل امروز همان روزی است که شما باید بروید و در مقابل یزید بایستید؟ آن قدر هم برای اثبات نظریه‌ی خودشان شواهد داشتند که هر کسی را تکان میداد!

میگفتند: شما فرزند پیغمبر ﷺ باشید و احکام الهی را بگویید؛ آیا این بهتر است، یا اینکه کشته شوید؟ آیا اینکه آن مرد ظالم بیاید و بنا کند بر روی قبر شما به رجزخوانی و عوض کردن حرفهای شما بهتر است، یا اینکه زنده باشید، حرف بزنید و تبیین کنید؟ اگر بیست سال دیگر از خدا عمر بگیرید، شما در این بیست سال چقدر معارف خواهید گفت؛ اینکه بهتر از آن است!

بینید؛ خیلی آسان نیست که آدم، خودش را از گیر چنین اشکالی و از قلاب چنین خدشهای خلاص کند! میگفتند: حالا میخواهید بروید، بروید؛ بالاخره در میدانی مبارزطلبی کنید؛ ولی این زن و بچه را کجا میبرید؟ این وضع چیست؟ چرا میروید و مردم را به کشتن می دهید؟ چرا به کوفه میروید؟ خوب؛ همه‌ی اینها پای انسان را می لرزاند. امام حسین ﷺ به آنجایی رسید که فهمید قضایا دشوار است. گفتند: خوب؛ آقا برگردید، بروید با یزید بیعت کنید. حالا بالاخره بیعتی بکنید؛ شما که بالاتر از امام حسن ﷺ نیستید! چه موجبی دارد که شما بروید و خودتان را در این معركة‌ی عظیم بیندازید؟!

از لحظه‌ی خروج از مدینه تا آمدن به مکه، از خروج از مکه تا رسیدن به کربلا - که ماجراهایی در این خلال هست - و از لحظه‌ی ورود به کربلا تا روز عاشورا، همین طور مرتب با این خدشها و شبهه‌ها - آن هم از سوی آدمهای حساسی، از سوی عقل مصلحت‌اندیشی که از وسایل ارزشی هم خیلی بیگانه نیست - مواجهه است! آن وقت امام حسین ﷺ آن کسی است، آن تجسّمی از ارزشهاست که در مقابل اینها استقامت می‌ورزد؛ یعنی هدف را فراموش نمیکند و خط مستقیمی را که خودش می‌شناسد و اینها نمی‌شناسند، با این حرفها رها نمیسازد.^۲

استقامت برتر زینب کبری ﷺ

در قرآن کریم، به عنوان یک نمونه‌ی کامل ایمان، خدای متعال دو زن را مثال می‌زند؛ به عنوان

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، صص ۴۴۴-۴۴۷؛ أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۶؛ الأخبار الطوال، صص ۲۲۸-۲۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۵۳ و ۲۸۶-۲۸۷؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۶-۱۷ و ۷۰ و ۹۹؛ العقد الفريد، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۶ و ۶۰؛ دلائل الإمامة، ص ۱۸۲؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۷۱-۷۲ و ۷۶؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۹؛ الناقب، صص ۳۴۰-۳۴۱؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، صص ۲۷۱-۲۷۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۰۱-۲۰۲ و ۲۱۶ و ج ۶۵، ص ۱۲۷؛ الخرائج، ج ۱، صص ۲۵۳-۲۵۴؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۰؛ مثير الأحرار، ص ۱۷؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۷؛ اللهوف، صص ۱۹-۲۲؛ تهذيب الکمال، ج ۶، ص ۴۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۲. در دیدار اعضای شورای مرکزی جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۶/۱۰/۸.

نمونه‌ی کفر هم دو زن را مثال می‌زند.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ»^۱

که این دو مثال، مربوط است به زنانی که نمونه‌ی کفرند؛ یعنی به عنوان نمونه، از مردان مثال نمی‌آورد، از زنان مثال می‌آورد؛ هم در باب کفر، هم در باب ایمان.

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ»^۲

یکی زن فرعون را به عنوان نمونه‌ی کامل ایمان مثال می‌آورد؛ یکی هم حضرت مریم کبری؛ «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ»^۳

یک مقایسه‌ی کوتاه بین زینب کبری (ع) و بین همسر فرعون، عظمت مقام زینب کبری (ع) را نشان می‌دهد. در قرآن کریم، زن فرعون نمونه‌ی ایمان شناخته شده است؛ برای مرد و زن در طول زمان تا آخر دنیا. آن وقت مقایسه کنید زن فرعون را که به موسی ایمان آورده بود و دلبسته‌ی آن هدایتی شده بود که موسی عرضه می‌کرد، وقتی در زیر فشار شکنجه‌ی فرعونی قرار گرفت، که با همان شکنجه هم - طبق نقل تواریخ و روایات - از دنیا رفت،^۴ شکنجه‌ی جسمانی او، او را به فغان آورد:

«إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ»^۵

از خدای متعال درخواست کرد که پروردگارا! برای من در بهشت خانه‌ای بنا کن. در واقع، طلب مرگ می‌کرد؛ می‌خواست که از دنیا برود. «وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ»؛ من را از دست فرعون و عمل گمراه‌کننده‌ی فرعون نجات بده.

در حالی که جناب آسیه - همسر فرعون - مشک‌ش، شکنجه‌اش، درد و رنجش، درد و رنج جسمانی بود؛ مثل حضرت زینب (ع) چند برادر، دو فرزند، تعداد زیادی از نزدیکان و برادرزادگان را از دست نداده بود و در مقابل چشم خودش به قربانگاه نرفته بودند. این رنجهای روحی که برای زینب کبری پیش آمد، اینها برای جناب آسیه - همسر فرعون - پیش نیامده بود. در روز عاشورا، زینب کبری (ع) این همه عزیزان را در مقابل چشم خود دید که به قربانگاه رفته‌اند و شهید

۱. «خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند، به همسر نوح و لوط مثل زده‌است؛ آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند» تحریم، ۱۰.

۲. «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است...» تحریم، ۱۱.

۳. «و همچنین به مریم، دختر عمران...» تحریم، ۱۲.

۴. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۴؛ الکامل، ج ۱، ص ۱۸۵.

۵. «... در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه‌ای برای من نزدیک خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده...» تحریم، ۱۱.

شده‌اند؛ حسین بن علی (علیه السلام) - سیدالشهدا - را دید، عباس (علیه السلام) را دید، علی اکبر (علیه السلام) را دید، قاسم (علیه السلام) را دید، فرزندان خودش را دید، دیگر برادران را دید. بعد از شهادت، آن همه محتتها را دید؛ تهاجم دشمن را، هتک احترام را، مسؤولیت حفظ کودکان را، زنان را.

عظمت این مصیبتها را مگر میشود مقایسه کرد با مصائب جسمانی؟ اما در مقابل همه‌ی این مصائب، زینب (علیه السلام) به پروردگار عالم عرض نکرد: «رَبِّ نَجِّنِي»؛ نگفت پروردگارا! من را نجات بده. در روز عاشورا عرض کرد: پروردگارا! از ما قبول کن. بدن پاره پاره‌ی برادرش در مقابل دست، در مقابل چشم؛ دل به سمت پروردگار عالم، عرض میکند: پروردگارا! این قربانی را از ما قبول کن.^۱ وقتی از او سؤال میشود که چگونه دیدی؟ میفرماید: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا».^۲ این همه مصیبت در چشم زینب کبری (علیه السلام) زیباست؛ چون از سوی خداست، چون برای اوست، چون در راه اوست، در راه اعلای کلمه‌ی اوست. ببینید این مقام، مقام چنین صبری، چنین دلدادگی نسبت به حق و حقیقت، چقدر متفاوت است با آن مقامی که قرآن کریم از جناب آسیه نقل میکند. این، عظمت مقام زینب (علیه السلام) را نشان میدهد. کار برای خدا این جور است. لذا نام زینب و کار زینب (علیه السلام) امروز الگوست و در دنیا ماندگار است.

بقای دین اسلام، بقای راه خدا، ادامه‌ی پیمودن این راه به وسیله‌ی بندگان خدا، متکی شده است، مدد و نیرو گرفته است از کاری که حسین بن علی (علیه السلام) کرد و کاری که زینب کبری کرد. یعنی آن صبر عظیم، آن ایستادگی، آن تحمل مصائب و مشکلات موجب شد که امروز شما می‌بینید ارزشهای دینی در دنیا، ارزشهای رایج است. همه‌ی این ارزشهای انسانی که در مکاتب گوناگون، منطبق با وجدان بشری است، ارزشهایی است که از دین برخاسته است؛ اینها را دین تعلیم داده است. کار برای خدا خاصیتش این است.^۳

تحمل سخت‌ترین اسارت

[در واقعه‌ی عاشورا] کسانی اسیر شدند که از خاندان وحی و نبوت و عزیزترین و شریفترین انسانهای تاریخ اسلام بودند؛ زنانی در هیأت اسارت در کوچه و بازارها گردانده شدند که شأن و شرف آنها در جامعه‌ی اسلامی آن روز نظیر نداشت. کسانی این عزیزان را به اسارت گرفتند که از

۱. مقتل الحسین، مرقم، ص ۳۲۲.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲؛ مثير الأحران، ص ۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۱۵-۱۱۶.

۳. در دیدار فرمانده و پرسنل نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۸/۱۱/۱۹.

اسلام بویی نبرده بودند و با اسلام رابطه‌ای نداشتند و خبیثترین و پلیدترین انسانهای زمان خودشان بودند. در روز یازدهم محرم^۱، خاندان پیامبر و علی بن ابی طالب علیه السلام به اسارت دچار شدند و این خاطره از تلخ‌ترین خاطره‌ها، برای ما تا امروز و تا آخر مانده و خواهد ماند.

البته اسارت آن روز با اسارت امروز فرق داشت. اسارت امروز همین است که سربازی، افسری، رزمنده‌ای یا - وقتی اسیر گیرنده، رژیم منحوسی مثل رژیم بعث باشد - غیر نظامی‌یی، مدّتی در زندان و اسارتگاه قرار میگیرد و از اهل و خاندان خود دور میماند. البته سخت است؛ اما با اسارت آن روز، از زمین تا آسمان فرق دارد. در روز یازدهم محرم، اسارت دسته‌جمعی زنان و کودکان و مردانی که باقی مانده بودند؛ اساراتی توأم با تحقیر و اهانت و گرسنگی دادن و سرما دادن و گرما دادن و اذیت کردن و در کوچه و بازار گرداندن و در سخت‌ترین شرایط آنها را نگه‌داشتن و شماتت کردن و از این قبیل^{۲، ۳}

انواع استقامت ورزی

ایستادگی در برابر ملامت خودیها

عزیزان من! حرکت در راه خدا، همیشه مخالفینی دارد. از همین خواصی^۴ که گفتیم، اگر یک نفرشان بخواهد کار خوبی انجام دهد - کاری را که باید انجام دهد - ممکن است چهار نفر دیگر از خود خواص پیدا شوند و بگویند: «آقا! مگر تو بیکاری، مگر دیوانه‌ای، مگر زن و بچه نداری، چرا دنبال چنین کارها میروی؟!». کما اینکه در دوره‌ی مبارزه هم میگفتند. اما آن یک نفر باید بایستد. یکی از لوازم مجاهدت خواص، این است که باید در مقابل حرفها و ملامتها ایستاد.^۵

استقامت در برابر عذر تراشی‌های شرعی

یکی از عواملی که در کارهای بزرگ، جلو انسان را سد میکند، عذرهای شرعی است. انسان، کار

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۶؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۷.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۴۹-۳۵۰؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۲۰ و ۱۲۷؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۳۱؛ اللهوف، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵۴.

۳. در دیدار جمع کثیری از خانواده‌های معظم اسرا و مفقودان شهرهای تهران، کرج، ورامین، قم، کاشان، زنجان و اهواز، ۱۳۶۸/۵/۲۳.

۴. اشاره به بحث عوام و خواص، که در صدر همین سخنرانی آمده است: «در هر جامعه و شهر و کشوری، از یک دیدگاه، مردم به دو قسم تقسیم میشوند: یک قسم، کسانی هستند که بر مبنای فکر خود، از روی فهمیدگی و آگاهی و تصمیم‌گیری کار میکنند؛ راهی را میشناسند و در آن راه - که به خوب و بدش کار نداریم - گام برمیدارند. یک قسم اینها نیستند که اسمشان را "خواص" میگذاریم. قسم دیگر، کسانی هستند که نمیخواهند بدانند چه راهی درست و چه حرکتی صحیح است.»

۵. در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

واجب و تکلیفی را باید انجام دهد، ولی وقتی انجام این کار مستلزم اشکال بزرگی است - فرض بفرمایید عده‌ی زیادی کشته خواهند شد - احساس میکند که دیگر تکلیف ندارد. شما ببینید در مقابل امام حسین (علیه السلام) از این گونه عذرهای شرعی که میتوانست هر انسان ظاهربینی را از ادامه‌ی راه منصرف کند، چقدر بود! یکی پس از دیگری، رخ مینمود.

اول اعراض مردم کوفه و کشته شدن مسلم پیش آمد.^۱ فرضاً اینجا بایستی امام حسین (علیه السلام) میفرمود: «دیگر عذر شرعی است و تکلیف ساقط شد. میخواستیم با یزید بیعت نکنیم، ولی ظاهراً در این اوضاع و احوال امکان‌پذیر نیست؛ مردم هم تحمل نمیکند؛ پس تکلیف ساقط است! لذا از روی اجبار و ناچاری بیعت میکنیم!»

مرحله‌ی دوم، حادثه‌ی کربلا و وقوع عاشورا است. اینجا امام حسین (علیه السلام) میتوانست در مواجهه با یک مسئله، به مثابه‌ی انسانی که حوادث بزرگ را با این منطقها میخواهد حل کند، بگوید: «زن و بچه در این صحرای سوزان، طاقت ندارند. پس، تکلیف برداشته شد!»؛ یعنی تسلیم شود و چیزی را که تا آن وقت قبول نکرده بود، بپذیرد. یا بعد از آنکه در روز عاشورا حمله‌ی دشمن آغاز گردید و عده‌ی زیادی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند - یعنی مشکلات، بیشتر خود را نشان داد - آن بزرگوار میتوانست بگوید: «اکنون دیگر معلوم شد که نمیشود مبارزه کرد و نمیتوان پیش برد.» آنگاه خود را عقب بکشد. یا آن هنگام که معلوم شد امام حسین (علیه السلام) شهید خواهد شد و بعد از شهادت او، آل الله - حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حرم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) - در بیابان و در دست مردان نامحرم، تنها خواهند ماند - اینجا دیگر مسئله‌ی ناموس پیش می‌آید - به عنوان یک انسان غیرتمند، میتوانست بفرماید: «دیگر تکلیف برداشته شده است. تکلیف زنان چه میشود؟ اگر این راه را ادامه دهیم و کشته شویم، زنان خاندان پیغمبر و دختران امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پاکیزه‌ترین و طیب و طاهرترین زنان عالم اسلام، به دست دشمنان - مردان بی‌سروپایی که هیچ چیز از شرف و ناموس نمیفهمند - خواهند افتاد. پس، تکلیف برداشته شد.»

توجه کنید برادران و خواهران! مطلب مهمی است که در واقعه‌ی کربلا از این دیدگاه دقت شود که اگر امام حسین (علیه السلام) میخواست در مقابل حوادث بسیار تلخ و دشواری مثل شهادت علی اصغر، اسارت زنان، تشنگی کودکان، کشته شدن همه‌ی جوانان و حوادث فراوان دیگری که در کربلا قابل احصاست، با دید یک متشرع معمولی نگاه کند و عظمت رسالت خود را به فراموشی بسپارد،

۱. الإرشاد، ج ۲، صص ۵۲-۶۳؛ الکامل، ج ۴، صص ۳۱-۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۴۹-۳۵۷.

قدم به قدم می‌توانست عقب‌نشینی کند و بگوید: «دیگر تکلیف نداریم؛ حال با یزید بیعت می‌کنیم. چاره چیست؟! «الضرورات تبيح المحذورات». اما امام حسین (علیه السلام) چنین نکرد. این نشانگر استقامت آن حضرت است.

استقامت یعنی این! استقامت، همه جا به معنای تحمل مشکلات نیست. تحمل مشکلات برای انسان بزرگ، آسانتر است تا تحمل مسائلی که بر حسب موازین - موازین شرعی، موازین عرفی، موازین عقلی ساده - ممکن است خلاف مصلحت به نظر آید. تحمل اینها، مشکلتر از سایر مشکلات است.

یک وقت به کسی می‌گویند: «این راه را نرو؛ ممکن است شکنجه شوی.» خوب؛ انسان قوی می‌گوید: «شکنجه شوم! چه مانعی دارد؟ راه را می‌روم.» یا می‌گویند: «نرو! ممکن است کشته شوی.» انسان بزرگ می‌گوید: «خوب؛ کشته شوم! چه اهمیتی دارد؟» اما یک وقت صحبت کشته شدن و شکنجه شدن و محرومیت کشیدن نیست. می‌گویند: «نرو؛ ممکن است که گروهی از مردم، به خاطر این حرکت تو کشته شوند». اینجا دیگر پای جان دیگران در بین است. «نرو؛ ممکن است بسیاری از زنان و مردان و کودکان، به خاطر پیش رفتن تو، سختی بکشند.» اینجا دیگر کسانی که کشته شدن برایشان مهم نیست، پایشان می‌لرزد.

آن کسی پایش نمی‌لرزد که اولاً، در حد اعلی بصیرت داشته باشد و بفهمد چه کار بزرگی انجام می‌دهد؛ ثانیاً، قدرت نفس داشته باشد و ضعف نفس نگیرد. این دو خصوصیت را امام حسین (علیه السلام) در کربلا نشان داد. لذا حادثه‌ی کربلا مثل خورشیدی بر تارک تاریخ درخشید؛ هنوز هم می‌درخشد و تا ابد‌الدهر هم خواهد درخشید.^۱

استقامت در بزنگاه‌های حساس و تردید آفرین

بنده در یکی از سالگردهای وفات امام‌رضوان‌الله‌علیه، درباره‌ی استقامت امام بحث کردم... امام بزرگوار در زمان ما یک انسان انصافاً استثنایی بود؛ یعنی ما مثل آن بزرگوار، واقعاً دیگر کسی را ندیدیم. البته ما بزرگان زیادی را دیدیم، اما مثل ایشان با آن خصوصیات، دیگر کسی را ندیدیم و نشنیدیم. بنده که نشنیده‌ام؛ شاید دیگران شنیده باشند. این آدم، خصوصیتی داشت که یکی از آنها همین استقامت در راه بود.

۱. در اجتماع پرشکوه زائران مرقد امام خمینی ۱، ۱۴/۳/۱۳۷۵.

«وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^۱

استقامت! استقامت هم معنایی است که سهل و ممتنع است. به نظر آسان و قابل فهم می‌آید؛ ولی دقت که بکنیم، می‌بینیم معنای خیلی دشواری است؛ هم تشخیص قدری مشکل است، هم رعایتش در عمل، خیلی مهم است. من استقامت امام را مثال زدم؛ ممکن است بعضی خیال کنند که استقامت کسی مثل امام، یعنی چه؟ فرض کنید که بگویند: از راه مستقیم برگردید. امام استقامت میکند که نخیر؛ من از راه مستقیم بر نمی‌گردم! مسئله‌ی استقامت امام که به این آسانی و به این روشنی نیست. معلوم است که به هر کسی بگویند از راه حق برگرد، خواهد گفت بر نمی‌گردم. من استقامت مهم امام را در آن سخنرانی، به استقامت امام حسین علیه السلام تشبیه کردم؛ استقامت سر بزنگاه‌ها و سر چیزهای حساس بود. فرض بفرمایید به امام حسین علیه السلام عرض کنند، یا این طور برای ایشان مطرح شود که: شما میخواهید در راه خدا مجاهدت کنید، البته خیلی هم خوب است؛ میخواهید با یزید بجنگید، البته خیلی خوب است؛ میخواهید جانتان هم فدا شود، حاضرید، آمادگی دارید، بسیار خوب؛ اما بالاخره علی‌اصغر، یک طفل شش ماهه، این گونه از تشنگی به خودش بیچد، با چه معیاری جور درمی‌آید؟! یک کلمه بگو و این بچه را راحت کن!

ببینید؛ مسئله‌ی استقامت، این طور پیش می‌آید. یعنی ناگهان نکته‌ای سر راه مطرح میشود که ممکن است یک انسان هوشمند، یک انسان بزرگ، دچار تردید شود.^۲

من استقامت امام خمینی را به استقامت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا تشبیه کردم. منظور من، استقامت امام حسین علیه السلام در میدان جنگ، که شمشیر بزند تا هفتاد و چند زخم به بدنش بنشیند،^۳ نیست. این، استقامتی نیست که در امام حسین علیه السلام بزرگ بشماریم. خوب؛ هر سرباز شجاعی هم همین طور عمل میکند.

استقامت امام حسین علیه السلام در آنجاست که می‌بیند با کار او، بناست گلوی طفلی مثل علی‌اصغر علیه السلام هم از تشنگی دریده شود و خانم مجللی مثل زینب علیه السلام هم به دست الواط کوفه بیفتد، که بیایند به عنوان اسیر، چادرش را بکشند، روسری‌اش را بکشند و احیاناً گردنبند طلایش را بکشند! فکرش را بکنید؛ ببینید اگر شما در چنین موقعیتی قرار بگیرید، بگویند: «خیلی خوب! شما شجاع هستید. میخواهید مبارزه بکنید، بکنید. اما ببینید به چه قیمتی تمام میشود!» چه مقدار استقامت از خود نشان

۱. «و اینکه اگر آنها [جن و انس] در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان میکنیم.» جن، ۱۶.

۲. در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶/۱۲/۱۴.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۶؛ الأمالی، طوسی، صص ۶۷۶-۶۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۷.

میدهد؟ در همین جا معنای استقامت حسینی معلوم میشود. استقامت حسینی این است که وقتی هدف را شناخت و آن را تقویم کرد و فهمید که چقدر عظمت دارد، برای آن ایستاد؛ در جایی که پای انسانهای معمولی، انسانهای کریم و شجاع و کرام ناس می‌لرزد. اگر کس دیگری غیر از امام حسین (علیه السلام) بود، میگفت: بالاخره من که حاضر بودم جانم را بدهم، اما اینجا، در این بیابان و با این تشنگی، پای یک بچه‌ی شیرخوار، پای بانویی مجلل و... در میان است؛ چطور بایستم؟!^۱

سیاست مظلومیت مقاوم

در تاریخ معاصر خود ما، محرم یک حالت ویژه‌ای در نهضت اسلامی پیدا کرد؛ یعنی در محرم سال پنجاه و هفت از سوی رهبر بزرگوار این انقلاب و امام عظیم الشان، یک سیاست جدیدی در نهضت و مبارزه اعلام شد و آن سیاست پیروزی خون بر شمشیر بود. مسئله‌ی پیروزی خون بر شمشیر، فقط یک شعار برانگیزاننده نبود؛ یک حرف برانگیزاننده که پشت آن یک سیاست عمیق اسلامی نباشد، نبود؛ این یک سیاست عظیم اسلامی بود. امام در این پیام به ملت ایران تعلیم میدادند که باید به مناسبت حلول محرم، همان نقشی را ایفا کنید که حسین بن علی ایفا کرد و آن، نقش مظلومیت قهرمانانه و مقاوم است؛ یعنی در مقابل حرکتی که رژیم جبار ستمشاهی انجام داده است و خواهد داد؛ در مقابل آن قساوت، آن شقاوت، شما که سلاح ندارید، شما که اهل جنگ مسلحانه نیستید، شما که یک توده‌ی انبوه مؤمن و بااخلاص هستید، ایمان و اخلاص را با خون خودتان تضمین کنید و به دنبال آن پیروزی را اجتناب‌ناپذیر کنید. سیاست مظلومیت مقاوم، درست همان سیاست حسین بن علی (علیه السلام) است که در ایران هم همین سیاست عمل شد و موفق شد؛ یعنی جمعی در مقابل قساوتها و شقاوتهایی که بر آنها وارد می‌آید و مظلوم واقع میشوند، این مظلومیت را تحمل کنند و از راه خودشان منحرف نشوند، منصرف نشوند، راه را ادامه بدهند؛ ولو به قیمت جانشان. این سیاستی بود که مردم هم این را فهمیدند و دیدند که از شب اول محرم در خیابانهای تهران، در محلات مختلف، صدای تکبیر مردم با صدای تیراندازی عمال و مزدوران رژیم آمیخته شد و صدای تکبیر بر صدای تیراندازی فایق آمد و سرانجام خون بر شمشیر پیروز شد.

اگر این سیاست نبود، اگر مردم احساس نمیکردند علی‌رغم مظلومیت شدیدی که دارند، باید

۱. در دیدار اعضای ستاد برگزاری مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام (علیه السلام)، ۱۳۷۷/۲/۲۸.

بایستند و باید راه را ادامه بدهند و مقاومت بکنند که همان سیاست حسین بن علی (علیه السلام) است؛ اگر این نبود، انقلاب پیروز نمیشد.

امام به ما درس داد و آموخت باید این ضرباتی را که بر شما وارد می‌آید، به قیمت جانتان هم که شده، تحمل کنید و راه را ادامه بدهید. دشمن توان محدودی دارد، قادر نیست این ضربات را مرتباً و پی‌درپی وارد کند و بالاخره از کار خواهد افتاد؛ آن روز، روز مرگ دشمن است؛ همین‌طور هم شد. این سیاست، سیاست مستمر ماست. در طول تاریخ این‌گونه بوده؛ الان هم همان‌گونه است؛ در آینده هم همچنان خواهد بود.^۱

مقاومت آگاهانه

مقاومت آگاهانه؛ علاج سلطه‌طلبی قدرتمندان

حسین بن علی (علیه السلام) شخصیتی است که این ملت و همه‌ی ملت‌های مسلمان و همه‌ی انسان‌های مبارز و متحرک در سطح جهان با شناسایی این شخصیت و بزرگداشت او و فهم و درک رویه‌ی او در زندگی، میتوانند همه‌ی مشکلات‌شان را حل کنند؛ این اعتقاد ماست.

مشکلات عمده‌ی مردم در سطح جهان، ناشی از گردن‌کلفتی قدرتهاست. مشکلاتی که امروز بلندگوهای خود این قدرتمندان، آن را بزرگترین مشکلات ما وانمود میکند - تورم جهانی، بیکاری جهانی، گرسنگی جهانی - اینها درجه دو است. مشکل درجه یک، وجود قطب‌بندی غیرعادلانه‌ی مردم دنیاست؛ این بزرگترین مشکل است؛ نه قطب‌بندی اقتصادی که آن هم باز معلول است، بلکه قطب‌بندی سیاسی. یک عده در دنیا، قوی، گردن‌کلفت، همه‌چیزدار و صاحب اختیارند و هرکار می‌خواهند میکنند؛ یک عده هم چوب‌بخور، کتک‌بخور، بلاکش و جورکش. این بزرگترین مشکل عالم است. همه چیز هم ناشی از همین است. مقاومت میتواند قدرتهای استکباری را به زانو درآورد؛ چنانکه مقاومت امام و مقاومت ملت ایران پیش از انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب، توانست قدرتهای استکباری را به زانو در بیاورد. این مقاومت آگاهانه، درس عمومی است.

امام حسین (علیه السلام) معلم بزرگ مقاومت آگاهانه

معلم بزرگ این مقاومت آگاهانه، حسین بن علی (علیه السلام) است. ما هر جا برسیم، هرچه بکنیم، در مقابل

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۶/۶/۶.

حسین علیه السلام و اصحاب حسین علیهم السلام، احساس حقارت فوق العاده داریم؛ حالا شخص این بزرگوار که جای خود دارد، در مقابل اصحابش هم همین طور. اگر بخواهیم تشریح کنیم چگونه این شخصیت‌های عظیم و الهی درس مقاومت را آموختند، بحث مفصلی خواهد شد.^۱

نتایج استقامت‌ورزی و پیامدهای عدم آن

ایستادگی؛ رمز پیروزی

آن مبارز و مجاهد فی سبیل الله که آن‌طور مظلومانه در مقابل دنیا ایستاد و خوش ریخته شد و خاندانش به اسارت رفتند، از همه جهت، بر دشمن خود پیروز شد. این، برای ملت‌ها یک درس است. لذاست که از رهبران بزرگ دنیای معاصر - حتی آنهایی که مسلمان هم نیستند - نقل میکنند که گفته‌اند: «ما راه مبارزه را از حسین بن علی علیه السلام یاد گرفتیم».

انقلاب خود ما هم یکی از همین مثال‌هاست. مردم ما هم از حسین بن علی علیه السلام یاد گرفتند؛ فهمیدند که کشته شدن، دلیل مغلوب شدن نیست؛ فهمیدند که در مقابل دشمن علی‌الظاهر مسلط، عقب‌نشینی کردن، موجب بدبختی و روسیاهی است. دشمن هرچه با عظمت باشد، اگر جناح مؤمن و فئهی مؤمنه، با توکل به خدا در مقابل او مجاهدت کند، بالاخره شکست با دشمن و پیروزی با فئهی مؤمنه است. این را ملت ما هم فهمیدند.^۲

حفظ دین در پرتو استقامت و پایداری

زمان ما با زمان امام حسین علیه السلام خیلی فرق کرده است. آن روز امام حسین علیه السلام تنها بود؛ امروز فرزند حسین علیه السلام امام امت، تنها نیست. آن روز اگر حسین بن علی علیه السلام چند هزار نفر امثال شما جوانها با این شور و هیجان داشت، تمام دستگاه بنی‌امیه را به هم میریخت و حکومت اسلامی را تشکیل میداد. امام صادق و امام باقر و امام موسی بن جعفر و بقیه‌ی ائمه علیهم السلام که میخواستند با دستگاه‌های جور مبارزه کنند، اگر پانصد تا هزار نفر از قبیل شما جوانهای فداکار، این برادران سپاه پاسداران، صدتا، پانصدتا، هزارتا داشتند، بر تمام دشمنانشان فایق میشدند؛ آنها تنها بودند، غریب بودند، با غربتشان و با تنهایی با مظلومیت و بالاخره با کشته شدن، دین را حفظ کردند. امروز ملت ما با قدرت خودش

۱. در مراسم میلاد امام حسین علیه السلام و روز پاسدار در نهاد ریاست جمهوری، ۱۳۶۲/۲/۲۶.

۲. در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت فرارسیدن ماه محرم، ۱۳۷۱/۴/۱۰.

دین را حفظ خواهد کرد.^۱

عاشورا و کوتاهی خواص در استقامت‌ورزی

در همین ماجرای عاشورا ملاحظه کنید؛ وقتی حسین بن علی علیه السلام حرکت کرد، عده‌یی بودند که می‌توانستند با پیوستن به امام حسین علیه السلام آن نهضت را به یک انقلاب سازنده در بیاورند؛ نه یک نهضت خونین با قتل و شهادت به پایان رسیده؛ می‌توانستند! اگر آن روز عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر، این شخصیت‌های برجسته‌ی آن روز دنیای اسلام که ساکن مدینه و مکه بودند، همه پسران شخصیت‌های معروف صدر اسلام بودند - پسر جعفر طیار پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله،^۲ پسر زبیر، پسر عمر، پسر عباس - اگر همین چهار نفر که اسم هر چهار نفر، عبدالله است، با امام حسین علیه السلام همراه شده بودند، حرکت عظیمی به وجود می‌آمد که نه یزید و نه عمال یزید، بی‌شک قدرت ایستادگی در مقابل این حرکت را نداشتند. ببینید اینها هم خودشان و هم شخصیت پدران‌شان از چهره‌های معروف اسلام بودند. این خیلی کاربرد دارد، شخصیت و آبرو خیلی کار راه می‌اندازد. مگر میشد با این همه چهره‌ی معروف که هر کدام بستگانی دارند، دوستانی دارند، در دنیای اسلام علاقه‌مندانی دارند، در افتاد؟ مردم راه می‌افتادند و نهضت به یک تحول در حکومت تبدیل میشد. اگر آن سست‌عنصری از سوی همینهایی که اسم بردم و دیگرانی از قبیل اینها نمی‌بود، امام حسین علیه السلام به جای اینکه با چند صد نفر از مکه حرکت کند و بقیه بین راه برگردند^۳ و عده‌ی کمی در کربلا بمانند، با چندین هزار نفر حرکت میکرد. در این صورت، مگر حر بن یزید می‌توانست سر راه را بگیرد، نگذارد امام حسین علیه السلام به کوفه برسد؟^۴ اگر به کوفه میرسید مگر عبیدالله بن زیاد که تازه استاندار کوفه شده بود،^۵ می‌توانست جلوی این سپاه عظیم را که بزرگ‌زادگان و شخصیت‌های معروف بنی‌هاشم و قریش در رأس اینها هستند، مقاومت کند؟ کوفه سقوط میکرد؛ با سقوط کوفه، بصره سقوط میکرد؛ یعنی عراق سقوط میکرد؛ با سقوط عراق، یقیناً مدینه و مکه می‌پیوست و شام سقوط میکرد؛ حکومت عوض میشد، مسیر تاریخ اسلام عوض میشد.

۱. در جمع رزمندگان تیپ موسی بن جعفر علیه السلام، ۱۳۶۷/۵/۲۵.

۲. أسد الغابة، ج ۱، ص ۳۴۱.

۳. الأخبار الطوال، صص ۲۴۷-۲۴۸؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

۴. تجارب الأمم، ج ۲، صص ۶۱-۶۴؛ اللهوف، ص ۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۷۶-۳۷۸.

۵. الفتوح، ج ۵، صص ۳۶-۳۷؛ روضة الواعظین، صص ۱۷۳-۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۶-۳۳۷.

کجا این سرچشمه بند آمد؟ سرچشمه‌ای که اگر جاری میشد، میتوانست دنیایی را آبیاری کند؟ همان جایی که چند نفر از این شخصیت‌های بزرگ، وقتی دیدند حسین (ع) حرکت کرد، به آنها هم گفت حرکت کنید، دستی به هم مالیدند و گفتند: حالا شرایط مناسب نیست! حالا دشمن قوی است؛ حالا نمیشود. حالا، یعنی زمان را دخالت دادن، شرایط را دخالت دادن. حسین بن علی (ع) نگفت حالا! حالا ندارد، تکلیفم است؛ باید بایستم، باید حق را بگویم، باید ذهنها را روشن کنم و میکنم. اگر پیش رفت چه بهتر، اگر نرفت، من با عمل خودم یاد دادم که چه باید کرد؛ این منطق حسین (ع) است. ای کاش آنها هم با حسین (ع) همراه میشدند.^۱

ایمان؛ سرچشمه‌ی مقاومت

آن مسلمانی که قطره‌قطره‌ی آیات قرآن در ذره ذره‌ی جان او نفوذ کرده، کجاست؟ هر جا آن گونه مسلمان پیدا بشود، همین گونه مقاوم است. نمونه‌ی اعلا و کاملش را شما در کربلا یافتید. ۷۲ انسان بزرگ، آن پولادهای آبدیده‌ی معنویت. یک نمونه‌اش هم این ملت‌اند. اگر ما مثل آنها نیستیم، در راه آنها هستیم. در جهت کامل شدن و مثل آنها شدن هستیم.^۲

انقلاب اسلامی و پایداری عاشورایی

ایستادگی در انقلاب اسلامی؛ درس عاشورا

تدبر در مصیبت‌های روز عاشورا که از صبح تا بعد از ظهر، آن همه حادثه‌ی غم‌آلود و بی‌نظیر و کمرشکن پیش آمده و امام حسین (ع) در راه این قیام، همه‌ی آن حوادث را تحمل کرده، به ما می‌فهماند ما باید چقدر در راه خودمان استوار باشیم تا نسبت به آن زحمات، نمک‌شناسی و حق‌ناشناسی نکرده باشیم.^۳

نهضت عاشورا؛ الگوی قیام امام خمینی

میدانید که حرکت امام (ره) شباهت‌های زیادی با نهضت حسینی دارد و تقریباً، الگوبرداری شده

۱. در دیدار اتحادیه‌های انجمن اسلامی دانش آموزان مناطق مختلف کشور، ۱۳۶۴/۸/۱۲.

۲. در دیدار جانبازان انقلاب اسلامی شرکت کننده در سمینار سراسری کل کشور، ۱۳۶۲/۷/۲.

۳. در دیدار اعضای جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶/۶/۱۰.

از حرکت حسینی است. گرچه آن حرکت - یعنی حرکت امام حسین (علیه السلام) - منتهی به شهادت آن حضرت و یارانش شد و این حرکت به پیروزی امام منتهی گردید، ولی این فارقى ایجاد نمیکند؛ زیرا یک نوع فکر، یک مضمون و یک طرح کلی بر هر دو حرکت حاکم بود. اقتضائات متفاوت بود؛ لذا سرنوشت آن حرکت، شهادت امام حسین (علیه السلام) و سرنوشت این حرکت، حکومت امام بزرگوار ما شد. این به طور کلی، امر روشن و واضحی است.

از جمله ویژگیهایی که در هر دو حرکت به طور بارزی وجود دارد، موضوع «استقامت» است. با کلمه‌ی استقامت و معنای آن، نباید عبوری و گذرا برخورد شود؛ چون خیلی مهم است.

در مورد امام حسین (علیه السلام)، استقامت به این صورت است که آن حکومت ایستاد. هنوز مشکلات، خود را بروز نداده بود. پس از مدتی آن حضرت تصمیم گرفت تسلیم یزید و حکومت جائزانه‌ی او نشود. مبارزه از اینجا شروع شد؛ تسلیم نشدن در مقابل حاکمیت فاسدی که راه دین را به کلی منحرف میکرد. امام از مدینه که حرکت فرمود، با این نیت بود.

بعد که در مکه احساس کرد یاور دارد،^۱ نیت خود را با قیام همراه کرد؛ و الاً جوهر اصلی، اعتراض و حرکت در مقابل حکومتی بود که طبق موازین حسینی، قابل تحمل و قبول نبود.

امام حسین (علیه السلام) ابتدا در مقابل آن حرکت، مواجه با مشکلاتی شد که یکی پس از دیگری رخ نمود. ناگزیری خروج از مکه،^۲ بعد درگیری در کربلا و فشاری که در حادثه‌ی کربلا بر شخص امام حسین (علیه السلام) وارد می‌آمد، از جمله‌ی این مشکلات بود.^۳

اربعمین؛ ایستادگی در برابر استکبار

ماجرای اربعمین هم یک مقابله و مقاومت مقابل رژیم استکباری است؛ یعنی حرکت خاندان امام حسین (علیه السلام) از هر جا که بودند، از شام یا از مدینه، به کربلا برای زنده کردن حادثه‌ی عاشورا، حادثه‌ی مقاومت و حادثه‌ی شهادت بود. این حوادث به هم پیوند خورده است.

ما از معانی بی‌شمار این حوادث، میتوانیم برای پیشرفت انقلابمان استفاده کنیم. یک نکته این است که مقاومت در برابر قدرتهای شیطانی، زمان و مکان و قشر معینی از جامعه و شرایط گوناگون اجتماعی و جهانی نمیشناسد.

۱. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۵۸-۴۵۹؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۳۹-۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۴-۳۳۶.

۲. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ شرح الأخبار، ج ۳، صص ۱۴۳-۱۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۳.

۳. در اجتماع پرشکوه زائران مرقد امام خمینی (ره)، ۱۴/۳/۱۳۷۵.

این همان رازی است که به سبب عدم توجه به آن، خیلیها در تاریخ گذشته و هم در تاریخ ما دچار سازشکاری و محافظه‌کاری و عقب‌نشینی در برابر قدرتها شدند، چون این راز را نمیشناختند؛ یعنی این احساس را نداشتند که مقاومت و اصرار بر ارزشهای پذیرفته شده، شرایط مساعد و نامساعد نمیشناسد؛ همیشگی است، همه جایی است و همه کسی است.^۱

۱. در دیدار اتحادیه‌های انجمن اسلامی دانش‌آموزان مناطق مختلف کشور، ۱۳۶۴/۸/۱۲.

فداکاری

امام حسین (علیه السلام) الهام بخش فداکاری

فردا روز ولادت سرور شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) است. این یک شادمانی مضاعف برای ملت ایران است، زیرا حسین بن علی (علیه السلام) علاوه بر اینکه فرزند پیامبر و امام ما است، الهام بخش حرکت انقلابی ما، الهام بخش فداکاری و شهادت طلبی فرزندان ما و جوانان ما نیز هست و همین شهادت طلبی، ضامن پیروزی اسلام و مسلمین است.^۱

فدا شدن ابا عبدالله (علیه السلام) برای بقای حق

آن روز که حسین بن علی (علیه السلام) دست عزیزترین عزیزان خود را گرفت و به سوی میدان خطر به راه افتاد، بسیاری تعجب کردند، بسیاری ملامت کردند، بسیاری او را منع کردند؛^۲ اما آنها نمیدانستند که

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۰/۳/۱۵.

۲. الطبقات الكبرى، خامسة ۱، صص ۴۴۴-۴۴۷؛ أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۶؛ الأخبار الطوال، صص ۲۲۸-۲۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۵۳ و ۲۸۶-۲۸۷؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۶-۱۷ و ۷۰ و ۹۹؛ العقد الفريد، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۵-۵۶ و ۶۰؛ دلائل الإمامة، ص ۱۸۲؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۶۸-۶۹ و ۷۱-۷۲ و ۷۶؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۹؛ الناقب، صص ۳۴۰-۳۴۱؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۱، صص ۲۷۱-۲۷۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، صص ۲۰۱-۲۰۲ و ۲۱۶ و ج ۶۵، ص ۱۲۷؛ الخرائج، ج ۱، صص ۲۵۳-۲۵۴؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۰؛ منیر الأحزان، ص ۱۷؛ تذکرة الخواص، ص ۲۲۷؛ اللهوف، صص ۱۹-۲۲؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

اگر امام حسین (علیه السلام) این کار بزرگ را نکند، حق در دنیا زنده نخواهد ماند. او فدا شد تا حق بماند.^۱



در چنین شرایطی، امام حسین (علیه السلام) همان کاری را میکند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روز «مباهله» با نصاری کرد (به نقل از قرآن): اولاد، نساء و انفسش را به میدان آورد.^۲ امام حسین (علیه السلام) عزیزترین سرمایه‌ها و همه‌ی موجودی خویش را برای دفاع از حقیقت و قیام لله به میدان آورد.^۳

فداکاری برای دین؛ پیام ماندگار امام حسین (علیه السلام)

پیروزی امام حسین (علیه السلام) این بود که پیام حسین بن علی (علیه السلام) در تاریخ بماند. آن پیام عبارت است از اینکه به ملت‌های مسلمان نشان دهد هرگاه اساس دین در خطر بود، حرکت قوی و همه‌جانبه و فداکارانه لازم است؛ حتی در حد حرکت استشهادی؛ آنچنان که حسین بن علی (علیه السلام) خودش نشان داد. این فضای آن روز است و این پیام حسین بن علی (علیه السلام) است و این مفهوم حرکت امام حسین (علیه السلام) است.^۴

بزرگترین درس محرم

محرم نشان داد کسی در حد عظمت شخصیت حسین بن علی (علیه السلام) آن جان عزیز، آن انسانی که همه‌ی دنیا به برکت و طفیل او به وجود آمده بود، این انسان با این عظمت و چنین مغتنم، بهترین انسان‌های زمان خودش؛ حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و دیگر شهدای کربلا و فرزندان‌اش را بردارد و خود و همه‌ی آنها را برای قربانی شدن آماده کند. از این بالاتر حاضر بشود زنان، دختران و ناموس الهی و حرم پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، مثل زنهای کفار و بیگانگان، اسیر بشوند و شهر به شهر در مانده بشوند.^۵

حسین بن علی (علیه السلام) این را در آیین‌ی روشن دل منور خود میدید و میدانست این طور خواهد شد، در عین حال همه را برداشت، همه‌ی موجودی‌اش را برداشت؛ حتی سجاده‌اش را هم برداشت؛ همه

۱. در اجتماع خانواده‌های مکرم شهدا در مصلاي اراک، ۱۳۷۹/۸/۲۴.

۲. «فَمِنْ حَاجِكَ فِيهِ مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی با تو در آن به ستیز برخیزند، بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. آل عمران، ۶۱.

۳. در پایان درس خارج، ۱۳۸۰/۱۲/۲۱.

۴. در دیدار گروه کثیری از برادران سپاه و رزمنده، ۱۳۶۳/۷/۱۰.

۵. الفتوح، ج ۵، صص ۱۲۰ و ۱۲۷؛ اللهورف، صص ۸۴ و ۹۹-۱۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۰۷ و ۱۲۴.

۶. الفتوح، ج ۵، صص ۸۴؛ دلائل الإمامة، ص ۱۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

را به قربانگاه آورد؛ منتها خدا امام سجاد (ع) را ذخیره‌ی امامت نگه داشت. این یک درس شد. این درس اول و بزرگترین درس محرم است؛ درسی که هر انسان مؤمن به خدا و اسلام را به تکلیفش آشنا میکند. آنجا که پای دفاع از اسلام در میان است، جانها حتی عزیزترینشان هم باید خود را آماده‌ی قربانی شدن کنند.^۱

ضرورت فداکاری

مشاقی که انسان به قیمت ترقی بشریت به یک قدم بالاتر می‌خواهد آن را تحمل بکند، با ارزش است؛ همان هدفی که به خاطرش حسین بن علی (ع) به شهادت میرسد؛ دیگر از این که بالاتر نیست. آن همه امام حسین (ع) رنج کشید. مگر امام حسین (ع) نمیتوانست در خانه‌ی خودش بنشیند؟^۲

پیام عاشورا؛ بایستگی فداکاری برای حفظ دین

عاشورا پیامها و درسهایی دارد. عاشورا درس میدهد که برای حفظ دین، باید فداکاری کرد. درس میدهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت. درس میدهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضعی، و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار می‌گیرند.

اینها درسهای عاشورا است. البته همین درسها کافی است که یک ملت را از ذلت به عزت برساند. همین درسها میتواند جبهه‌ی کفر و استکبار را شکست دهد. درسهای زندگی‌سازی است.^۳

فداکاری و مجاهدت؛ لازمه‌ی حفظ اسلام

بدون فداکاری، بدون مجاهدت، بدون زحمت و بدون دردسر؛ هیچ چیز کوچک هم در دنیا به دست نمی‌آید؛ نه در دنیا و نه در آخرت؛ دست‌آوردهای اخروی هم زحمت می‌خواهد؛ دست‌آوردهای دنیوی هم زحمت می‌خواهد. طبیعی است که ما در این راه و در مقابل آن دست‌آوردها، زحمات و تلفات و سختیها و خسارتهایی هم داشتیم.

۱. در جمع رزمندگان لشکر نجف اشرف، ۱۳۶۷/۵/۲۴.

۲. در پایان چهارمین مجمع بزرگ فرماندهان و مسئولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰/۶/۲۷.

۳. در دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور، در سالروز شهادت امام سجاد (ع)، ۱۳۷۱/۴/۲۲.

در راه اسلام جانهای عزیزی فدا شد. صدها جوان ما ارزش علی اکبر حسین علیه السلام را ندارند؛ هزاران و میلیونها انسان ارزش سیدالشهدا علیه السلام را ندارند، اگر امام حسین علیه السلام آن روز فدا نمیشد، اسلام در این چهارده قرن نمیماند؛ پس می‌ارزید؛ حتی فدا شدن حسین بن علی علیه السلام می‌ارزید؛ با آن همه ارزش که آن ذات شریف و مقدس و آن گوهر گران بها دارد. می‌ارزید که ما آن گوهر گران بها را خرج کنیم، تا اسلام چهارده قرن بماند.^۱

فداکاری؛ لازمه‌ی پیروی از امام حسین علیه السلام

برادر! ما امروز^۲ اگر کشته بشویم، اگر معلول بشویم، اگر قطع نخاعی بشویم، اگر دو سه برادر از یک خانه کشته بشویم، اگر در جبهه امکاناتمان هم درست نباشد و هر مصیبتی را شما امروز فرض کنید؛ از مصیبت حسین بن علی علیه السلام به مراتب کوچکتر و پایتتر است. او خودش بزرگترین مصیبت را قبول کرد، تا به ما یاد بدهد مصیبت را در راه خدا باید قبول کرد. درس یعنی این! اینکه می‌گوییم کار حسین بن علی علیه السلام برای ما درس است؛ یعنی این.

بسم الله، کسی مسلمان است، کسی تابع حسین علیه السلام است، این گوی و این میدان! تابع یعنی این، والا بنده آنجا بنشینم، پیشوای من، رهبر من، امام من، جلو بیفتد کاری را انجام بدهد، به من نشان بدهد من چه کار باید بکنم؛ بنده بگویم من مخلص شما هستم، مرید شما هستم، شما را قبول دارم، اما این کاری که شما کردید، بنده نمیکنم؛ اینکه امامت نشد! اینکه پیروی نشد! حسین بن علی علیه السلام برای دین، خودش را قربانی کرد؛ آن هم این گونه قربانی کردنی. چطور میشود کسی پیرو حسین علیه السلام باشد، اما آماده‌ی قربانی شدن نباشد؟! قربانی شدنی در این روزگار و در همه‌ی روزگاران، به عظمت و شدت مصیبت ابی عبدالله علیه السلام نبوده و نخواهد بود.^۳

مسلمان واقعی

محرم، چند چیز را به محرم شناسها نشان داد و ثابت کرد. یکی اینکه به همه‌ی مسلمانان عالم و به آنهایی که توانستند درس محرم را بفهمند، نشان داد برای دفاع از اسلام و قرآن، هر کسی در هر شأن و مقامی باید از جان خود بگذرد. مسلمانی که ادعای طرفداری از اسلام میکند، اما در راه

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۵/۷/۴.

۲. اشاره به سالهای جنگ تحمیلی.

۳. در جمع تب ۴۸ فتح، ۱۳۶۷/۵/۲۷.

دفاع از اسلام حاضر نیست سیلی بخورد، حاضر نیست برای دفاع از قرآن، مصالح شخصی خود را قربانی بکند، نمیتواند ادعا بکند مسلمان واقعی است!^۱

لزوم فداکاری برای دفاع از دین در سخت‌ترین شرایط

در حادثه‌ی عاشورا، حسین بن علی علیه السلام با یاران خود و جوانهای خانواده‌ی خود، برای دفاع از دین و اسلام به عراق آمدند، به طرف کوفه رفتند و در سرزمینی به نام کربلا^۲ فرود آمدند. هدف امام حسین علیه السلام این بود که حکومت اسلامی را تشکیل بدهد؛ میخواست اسلام را که منحرف شده بود، به جاده‌ی اصلی خود برگرداند؛ هدف این بود.

خود حسین بن علی علیه السلام خوب میدانست در راه این هدف، همه‌ی خطرهای بزرگ هست و یقین داشت شهادت در راه خدا نه فقط برای خود او، که برای نزدیکان و یاران او یک سرنوشت حتمی و یقینی است؛ در عین حال آمد. درس، همین جاست. یکی از درسهای بزرگ عاشورا همین است. حسین بن علی علیه السلام امام ما است؛ یعنی ما که شیعیان حسین بن علی علیه السلام هستیم، باید خودمان را موظف بدانیم از آن بزرگوار تبعیت کنیم.

این یک درس از درسهای عاشورا است که انسان هر وقت احساس کرد اسلام در خطر است، هر وقت احساس کرد دشمن برای اسلام یک نقشه‌ی خطرناکی چیده است، باید به میدان بیاید، باید خودش را برای قبول خطر آماده کند. حالا این خطر هر چه می‌خواهد باشد؛ اگر چه کشته شدن! چون این کشته شدن، شهادت در راه خدا و افتخار است؛ مایه‌ی روسفیدی است، مایه‌ی سعادت و خوشبختی است.^۳

پیام شهید؛ لزوم فداکاری در راه اهداف الهی

پیام شهید این است: اگر می‌خواهید خدا را از خودتان راضی کنید و وجودتان در راه خدا مفید واقع شود و مقاصد و اهداف عالی ربوبی و الهی درباره‌ی عالم آفرینش تحقق پیدا کند، باید خودتان را در مقابل اهداف الهی ندیده بگیرید؛ تکلیف مالا یطاق هم نیست، تا آنجایی که میشود. هر جایی که گروهی از انسانهای مؤمن این کار را کردند، کلمه‌ی خدا پیروز شد؛ هر جایی هم که بندگان مؤمن خدا پایشان لرزید، بدون برو برگرد، کلمه‌ی باطل پیروز شد.^۴

۱. در جمع رزمندگان لشکر نجف اشرف، ۱۳۶۷/۵/۲۴.

۲. الأخبار الطوال، صص ۲۵۲-۲۵۳؛ اللهوف، ص ۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۳. در جمع تب ۴۸ فتح، ۱۳۶۷/۵/۲۷.

۴. در دیدار خانواده‌های سرداران شهید استان تهران، ۱۳۷۶/۲/۱۷.

مباهله‌ی عملی امام حسین (ع) در کربلا

روز مباهله، روزی است که پیامبر مکرم اسلام (ص)، عزیزترین عناصر انسانی خود را به صحنه می‌آورد. نکته‌ی مهم در باب مباهله این است: «وَأَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسُكُمْ» در آن هست؛ «وَنِسَاءَنَا وَ نِسَاءُكُمْ»^۱ در آن هست؛ عزیزترین انسانها را پیغمبر اکرم (ص) انتخاب میکند و به صحنه می‌آورد، برای مُحاجَّه‌ای که در آن باید مایز بین حق و باطل و شاخص روشنگر در معرض دید همه قرار بگیرد.

هیچ سابقه نداشته است که در راه تبلیغ دین و بیان حقیقت، پیغمبر (ص) دست عزیزان خود، فرزندان خود و دختر خود و امیرالمؤمنین (ع) را - که برادر و جانشین^۲ خود هست - بگیرد و بیاورد وسط میدان. استثنایی بودن روز مباهله به این شکل است؛ یعنی نشان‌دهنده‌ی این است که بیان حقیقت، ابلاغ حقیقت، چقدر مهم است؛ می‌آورد به میدان با این داعیه که میگوید بیاییم مباهله کنیم؛ هر کدام بر حق بودیم، بماند؛ هر کدام بر خلاف حق بودیم، ریشه‌کن بشود با عذاب الهی. همین قضیه در محرم اتفاق افتاده است، به شکل عملی؛ یعنی امام حسین علیه‌الصلاة والسلام هم برای بیان حقیقت، روشنگری در طول تاریخ، عزیزترین عزیزان خود را بر میدارد می‌آورد وسط میدان. امام حسین (ع) که میدانست حادثه چه جور تمام خواهد شد؛ زینب (ع) را آورد، همسران خود را آورد، فرزندان خود را آورد، برادران عزیز خود را آورد.^۳

عاقبت این راه هم بر حسب محاسبات دقیق برای امام حسین (ع) با روشن‌بینی امامت قابل حدس و واضح بود؛ اما مسئله، آن قدر اهمیّت دارد که وقتی شخصی با نفاستِ جان حسین بن علی (ع) در مقابل این مسئله قرار میگیرد، باید جان خود را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد.^۴

فداکاری ویژه

بی‌مانندی شجاعت و فداکاری امام حسین (ع)

قدر ایّام محرم و عاشورا را بدانید؛ این ایّام را خیلی مغتنم بشمارید. یاد حسین بن علی (ع) و آن شهامت و

۱. «ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود.» آل عمران، ۶۱.

۲. تفسیر فرات الکوفی، صص ۸۸-۸۹؛ الکامل، ج ۲، ص ۲۹۳؛ بحارالأنوار، ج ۲۱، صص ۳۴۵-۳۴۶.

۳. الأُمّالی، صدوق، صص ۶۷۸-۶۷۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، صص ۴۲-۴۳؛ بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۰.

۴. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۵۱؛ الأخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۵. در دیدار جمعی از طلاب و روحانیون، ۱۳۸۸/۹/۲۲.

۶. در دیدار روحانیون و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۸۴/۱۱/۵.

فداکاری به ما قوت قلب می‌دهد. ما در تاریخ دیگر آن گونه شجاعتی و آن فداکاری را سراغ نداریم. در روضه خوانیها و گریه کردنها، برادران عزیز و علمای محترمی که تشریف دارند، ذکر مصیبت اگر کردند و سخنرانی کردند، به جنبه‌ی فداکاری حسین بن علی (علیه السلام) و درسی که او آموخته باید بیشتر توجه بکنند و تکیه بکنند. اصلاً کار حسین بن علی (علیه السلام) یک درس بود؛ به ما نشان داد مسلمان باید از دینش این گونه دفاع کند. ما هیچ کدام هنوز در شرایط حسین بن علی (علیه السلام) قرار نگر فتم. کربلای خوزستان و کربلای ایران فاصله‌ی زیادی با کربلای حسین بن علی (علیه السلام) دارد. هیچ کدام از قضایا و حوادث تلخ ملت ایران به عظمت و تلخی حادثه‌ی حسین بن علی (علیه السلام) نشد و نخواهد شد. اما در آن حادثه‌ی تلخ، حسین بن علی (علیه السلام) ایستادگی کرد، مقاومت کرد، شجاعت به خرج داد و عقب‌نشینی نکرد. باید این را یاد بگیریم. حسین بن علی (علیه السلام) برای اسلام از همه چیز خود گذشت؛ این درسی است برای ما که باید فرا بگیریم.^۱

بالاترین و دشوارترین نوع فداکاری

شما جوانها و همه‌ی نسلهای انقلابی ملت ما باید به ماجرای حسین بن علی (علیه السلام) به صورت یک درس نگاه کنید. ماجرا را از حالت یک خاطره‌ی عاطفه برانگیز صرف، خارج کنید. درس است؛ گشودن یک راه است؛ حادثه‌ی بی است که از ابعاد مختلف برای ملت ما میتواند سرمشق باشد.

یکی از این ابعاد، مسئله‌ی فداکاری است. فداکاری حسین بن علی (علیه السلام) در عاشورا و حادثه‌ی کربلا، یکی از فداکاریهای بزرگ در راه دین بود و با خصوصیتی که داشت، بالاترین و دشوارترین نوع فداکاری هم بود.

اهمیت انتخاب زمان فداکاری

انتخاب زمان؛ چه زمانی فداکاری خواهیم کرد؟ و کجا؛ کدما صحنه؟ این خیلی مهم است. حسین بن علی (علیه السلام) زمان را طوری دقیق انتخاب کرد که درست روی مرز مرگ و حیات اسلام حرکت کرد. این سوی مرز، مرگ اسلام بود و آن سو حیات اسلام و حسین (علیه السلام) با حرکت خودش موجب شد اسلام زنده بماند. این یک مسئله است که برای زنده ماندن اسلام، از تمام امکاناتی که یک انسان برای فداکاری دارد، استفاده کند؛ از تمام امکانات؛ برای فدا شدن و فداکاری در حد اعلا. آن روز اگر امام حسین (علیه السلام) مقابل یزید قیام نمی‌کرد، مسئله دیگر این نبود که اسلام ناقص

۱. در جمع تبّ قمرینی‌هاشم، ۱۳۶۷/۵/۲۶.

خواهد شد یا دچار انحرافی خواهد شد، مسئله این بود که دیگر از اسلام هیچ اثری باقی نمی‌ماند. امام حسین (علیه السلام) در مقابل این حرکتی که از طرف دستگاه حاکمیت آن روز برای نابود کردن اسلام شروع شده بود، به عنوان متولی ایستاد. این چیزی بود که داشت قربانی میشد؛ ایستاد و نگذاشت؛ خودش را سپر بلای اسلام قرار داد و چون از نظر وضعیت فداکاری، فوق‌العاده بزرگ و از لحاظ مصیبت بی‌نظیر بود، بازتابی که در ذهنیت آن روز و فردای تاریخ ایجاد کرد، اسلام را نگه‌داشت. حقیقتاً این معنا درست است «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۱ که از قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که حسین (علیه السلام) از من است و من از حسینم. مضمون این حدیث برای من مثل این آفتاب روشن است. معلوم است عظمت پیغمبر، بقای دین پیغمبر، بقای زحمات پیغمبر، ضایع نشدن محصول آن همه تلاش و فداکاری، جز با حسین بن علی (علیه السلام) امکان نداشت؛ یعنی با این کاری که حسین بن علی (علیه السلام) کرد. نوع مصیبت، مصیبتی است که شبیه این را دیگر نداریم. حالا بارها ما می‌گوییم کربلای خوزستان و درست هم هست که اینجا حقیقتاً جایگاه فداکاری بود و کربلایی بود برای حسینیان زمان؛ اما آن کربلا با همه‌ی کربلاهای دیگر از زمین تا آسمان متفاوت است؛ با شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با شهادت امام حسن (علیه السلام) و با همه‌ی شهادت‌های دیگر متفاوت است. همان‌گونه که فرمودند:

«لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»^۲

هیچ روزی مثل روز عاشورا و روز حادثه‌ی کربلا وجود نداشته است. اختناق مطلق، غربت مطلق برای مبارزان، با اینکه همه‌ی مسائل بر سر یک نفر دور می‌زند، تمام ذخیره‌های ایمان حقیقی در آن روز به کمک آن یک نفر بشتابند و در فداکاری با او سهیم شوند. خود آن حضرت در شب عاشورا فرمود: من بهترین اصحابی که دیدم، شما هستید و باوفاترین و نیکو عمل‌ترین خویشاوندانی که دیدم، شما خویشاوندان هستید.^۳

فداکاری در شرایطی بسیار دشوار و ویژه

شهادت حسین بن علی (علیه السلام) یک شهادت معمولی نبود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم در راه خدا کشته شد؛ حسن بن علی (علیه السلام) هم در راه خدا کشته شد؛ پیغمبران بسیار و ائمه‌ی هدی: و اولیای بزرگ و اصحاب

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۵-۳۱۶.

کباری در راه خدا کشته شدند. در جنگ اُحد،^۱ چه بسیار کشته شدند؛ در جنگ بدر^۲ و بقیه‌ی غزوات پیغمبر ﷺ چقدر کشته شدند. آن روز، شهادت در دنیای اسلام خیلی اتفاق افتاده بود، اما شهادت حسین بن علی علیه السلام با همه‌ی اینها فرق داشت؛ شهادتی سخت، شهادتی در نهایت غربت! انسان در میدان جنگ باحرارت و باشور، با امکانات با دشمنی در مقابل خودش بجنگد، امید پیروزی داشته باشد، امید موفقیت در هدف داشته باشد، نگرانی از زن و بچه نداشته باشد، کسانی پشت سر، او را تدارک کنند؛ اگر غذا می‌خواهد، اگر امکانات می‌خواهد، برای او فراهم کنند؛ بعد هم بدانند اگر در این میدان مجروح شد، پرستارها اطراف او را خواهند گرفت و پزشکان او را مداوا خواهند کرد و اگر شهید شد، پیکر او را با عظمت روی دست بلند میکنند. حمزه سیدالشهدا شهید شد، اما میدانست رسول خدا ﷺ از او احترام خواهد کرد؛ همین‌گونه هم بود. همه‌ی مدینه به خاطر حمزه عزادار شدند؛^۳ مثل سرداران ما. دیدید در زمان ما سردارانمان و عزیزانمان وقتی به شهادت میرسند، شهر، یکپارچه غوغا میشود. این‌گونه به استقبال خطر رفتن فرق میکند با اینکه انسان در یک صحرای سوزان، تنها و غریب، در حالی که در تمام دنیای اسلام، هیچ‌کسی، هیچ قدرتی، هیچ جمعیتی به یاد او نباشند، پشتیبان او نباشند؛ آنهایی که پشتیبان او هستند، قدرت نفس کشیدن نداشته باشند؛ آن هم نه فقط خودش، با همه‌ی فرزندان، حتی با کودک شش ماهه؛ آن هم نه با داشتن امکانات، با هیچ امکاناتی، گرسنه، تشنه، خسته، گرم‌زده؛ آن هم نه با خاطر جمعی از زن و فرزند، زن و فرزند در یک قدمی میدان جنگ، زیر شعله‌ی خشم دیوانه‌وار دشمن، دخترها، زنها، خانواده.

ببینید چقدر این شهادت بزرگ است! ببینید حسین علیه السلام چه کرده است! خودش را برای مصیبتی و بلایی این‌گونه آماده کرد. این است که امام حسن علیه السلام وقتی مسموم شد، برادرش حسین بن علی علیه السلام بالای سرش بود و اشک میریخت، گفت: برادر عزیزم! اشک نریز؛ هیچ روزی به سختی روز تو نیست:

«لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»^۴

ارزش فداکاری

اسلام؛ عزیز تر از جان حسین بن علی علیه السلام

آن چیزی که ارزنده‌تر از عزیزان ما است، اسلام است؛ به دلیل اینکه حسین بن علی علیه السلام و علی اکبر علیه السلام

۱. أنساب الأشراف، ج ۴، صص ۳۲۸-۳۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۶۰.

۲. دلائل النبوة، بی‌هقی، ج ۳، ص ۱۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۴۰.

۳. أنساب الأشراف، ج ۴، صص ۲۸۷-۲۸۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۰۵.

۴. اللهوف، صص ۱۸-۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

و ابوالفضل (ع) از فرزند ما ارزنده‌تر بودند، در راه اسلام راحت خودشان را فدا کردند؛ پس اسلام از جوان ما ارزنده‌تر است. ما قربانی می‌دهیم تا اسلام بماند؛ ما قربانی می‌دهیم تا شرف اسلامی این ملت بماند؛ ما قربانی می‌دهیم تا سلطه‌ی ابرقدرتها بشکند.^۱

به برکت همین خونهای پاک است که خدای متعال دینش را در طول تاریخ حفظ کرده. دین خدا خیلی عزیز است. همه‌مان واقعاً باید قربان دین و پیشرفت شریعت و پیشرفت اسلام بشویم. یعنی اسلام آن‌قدر عزیز است که مثل پیغمبری هم برایش شهید می‌شود؛ مثل امام حسینی هم شهید می‌شود. البته خوب همه این را نمی‌فهمند، همه این ایمان و این آمادگی را ندارند.^۲

عزیزان ما عزیز ما هستند، اما آرمانهای ما عزیزتر است. ایده‌آلهای ملت و هدفهای اسلامی این انقلاب، چیزهایی است که در راه آنها حسین بن علی (ع) شهید شده است. قرآن عزیزتر است یا امام حسین (ع)؟ حسین بن علی (ع) چهره‌ی بی‌نظیر انسانی است؛ در تمام تاریخ بشریت، از اوّل تا آخر، چند نفر مثل حسین بن علی (ع) پیدا نمی‌کنید. اما اسلام عزیزتر است، قرآن عزیزتر است که حسین (ع) و فرزندان و یارانش و همه باید در راه دین اسلام و قرآن کشته بشوند و افتخار ببرند که کشته شدند. چنین راهی، راه دین و اسلام و قرآن و انگیزه است.^۳

همین بس که عزیز شما راه حسین بن علی (ع) را رفت. چیزی که همه‌ی دنیا اگر قربان آن بشوند، کار زیادی انجام نگرفته، اسلام است. اسلام آن‌قدر عزیز است که نور چشم پیغمبر (ص)، جگر گوشه‌ی زهرا، در راه آن قربان می‌شود.^۴

برای خدا، برای قرآن، برای اسلام، جان امام حسین (ع) و علی اکبر (ع) امام حسین هم فدا بشود، اشکالی ندارد.^۵

امام حسین (ع) و شهدای صدر اسلام و همه‌ی کسانی که جانشان را دادند، آن چیزی که خدا در مقابل جانشان داد، از جان آنها عزیزتر بود. آنچه امام حسین (ع) با فدا کردن خود برای بشریت حفظ کرد، از خود امام حسین (ع) عزیزتر بود. آن چه بود؟ اسلام و قرآن بود که امام حسین (ع) قربان آن

۱. در دیدار خانواده‌های شهدای چیذر، ۱۳۶۱/۱۲/۲۸.

۲. در دیدار خانواده‌های شهدای شهر ری، ۱۳۶۳/۱/۹.

۳. در مراسم بزرگداشت نیروی هوایی، ۱۳۶۳/۲/۹.

۴. در دیدار خانواده‌های شهدای استان مازندران، ۱۳۶۳/۲/۱۹.

۵. در دیدار خانواده‌های شهدای جیرفت، ۱۳۶۶/۳/۸.

شد. شهدای عزیز ما هم همین گونه‌اند. رفتند، اما انقلاب را نگه داشتند؛ هدفها را حفظ کردند.^۱

حفظ اسلام؛ با عظمت‌تر از جانهای فدا شده

شما در این معامله بین خانواده‌ی شهید و خدا اگر دقت کنید، می‌بینید آنی که خانواده‌ی شهید و ملت شهیدپرور به دست می‌آورند، او بسیار با عظمت‌تر از هر انسانی است که در این راه از دست می‌رود. لذا شما می‌بینید حسین بن علی (علیه السلام) برای حفظ اسلام، خودش را قربانی می‌کند. ما از حسین (علیه السلام) کسی بالاتر نداریم؛ از فرزندان حسین (علیه السلام) کسی عزیزتر نداریم؛ اما اینها هم در راه اسلام قربانی میشوند.^۲

حسین بن علی (علیه السلام) در سخت‌ترین روزهای دوران اسلام جان خودش را داد، خون خودش را داد، فرزندان خودش را داد؛ برای اینکه اسلام بماند.^۳

همه‌ی موجودی امام (علیه السلام) در میدان دفاع از دین

ماجرای حرکت امام حسین (علیه السلام) و آن درسی که از اوّل به مردم داد، ماجرای بسیار شگفت‌آور و آموزنده‌ای است؛ هنوز هم تازه است. ما این همه شهید داریم؛ واقعاً کشور ما، شهرهای ما، مردم ما، بزرگترین حماسه‌ها را آفریدند؛ اما داستان کربلا، کلمه‌کلمه‌اش هنوز برای ما اسوه است. هنوز ما از هر قطعه قطعه‌ی این تاریخ پرشکوه باید درس بگیریم و هنوز خیلی مانده به آنجا برسیم. امام حسین ماند و عده‌یی از جوانان خانواده‌اش! فرزندان خودش هم آمدند. فرزندش، فرزند برادرش، پسر عمیش، بچه‌های خواهرش، همین خودمانیها و عده‌یی از نزدیکترین اصحاب که بعضی از اینها مرد جنگی نبودند؛ پیرمردی که سالهای سال کنار امیرالمؤمنین بوده^۴ شمشیر هم زده است،^۵ حالا پیر شده، ابروهایش سفید شده و روی چشمش ریخته است. مرد محدثی،^۶ مرد مفسری که مردم می‌آیند از علم او و از نصیحت او استفاده میکنند، آمده است. چنین کسانی و زیدگانی، اصحاب امام حسین (علیه السلام) را تشکیل میدهند.

آن هفتاد و دو نفر^۷ و البته در کنار آنها زن و بچه، خواهر، همسر، دختر، حرم پیغمبر و زنان نزدیک به امام

۱. در مراسم بزرگداشت شهدای عملیات بدر، ۱۳۶۴/۱/۱۰.

۲. در دیدار خانواده‌های شهدا، ۱۳۶۶/۲/۹.

۳. در دیدار خانواده شهدای مشهد، ۱۳۶۶/۵/۲۴.

۴. رجال البرقی، ج ۱، ص ۴؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

۵. أبصار العین، ص ۱۰۱؛ الأعلام، ج ۲، ص ۱۶۶.

۶. رجال الطوسی، ص ۶۰.

۷. الأخبار الطوال، ص ۲۵۶؛ الهدایة الکبری، ص ۲۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

حسین علیه السلام^۱. امام حسین علیه السلام همه‌ی موجودی‌اش را برداشته و در راه خدا آورده است در خدمت اسلام. امام حسین علیه السلام همه‌ی موجودی‌اش را برداشت و آورد و در مقابل دشمنان خونخوار اسلام و خونخوار قرآن قرار داد، چون میدانست با این فداکاری راه باز خواهد شد. حرکت امام حسین علیه السلام حرکت آموزنده بود؛ میخواست یاد بدهد، میخواست به همه‌ی دنیا بفهماند وقتی شرایط این گونه است که ظلم حکومت میکند، قرآن مهجور میماند، افرادی در رأس حکم قرار میگیرند که از خدا و از دین بیگانه‌اند و قطار منظم دین از خط خارج شده است، باید هر کسی که حسین علیه السلام را امام میدانند، بلکه هر کسی که پیغمبر را پیغمبر صلی الله علیه و آله میدانند، قیام کند. لذا از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل میکرد:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»^۲

از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل میکند که مردم باید حرکت کنند. خدا را شکر که فرزند پیغمبر توانست چهره‌ی اسلام را منور کند. آن فداکاری که این عزیزان کردند، واقعاً نمونه است.^۳

نقطه‌ی اوج انسانیت در روز عاشورا

حسین علیه السلام یک انسان است، اما انسان فوق‌العاده؛ بنده‌ی صالح و شایسته. وقتی انسانی آماده است برای خدا حتی طفل شش ماهه‌اش را در مقابل چشمش ذبح کنند، این اوج انسانیت است و همان چیزی است که ما باید یاد بگیریم. بحق، من معتقدم در آن لحظه انسانیت به قله‌ی خود رسید که حسین علیه السلام این کودک شش ماهه را روی دست گرفت و خون گلو‌ی او را به طرف آسمان میپاشید.^۴ این اوج انسانیت است؛ انسان با این عظمت در تاریخ، کم‌نظیر است. عاشورا روز اوج انسانیت بود؛ یعنی انسانیت در این روز به قله‌ی خود رسید.^۵

فدا شدن اولیا در راه اسلام و آرمانها

در بینش اسلامی، شخص معنی ندارد؛ همه‌ی شخصها فدای جهت‌ها و آرمانهاست؛ حتی شخص

۱. الأخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۲/۷/۱۵.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۹۵؛ مثير الأحزان، ص ۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

۵. بیانات در ۱۳۵۹/۸/۱۶.

پیغمبر ﷺ و امام حسین ﷺ. امام حسین ﷺ فدا شد؛ فدای چه کسی؟ آیا فدای مردم؟ نه، این غلط است؛ فدای مکتب، هدفها و آرمانها شد تا آرمانها زنده شوند.^۱

بستگی ارزش فداکاری و شهادت به افراد و شرایط

شهادتها هم فرق میکنند؛ شهادت در هنگامه‌هایی ارزش بیشتری دارد؛ لذا در صدر اسلام، شهادت یاران حسین ﷺ از ارزش و فضیلت بیشتری برخوردار است، تا حتی شهادت یاران پیغمبر ﷺ. شرایط مختلف است و شهدا و شهادتها همیشه مثل هم نیستند.

در جنگ احد افراد زیادی شهید شدند،^۲ اما حمزه عموی پیغمبر ﷺ، سیدالشهدا شد. چرا؟ چرا حمزه برای پیغمبر ﷺ آن قدر ارزش و اهمیت پیدا میکند که بعد از شهادت به عنوان سرور شهیدان او را یاد میکنند؟^۳ یک علتش این است که همیشه ملتها عادت کردند از طبقات معمولی جامعه شهید بدهند؛ از برگزیدگان علمی، نسبی، عنوانی و اعتباری شهید ندهند.

غالباً شهادت در سران، مسؤولان و افراد برجسته‌ی جامعه، کم بود؛ در مردم سطح پایین زیاد بود. علت این بوده که در سطوح بالا نمیتوانستند کنار مردم، آن صدق، صفا، صمیمیت، فداکاری و آرمان‌گرایی را که تبلیغ میکردند، در عمل نشان بدهند.

پیغمبر اکرم ﷺ افتخار میکند شهیدی که در مقابل چشم مسلمانها روی زمین افتاده، جزء عناصر درجه یک آن جامعه است. حمزه سیدالشهدا فرماندهی است که میتواند یک جامعه را حرکت بدهد، میتواند لشکرهایی را اداره کند، میتواند در سرنوشت آن جامعه مؤثر باشد؛ خودش با فداکاری در میدان جنگ شرکت کرده و در شرایطی قرار گرفته که بتواند او را شهید کنند و شهید هم کردند.^۴

شهادت رهبران دینی؛ ابزار معنوی غلبه بر باطل

انسان سرمایه‌ای را در جای امنی به امانت بگذارد، فرق میکند با آنکه این سرمایه را گم کند. وقتی گم کرد، از دست او رفته، اما وقتی آن را به امانت گذاشت، از دست او نرفته است. لذا شما می‌بینید بزرگان و شهدای عالی‌قدری از قبیل رهبران دینی، پیغمبران، ائمه، اولیا

۱. در دیدار برادران مرکز تربیت معلم (بازگشت از جبهه) به همراه گروهی از مدرسان، مربیان و دانش‌آموزان انجمنهای اسلامی تربت حیدریه، ۱۳۶۳/۱/۵.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۳۱۹.

۳. المستدرک، ج ۳، ص ۱۹۵؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷۶؛ بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۲۷۵.

۴. در دیدار ستاد مراسم بزرگداشت شهدای هفتم تیر و خانواده‌های شهدای هفتم تیر، ۱۳۶۲/۴/۱.

و حسین بن علی: و دیگران با اینکه جانشان برای اسلام و مسلمین و بلکه بشریت نافع بود و وجودشان مفید بود؛ وقتی پای شهادت به میان می‌آید، وقتی پای فداکاری در راه خدا به میان می‌آید، این جان را در طَبَق اخلاص می‌گذارند و نثار میکنند؛ معنایش این است که آنچه با شهادت عاید اسلام و مسلمین خواهد شد، کمتر نیست از آنچه در ماندن آنها عاید میشود؛ شاید بیشتر هم است. در زمان ما همین گونه است.

هیچ چیز نمیتواند دشمنان اسلام و دستگاه‌های مجهّز را به عقب‌نشینی وادار کند یا به زانو دریاورد، مگر نیروی ایمان مردم مسلمان. تنها با این عامل است که دشمنان دین و دشمنان این انقلاب و دشمنان استقلال این ملت، مجبور میشوند عقب‌نشینی کنند؛ یعنی دیگر کاری از آنها ساخته نیست. ابزارهای مادی با یکدیگر قابل رقابت است، اما وقتی پای معنویت، ایمان و قدرت انسان مؤمن به میان می‌آید، هیچ ابزار مادی با او نمیتواند مقابله کند. اگر این گونه نبود؛ حقیقت، عدالت و دین حق در طول تاریخ باقی نمی‌ماند. شما ببینید چقدر با فکر حق و راه حق در طول تاریخ مقابله و مبارزه شده است. تمام قدرتمندان در مقابل حق قرار داشتند، همه‌ی جباران علیه حق قیام کردند و نیروهایشان و زر و زورشان را به کار بردند؛ پس باید حق نمی‌ماند، باید فکر حق در دنیا از بین میرفت. آن چیزی که موجب شد حق در طول تاریخ و میان بشریت، بماند و مضمحل نشود، همین است. ابزاری وجود دارد که زور و زر و قدرت و فرعونیت و جباریت در مقابل آن کارایی ندارد و آن همان نیروی انسان مؤمن است. انسان باایمان وقتی وارد عمل بشود، ابزارهای مادی کُند میشود.

اگر این نیرو بخواهد در یک مَلّت تبلور و تجسّم پیدا کند، طبیعی است تعدادی در راه این هدف مقدّس قربانی خواهند شد و بهترینها همیشه قربانی شده‌اند؛ بهترینها همیشه فدای راه حق و راه خدا شدند.

زمان حسین بن علی علیه السلام زیر این آسمان چه کسی به خدا نزدیکتر و در معیارهای الهی عزیزتر بود؟ هیچ‌کس! همیشه عزیزترینها هستند که قربانی راه خدا میشوند؛ سینه‌شان را سپر میکنند تا دیگران را نجات بدهند؛ مثل فرد نیرومندی در یک جمع ضعیف؛ اگر دشمنی بیاید، او است که دفاع میکند.^۱

۱. در دیدار خانواده‌ی شهدا و فرماندهان عملیات کربلای چهار و پنج، ۱۳۶۵/۱۲/۱۵.

بایسته‌های فداکاری

نهراسیدن از مرگ و اسارت

از پیشوای عزیزمان، از سرور و سالار شهیدان و آزادگان، اباعبدالله‌الحسین (علیه السلام) بیاموزید، در آنچنان جوئی، در آنچنان موقعیت خطیری، برادرش،^۱ پسر عمویش،^۲ دوستان و نزدیکانش^۳ نزد او آمدند و گفتند: ای حسین (علیه السلام)، به این سفر مرو! یعنی او را از خطرهای و از کشته شدن و شهادت ترسانند. آنها گویا خون گرم حسین (علیه السلام) را بر روی خاکها و زمینهای داغ و سوزان کربلا میدیدند؛ به حسین (علیه السلام) نصیحت میکردند که مرو؛ اما حسین (علیه السلام) در پاسخ میگوید: «خدا میخواهد مرا در راه خود شهید ببیند».^۴ آمادگی را برای فداکاری ببینید! جمله‌ی بعدی از این عظیمتر، پرشکوه‌تر، پر عظمت‌تر و خاضع‌کننده‌تر است. آنها میگویند: ای حسین عزیز! حالا که شما آماده‌ی فداکاری هستی، این زنها، این دختران خردسال، این کودکان معصوم و بی‌دفاع را با خود مبر؛ یعنی دشمنان وقتی تو را کشتند، زنها و حرم تو را اسیر خواهند کرد. حسین (علیه السلام) در جواب چه میگوید؟

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»^۵

خدا میخواهد زینب (علیه السلام) را اسیر ببیند.^۶

فداکاری آگاهانه

حسین بن علی (علیه السلام) در صفحه‌ی روشن دلِ منور خود همه‌ی اینها را میدید؛ میدانست چه خواهد شد؛ چشم و گوش بسته نیامده بود. میفهمید در این بیابان سوزان چه خبر خواهد شد. تشنگی را میدانست؛ گرسنگی را میدانست؛ تشنگی بچه‌ها را میدانست؛ تشنگی دخترها و زنها را میدانست؛ تنها ماندن خانواده بعد از کشته شدن مردها را میدانست؛ میدانست این دشمنهای بی‌ادب گستاخ و وحشی، بعد که مردها را کشتند، به خیمه‌ی زنها حمله خواهند برد؛ اینها را میدانست. امام حسین (علیه السلام) با همه‌ی اینها با شجاعت کامل وارد این میدان شد. نه اینکه ندانسته باشد یک جایی

۱. الإرشاد، ج ۲، صص ۳۴-۳۵؛ الکامل، ج ۴، صص ۱۶-۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. مروج الذهب، ج ۳، صص ۵۴-۵۵؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۶۴-۳۶۵.

۳. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۶؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۴. اللهوف، ص ۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۵. همان.

۶. بیانات در ۱۳۵۷/۸/۲۹.

به دام می افتد! نه؛ قضیه این نبود؛ برایش روشن بود که چه خواهد شد؛ اما چون دفاع از دین و دفاع از قرآن و بقای اسلام و بقای نام رسول خدا در طول تاریخ مطرح بود، حاضر شد به تمام این فداکاریها تن بدهد.^۱

بهای حفظ اسلام در نظر امام حسین (ع)

در راه این قیام، جان مطهر و مبارک و گرانبهای امام حسین (ع) که برترین جانهای عالم است، اگر قربانی شود، به نظر امام حسین (ع)، بهای زیادی نیست. جان بهترین مردمان که اصحاب امام حسین (ع) بودند، اگر قربان شود، برای امام حسین (ع) بهای گرانی محسوب نمیشود. اسارت آل الله، حرم پیغمبر، شخصیتی مثل زینب (ع) که در دست بیگانگان اسیر بشود - حسین بن علی (ع) میدانست وقتی در این بیابان کشته شود، آنها این زن و بچه را اسیر میکنند^۲ - این اسارت و پرداختن این بهای سنگین به نظر امام حسین (ع) برای این مقصود سنگین نبود. بهایی که ما میپردازیم، باید ملاحظه شود با آن چیزی که با این پرداخت؛ برای اسلام، برای مسلمین، برای امت اسلامی و برای جامعه به دست می آید.^۳

آثار فداکاری

فداکاری، رمز دست یابی به هدف

برادر، خواهر، فرزند، پسر برادر، پسر خواهر، چرا اینها می آیند خودشان را سپر بالای امام حسین (ع) قرار میدهند؛ در حالی که یقین دارند کشته میشوند؟ این همان فداکاری عظیم، بزرگ و بی نظیر است. این فداکاری، یک درس است، ما باید فداکاری کنیم. بدون فداکاری و بدون روح ایثار، هیچ هدفی به دست نخواهد آمد؛ هیچ دعوت و حرکتی پیش نخواهد رفت؛ ممکن نیست!

امیرالمؤمنین (ع) به بعضی از مردم زمان خودش که در دوران خلافت سستی میکردند، میفرمود:

«وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ»^۴

اگر ما این گونه که شما عمل میکنید، عمل میکردیم، یک پایه برای دین باقی نمی ماند یا بنا نمیشد و یک شاخه ی این نهال، سبز نمیشد. فداکاری لازم است.^۵

۱. در جمع تب ۴۸ فتح، ۱۳۶۷/۵/۲۷.

۲. اللهوف، ص ۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۳. در دیدار جمعی از مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی، ۱۳۸۷/۱۰/۱۹.

۴. نهج البلاغه، خطبه ی ۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، صص ۳۲۸-۳۲۹؛ در منابع اهل سنت این گونه آمده است: «ولعمري لو كنا نأتي مثل

الذين أتيتهم ما قام الدين ولا عز الإسلام...» وقعة صفين، صص ۵۲۰-۵۲۱.

۵. در قراگاه کربلا در اهواز، ۱۳۶۷/۶/۲.

فداکاری؛ کلید تحقق اهداف عالی نظام اسلامی

عن ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) فی وصیته لأخیه محمد بن الحنفیه: «أَنْتَ لَمْ أَخْرِجْ أَشْرًا وَلَا بَطِرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٌ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي»^۱ و عنه (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۲.

آن نکته‌ای که از بیان این دو جمله‌ی سیدالشهدا (علیه السلام) در ذهن من بود، این است که از تقارن این دو جمله تفهیم میشود هدفهای عالی نظام جمهوری اسلامی، جز با فداکاری و آمادگی مطلق قابل تحقق نیست.

قیام حسین بن علی (علیه السلام) یک قیام درس آموز و یک حرکت مجسم کننده‌ی تکلیف اسلامی است. این قیام برای آن مقاصد است و در راهش هم این حرفهایی که در جمله‌ی دوم فرمود، هست: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ»^۳

یعنی خیال نکنید امر به معروف و نهی از منکر به معنای حقیقی و اصلاح جامعه و محیط و اصلاح جهان، بدون این چیزها عملی است. بذل مهجت در راه خدا لازم است. توطین بر نفس بر لقای خدا لازم است. اگر دلها از این نیت فارغ شد، ممکن نیست به جایی برسد. اگر هدفهای دیگر جای این اهداف الهی را گرفت، امکان ندارد کسانی که در این راه هستند و در این حرکت هستند، بتوانند به آن مقصود دست پیدا کنند. این برای ما درس است.^۴

آثار کوتاه‌مدت و بلندمدت فداکاری

حوادث تاریخی را به آسانی نمیشود جمع‌بندی کرد؛ زمان لازم دارد؛ دید عمیق و بصیرت لازم دارد. بسا انسان حادثه‌یی را با نگاه سطحی، یک جور قضاوت کند، اما وقتی زمان میگذرد و جوانب قضیه را مطالعه میکند، قضاوت عوض بشود. بسیاری از حوادث در طول تاریخ به همین گونه بود.

۱. «من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم و جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم؛ در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و مطابق سیره‌ی جدم رسول خدا رفتار نمایم.» بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. «هر کس حاضر است در راه این قیام خون خویش را نثار کند، و آماده‌ی ملاقات با خدا است، با ما حرکت کند، که من ان شاء الله بامداد فردا حرکت میکنم.» اللهوف، ص ۳۸؛ نیز رک: نزّه الناظر، ص ۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۳. همان.

۴. در سمینار ائمه‌ی جمعه و جماعات استان تهران (در سپاه یکم ثارالله)، ۱۳۶۶/۶/۱.

در شهادت‌های بزرگ اولیای دین، قضاوت با توجه به آثار کوتاه‌مدت آن یک قضاوت بود، با توجه به آثار بلندمدت همان حادثه، قضاوت دیگری بود. این هم یک بُعد دیگری از قضاوت در باب مسائل تاریخی است؛ یعنی گاهی قضاوت درست است، غلط نیست، اما با توجه به آثار کوتاه‌مدت، در همین حال با توجه به آثار بلندمدت، قضاوت دیگری نسبت به همان حادثه وجود دارد. وقتی به شهادت حسین بن علی (علیه السلام) نگاه میکنیم، قضاوت اولی و نسبت به کوتاه‌مدت همین است که «فَأَنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلَمَةٌ»؛ دنیا دیگر تاریک شد.

اما وقتی با توجه به آثار بلندمدت، همان حادثه را نگاه میکنیم، می‌بینیم اگر آن شهادت نبود، آن فداکاری و آن مقاومت نبود، دنیا به فقدان نور اسلام و قرآن، مُظْلَم میشد. در حوادث زمان ما به همین گونه است. یک ملت اگر بخواهد از حوادث تاریخی درس بگیرد و درباره‌ی آن حوادث، قضاوت درست داشته باشد، باید هم به کوتاه‌مدت نگاه بکند، هم به بلندمدت.

این را هم باید بدانیم حوادثی که اتفاق می‌افتد، هرچه هم تلخ باشد، وقتی برای خداست، برای قربانیان آن حادثه هیچ چیز جز منفعت و سود نیست. این هم یک روی دیگر این صفحه است که باید به آن توجه کرد.^۲

۱. مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۳۷.

۲. به مناسبت هفتم تیر در مدرسه‌ی فیضیه، ۱۳۶۴/۴/۷.

شهادت‌طلبی

امام حسین (علیه السلام) الهام‌بخش شهادت‌طلبی

فردا روز ولادت سرور شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) است. این یک شادمانی مضاعف برای ملت ایران است، زیرا حسین بن علی (علیه السلام) علاوه بر اینکه فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام ما است، الهام‌بخش حرکت انقلابی ما، الهام‌بخش فداکاری و شهادت‌طلبی فرزندان ما و جوانان ما نیز هست و همین شهادت‌طلبی، ضامن پیروزی اسلام و مسلمین است.^۱

شهادت در خطبه‌ی امام (علیه السلام) مقابل سپاه حر

حرّ راه حضرت را سد کرد و گفت نمیگذارم بروید. آن حضرت اصرار کرد و او انکار کرد. حضرت مایل بود او قبول کند و قبول نکرد. آن حضرت گفت: پس من برمیگردم. اجازه نداد که برگردد.^۲ همان‌جا بود که یکی از خطبه‌های پُرشور آن حضرت انشا شد. چند جمله‌اش را من میخوانم. آن حضرت رو به اصحابش کرد؛ البته کوفیها همه میشنیدند. بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ»

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۰/۳/۱۵.

۲. الأخبار الطوال، صص ۲۴۹-۲۵۰؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۷۸-۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۲۷۶-۲۷۸.

حادثه آنچنان که مشاهده میکنید، برای ما پیش آمد.

«وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا»

دنیا و زندگی، زیباییهایش و خوبیهایش تمام شد؛ وضع دنیا عوض شد. سخن، سخن آن کسی است که احساس میکند از عمر او زمان زیادی باقی نمانده است. «وَلَمْ تَبْقَ مِنْهُ إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ». چیزی از دنیا باقی نمانده؛ مگر به قدر آب ته پیاله‌ای، ته ظرفی، مایعی در ته ظرف کمتر.

چند جمله‌ای دیگر دارد، بعد میفرماید:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ»

آیا نمی‌بینید به حق عمل نمیشود «وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ» و از باطل پرهیز نمیشود؟ این همان لب مرام و نظر حسین بن علی علیه السلام است؛ یعنی می‌بینید جامعه‌ی اسلامی از آن وضع صحیح و حقیقی خودش دور افتاده و می‌بینید حق مورد عمل نیست، اما باطل مورد عمل است. در اینجا باید چه کرد؟ وقتی انسان می‌بیند حق مورد عمل نیست و باطل مورد عمل است، وقتی انسان دنیایی پر از ظلم و جور و شقاوت را مقابل خودش می‌بیند، باید چه بکند؟

«لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا»

مؤمن حق دارد به لقای پروردگار و دیدار پروردگارش بشتابد.

«فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً»

من مرگ را غیر از سعادت نمی‌یابم.

«وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بِرَمَا»^۱

و زندگی با ستمکاران را و زندگی در کنار ستمکاران را جز سختی، رنج، ناراحتی و اندوه نمی‌بینیم. این همان آمادگی است؛ یعنی بعد از آنکه آن حضرت حرکت کرد، نامه نوشت، آمدن خودش را اعلام کرد؛ به وسیله‌ی مسلم بن عقیل به کوفیه‌ها گفت: ما آمدم، آماده باشید بجنگیم.^۲ حالا که می‌بیند، مقابل او و حرکت او به سوی کوفه مانعی ایجاد شده و آن نتیجه‌ی دوم انجام خواهد گرفت، احساس میکند نتیجه‌ی اول که حکومت است، انجام نمیگیرد و آنچه واقع خواهد شد، عبارت است از شهادت و لقاءالله در این راه و وضعیتی که مؤمن باید رغبت به لقای پروردگار داشته باشد. وقتی انسان می‌بیند یک دنیا ظلم در مقابل انسان است، وقتی انسان می‌بیند که ظالمان و ستمگران بر عمده‌ی امور جهان مسلط هستند، انسان باید آمادگی داشته باشد با این مقابله کند.

۱. اللهوف، ص ۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲؛ با کمی اختلاف: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۵.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، صص ۲۴۱-۲۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۴-۳۳۵.

شهادت در چنین وضعیتی برای انسان گوارا است.^۱

انتظار شهادت و استقبال امام علیه السلام از آن از ابتدای حرکت

امام حسین علیه السلام از آغاز حرکت، انتظار این حادثه را داشت. از وقتی امام حسین علیه السلام راه افتاد، مانند آدمی که از کشته شدن و از مرگ میگریزد، حرکت نکرد؛ مانند آدمی که به استقبال مرگ میرود، حرکت کرد. نه اینکه نمیخواست حکومت پیدا کند و نه اینکه نمیخواست کوفه را بگیرد و نه اینکه داشت یک نوع شبیه‌بازی در می‌آورد؛ امام حسین علیه السلام قطعاً به طرف حکومت کوفه میرفت، اما شهادت خود را هم میدید و همان‌طور که به افرادی که سخنش را میشنیدند، میفرمود:

«مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوطَّنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا».^۲

آن کسی که حاضر است خونسش را در راه ما بریزد؛ خودش حاضر بود خونسش را بریزد، آماده بود. آن کسی که توطین نفس کرده است، برای اینکه در این راه، خدا را ملاقات کند؛ امام حسین علیه السلام توطین نفس کرده بود که در این راه خدا را ملاقات کند، با ما بیاید. آماده بود و میدانست شهید خواهد شد و امید این را هم داشت قبل از شهادت به این پیروزی بزرگ دست پیدا کند.^۳

ضرورت شهادت‌طلبی

اولین شرط دفاع از آرمانهای الهی

امروز اسلام به خون حسین بن علی علیه السلام زنده است، وگرنه آن روز امام حسین علیه السلام مثل بعضیها که آن زمان بودند، مصلحت‌اندیشی میکرد؛ میگفت چرا حالا ما از بین برویم؟ ما بمانیم زنده باشیم و از اسلام دفاع کنیم.

بعضی این منطق را دارند؛ نمیدانند وقتی یک انسان، یک جمعیت و یک ملت به زنده ماندن خودش پای‌بند بود، دیگر نمیتواند از خدا، اسلام و آرمانها دفاع کند. اولین شرط دفاع از آرمانها و هدفهای الهی، این است که انسان به زنده ماندن خودش پای‌بند نباشد. بهترین نوع مرگ این است که در همین راه بمیریم. امام حسین علیه السلام این فکر را میکند. امروز ما بر حسین بن علی علیه السلام اشک میریزیم، بر همه‌ی عزیزانمان اشک میریزیم، بر همه‌ی شهدا اشک میریزیم، بر شهدای شما هم

۱. بیانات در ۱۳۶۱/۸/۴.

۲. اللهوف، ص ۳۸؛ نیز رک: نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۲/۷/۱۵.

اشک میریزیم؛ اما احساس تأسف و خسارت نمی‌کنیم. آیا حسین بن علی (علیه السلام) که از دنیا رفت، دنیای اسلام دچار خسارت شد؟ حسین بن علی (علیه السلام) از دست دنیای اسلام رفت، اما اسلام او به دستش آمد. اسلام، عزیزتر است یا حسین (علیه السلام)؟ اسلام!^۱

بذل جان و مال و آمادگی برای لقای الهی؛ پیش‌نیاز قیام اصلاح‌گرا

قیام حسین بن علی (علیه السلام) یک قیام درس‌آموز و یک حرکت مجسم‌کننده‌ی تکلیف اسلامی است. این قیام برای آن مقاصد است و در راهش هم این حرفه‌ایی که در جمله‌ی دوم فرمود، هست:

«مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ»^۲

یعنی خیال نکنید امر به معروف و نهی از منکر به معنای حقیقی و اصلاح جامعه و محیط و اصلاح جهان، بدون این چیزها عملی است؛ بذل مهجت در راه خدا لازم است؛ توطین بر نفس بر لقای خدا لازم است. اگر دلها از این نیت فارغ شد، ممکن نیست به جایی برسد. اگر هدفهای دیگر جای این اهداف الهی را گرفت، امکان ندارد کسانی که در این راه هستند و در این حرکت هستند، بتوانند به آن مقصود دست پیدا کنند. این برای ما درس است.^۳

ارزش شهادت‌طلبی

ارزش شهادت

شهید عالم به خاطر علمش از شهید جاهل بالاتر است؛ اما اصل، شهادت است؛ عالم، جاهل، زن، مرد، بزرگ، کوچک و حتی کودک هم وقتی شهید بشود، برای یک نهضت، افتخار خواهد بود. شما ببینید در میان شهدای کربلا، آن فداکارانی که با عزم و تصمیم به میدان رفتند، با پای خودشان رفتند، شمشیر زدند، میراندند و عاقبت خودشان به شهادت رسیدند، آیا با آن طفل کوچک شش‌ماهه که با پای خودش هم به میدان نرفت، تفاوتی وجود دارد؟ آیا علی‌اصغر امام حسین (علیه السلام) که با آن وضع فجیع به دست دشمن کشته شد،^۴ کمتر از علی‌اکبر (علیه السلام) دشمن را رسوا کرد؟ اینجاست که یک شهید، به همه‌ی کسانی که به او نزدیک هستند، به پدر و مادر او، به فرزندان و برادرانش و بستگان و شهر

۱. در دیدار خانواده‌های شهدای گردان ۹ سیاه (گردان قدر)، ۱۳۶۳/۲/۲۴.

۲. اللهوف، ص ۳۸؛ نیز رک: نزهة الناظر، ص ۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۳. در سمینار اتمه‌ی جمعه و جماعات استان تهران (در سیاه یکم تارالله)، ۱۳۶۶/۶/۱.

۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۴۶-۴۷.

او و همه‌ی اُمّت و مَلّت او سرایت میکند، و همه از افتخار او نصیب می‌برند.^۱

همراهی تبلور نیروی ایمان با شهادت بهترین‌های ملت

ابزاری وجود دارد که زور و زر و قدرت و فرعونیت و جبّاریت در مقابل آن کارایی ندارد و آن همان نیروی انسان مؤمن است. انسان با ایمان وقتی وارد عمل بشود، ابزارهای مادی کُند میشود. اگر این نیرو بخواهد در یک مَلّت تبلور و تجسّم پیدا کند، طبیعی است تعدادی در راه این هدف مقدّس قربانی خواهند شد و بهترین‌ها همیشه قربانی شده‌اند. بهترین‌ها همیشه فدای راه حق و راه خدا شدند.^۲

ایمان راسخ؛ لازمه‌ی شهادت طلبی

آن مسلمانی که قطره‌قطره‌ی آیات قرآن در ذره ذره‌ی جان او نفوذ کرده، کجاست؟ هر جا آن‌گونه مسلمان پیدا بشود، همین‌گونه مقاوم است. نمونه‌ی اعلا و کاملش را شما در کربلا یافتید. ۷۲ انسان بزرگ؛ آن پولادهای آبدیده‌ی معنویت.

یک نمونه‌اش هم این ملتند. اگر ما مثل آنها نیستیم، در راه آنها هستیم؛ در جهت کامل شدن و مثل آنها شدن هستیم. جوانهای ما ایده‌آلشان علی اکبر علیه السلام است؛ نوجوانان ما مظهرشان و سرمشقشان قاسم بن الحسن علیه السلام است. پیرمردهای ما به طرف حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه می‌روند. مادرها می‌روند به طرف مادر آن جوان تازه مسلمان که جوانش را فرستاد به میدان جنگ؛ وهب را، جوانی که تازه مسلمان شده و پیشتر مسیحی بوده است. خودش به میدان جنگ آمده، مادرش آمده، همسرش آمده! چه آب حیاتی است این اسلام انقلابی! این چه کیمیایی است! روزعاشورا، حسین بن علی علیه السلام سختش بود وهب به میدان برود، بجنگد و کشته بشود؛ اما او با هر مصیبتی، بود اجازه گرفت و رفت و شهید شد. مادر داشت نگاه میکرد، وقتی دید پسرش شهید شد، همه خیال کردند عصبانی میشود، ناراحت میشود. یک نفری سر این جوان را از بدن جدا کرد، جلوی چشم مادر، سر را پرتاب کرد به طرف خیمه‌ها. این پیرزن، این سر جوانش را برداشت، بوسید، خاک را از اطراف صورت او پاک کرد و سر را دوباره به سوی دشمن پرتاب کرد؛^۳ یعنی ما این هدیه‌ای را

۱. بیانات در ۱۳۵۷/۸/۸.

۲. در دیدار خانوادگی شهدا و فرماندهان عملیات کربلای چهار و پنج، ۱۳۶۵/۱۲/۱۵.

۳. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۶-۱۷.

که در راه خدا دادیم، پس نمیگیریم. ما اینها را داریم. مادرها دارند به این طرف میروند. مادرهای ما دارند این‌گونه نمایشی را از خودشان نشان میدهند.^۱

آثار فرهنگ شهادت‌طلبی

فرهنگ شهادت‌طلبی؛ مایه‌ی استقلال و شکست‌ناپذیری ملتها

ارتباط با امام حسین علیه‌السلام و فهم معنا و مفهوم شهادت، هم به زندگی مادی و هم به زندگی معنوی انسان کمک میکند. یک ملت، اگر معنای شهادت را فهمید و دانست که برای آرمانها چگونه میشود رفت و جان فدا کرد، آن وقت میتواند بی‌دغدغه و با استقلال زندگی کند؛ زیرا مرگ دیگر مانعی برایش نیست. اگر جز این باشد، دشمن او را از مرگ خواهد ترساند و مثل بعضی از کشورها، بعضی از دولتها و بعضی از ملت‌هایی خواهد شد که در مقابل دشمنان، ضعف نفس نشان میدهند.^۲

ملتی که محرم را دارد، مجاهدت و شهادت را دارد و ملتی که مجهز به ابزار مجاهدت و متکی به خداست، هرگز مغلوب نخواهد شد.^۳

کشته شدن برای نجات اسلام؛ مایه‌ی روسفیدی و سعادت

این یک درس از درسهای عاشورا است که انسان هر وقت احساس کرد اسلام در خطر است، هر وقت احساس کرد دشمن برای اسلام یک نقشه‌ی خطرناکی چیده است، باید به میدان بیاید؛ باید خودش را برای قبول خطر آماده کند. حالا این خطر هرچه میخواهد باشد؛ اگرچه کشته شدن! چون این کشته شدن، شهادت در راه خدا و افتخار است؛ مایه‌ی روسفیدی است؛ مایه‌ی سعادت و خوشبختی است.^۴

شهادت؛ رمز پایداری ملتها

همیشه آن ملتی که شهید داد، با استقامت‌تر و قوی‌تر است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) میفرماید:
«بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَ أَكْثَرُ وَلَدًا»^۵

۱. در دیدار جانبازان انقلاب اسلامی شرکت‌کننده در سمینار سراسری کل کشور، ۱۳۶۲/۷/۲.

۲. در دیدار روحانیون و مبلغان، در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۷۵/۲/۲۶.

۳. در خطبه‌های نماز عید سعید فطر، ۱۳۸۳/۸/۲۴.

۴. در جمع تب ۴۸ فتح، ۱۳۶۷/۵/۲۷.

۵. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۸۴.

از بین مردمی که کسانی از آنها می‌روند و در راه خدا شربت شهادت مینوشند، بازماندگان در تاریخ پایدارتر و ماندنی‌ترند. ملتی که شهید داده، ماندنی است، اما ملتی که تن به ضعف و ذلت داده و حاضر نشده از بینی یک نفر از افرادش در راه اهداف مقدس خون بیاورد، محکوم به زوال و محکوم به ذلت و فلاکت است. انقلابی که کسانی در راه آن جان خودشان را نثار کردند، ماندنی است: «بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَ أَكْثَرُ وَلَدًا»^۱ یعنی تولید مثلشان بیشتر است و همین هم است!

خون شهید؛ تضمین‌کننده‌ی آبروی اسلام

خون شهید، تضمین‌کننده‌ی استقلال ملت و آبروی اسلام است، لذا همه‌ی ما مدیون شهدای شما هستیم؛ شما شهید دادید و در مقابل، چنین ارزش والایی گرفتید. این همان چیزی است که امام حسین علیه السلام به خاطر آن شهید شد. آیا شهدای ما با علی اکبر حسین بن علی علیه السلام و با خود وجود مقدس و بزرگوار او قابل مقایسه‌اند؟ آن بزرگوارها برای همین شهید شدند و جوانهای شما هم برای همین شهید شدند. پس شما ضرر نکردید.^۲

شهادت امام حسین علیه السلام ضامن حیات ابدی اسلام

شخصیتهای برجسته وقتی در راه یک آرمانی به شهادت میرسند، اگرچه آن جریان یا آن انقلاب یا آن جامعه را از یک وجود ذی‌قیمت با فقدان خود محروم میکنند، به‌وسیله‌ی فداکاری خودشان و خون و شهادت خودشان، آن جریان را تقویت میکنند. دقیقاً مثل آن چیزی که در مورد همه‌ی شهدای بزرگ ما در طول تاریخ اتفاق افتاده و نمونه‌ی بارز آن عاشورای حسینی است. شخصیتی مثل حسین بن علی علیه السلام با ارزش و ارج غیرقابل‌تصور که دارد، وقتی از میان جامعه‌ی بشری مفقود میشود، فقدان او یک ضایعه‌ی جبران‌ناپذیر است؛ اما فداکاری این فقدان، آن‌قدر بزرگ است که جریانی را که حسین بن علی علیه السلام به او وابسته است، حیات ابدی میبخشد. این خاصیت فداکاری است؛ خاصیت خون است؛ وقتی ادعاهای خون انسان امضا میشوند، صحت آن برای همیشه ثبت میشود. حادثه‌ی کربلا هم تأثیرات بزرگی در عواطف مردم در طول سالیان دراز به‌وجود آورد. شاید به جرأت بتوان گفت کلیه‌ی انقلابهایی که بعد از حادثه‌ی عاشورا در طول چند قرن اتفاق افتاد،

۱. بیانات در ۱۳۶۴/۱/۱۰.

۲. در دیدار خانواده‌ی شهدای تهران، ۱۳۶۳/۱/۲۲.

مستند به حادثه‌ی عاشورا بود؛ از آنجا الهام میگرفت و به آنجا استناد پیدا میکرد. چنین تأثیر عظیم تاریخی را در روند انقلابهای اسلامی آن زمان، دورانهای نخستین، داشت.^۱

■ امام حسین (علیه السلام) که خونس را داد، آیا اشتعال این شعله و جان تازه‌ی این کالبد بی‌جان را به چشم خودش دید؟ ندید. امام حسین (علیه السلام) آنچه باید در راه خدا بدهد، نثار کرد و رفت. اما همین بود که اسلام را زنده کرد. همین بی‌اعتنایی به جان خود، ترجیح دادن اسلام بر خون خود، بر زندگی خود و بر عمر خود بود که اسلام را زنده کرد.^۲

■ در همان حالی که آسمان^۳ و زمین^۴ بر شهادت حسین بن علی (علیه السلام) خون میگریست، تاریخ بر بقا و دوام اسلام لبخند میزد؛ همان‌گونه که آسمان و زمین^۵ برای کشته شدن پیغمبران، صلحا و ابرار میگریست، سنتهای الهی بر روی بقای دین خدا در تاریخ لبخند میزد.^۶

تلخی و شعف حاصل از شهادت سرداران و رهبران

حادثه‌ی کشته شدن، معمولاً یک حادثه‌ی تلخ است. کشته شدن سرداران و رهبران معمولاً مایه‌ی نومیدی است؛ میان ملتهای دنیا چنین است. اما بنام تفکر انقلابی شورشگر شیعی را و مکتب آموزش فداکاری و جهاد و شهادت را که از چنین حادثه‌ی که برای همه تلخ است، یک غوغای شور و شعف در دل شیعیان به وجود آورد و از نقطه‌ی و واقعه‌ی که برای همه موجب نومیدی است، سرچشمه‌ی جوشان امید را به دل پیروان خود سرازیر کرد. حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش در دوران اختناق سیاه و تحمل ناپذیر و در مقابل قدرت جباری، جان خود را فدا کردند. چشمهای ظاهربین، حسین (علیه السلام) و دستگاه حسینی را پایان یافته تلقی کرد، اما او مانند بذری که زیر خاک می‌رود تا دوباره بالنده و پرثمر سر از خاک بیرون بیاورد، مانند نهالی و شکوفه‌ی شادابی از زیر خاک بیرون آمد و در طول تاریخ تشیع به همه‌ی انسانهای مسلمان، که به همه‌ی آزادگان عالم امید داد، شور داد،

۱. در مصاحبه‌ی مطبوعاتی درباره‌ی حادثه‌ی هفتم تیر، ۱۳۶۱/۳/۲۶.

۲. در دیدار خانواده‌های شهدای گردان ۹ سیاه (گردان قدر)، ۱۳۶۳/۲/۲۴.

۳. الطیقات الکبری، خامسه ۱، ص ۵۰۵؛ کامل الزیارات، ص ۱۸۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶.

۴. کامل الزیارات، ص ۱۵۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۸۹.

۵. کامل الزیارات، ص ۱۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱.

۶. در دیدار با نمایندگان مجلس در شب هفتم تیر، ۱۳۶۲/۴/۷.

درس داد، خستگی‌ناپذیری داد، جهاد و شهادت و سرانجام پیروزی داد.^۱

دیدگاه‌ها

دو دیدگاه نادرست در مورد شهادت امام حسین (ع)

بعضی خیال کردند امام حسین (ع) اگر میدانست شهید میشود، اقدام نمیکرد، بعضی هم از آن طرف گفتند امام حسین (ع) اصلاً برای اینکه شهید بشود قیام کرد، هر دو اشتباه است.^۲

حکومت یا شهادت، نتایج قیام

کسانی که گفته‌اند «هدف، حکومت بود» یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خلط کرده‌اند. نخیر؛ هدف، اینها نبود. امام حسین (ع) هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می‌طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت: «حکومت» یا «شهادت». البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت؛ هم مقدمات حکومت را آماده کرد و میکرد، هم مقدمات شهادت را آماده کرد و میکرد؛ هم برای این توطین نفس میکرد، هم برای آن؛ هرکدام هم میشد، درست بود و ایرادی نداشت؛ اما هیچ‌کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است.^۳

وقتی انسان چنین قیامی کرد، یکی از دو نتیجه را خواهد داد؛ یا انسان به حکومت خواهد رسید یا به شهادت. پس حکومت یا شهادت، دو نتیجه‌ی قهری‌اند؛ یعنی یکی از این دو نتیجه قهراً پیش می‌آید، نه دو هدف که ما دعوا کنیم ببینیم کدام است! هدف، نفس قیام بود در سخت‌ترین شرایط، با مشکل‌ترین اوضاع و احوالی که ممکن است برای یک قیام‌کننده پیش بیاید. این ماجرای امام حسین (ع) است و حسین بن علی (ع) حقیقتاً اسلام را کامل کرد.^۴

وجوب و سودمندی قیام در هر دو صورت حکومت و شهادت

هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه‌ی اسلامی به خط صحیح. چه زمانی؟ آن وقتی که راه،

۱. در جمع رزمندگان لشکر امام رضا (ع)، ۱۳۶۷/۵/۲۳.

۲. در مراسم اجرای صبحگاه سپاه پاسداران در یادگان قصر فیروزه، ۱۳۶۴/۷/۲.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۳۷۴/۳/۱۹.

۴. در دیدار با اعضای جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶/۶/۱۰.

عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانتِ کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است. البته دوران تاریخ، اوقات مختلفی است. گاهی شرایط آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین علیه السلام آماده بود؛ زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می‌افتد و میخواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای اینکه اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، یک وقت است که وقتی قیام کرد، به حکومت میرسد؛ این یک شکل آن است - در زمان ما بحمدالله این طور شد - یک وقت است که این قیام، به حکومت نمیرسد؛ به شهادت میرسد. آیا در این صورت، واجب نیست؟ چرا؛ به شهادت هم برسد، واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام فایده‌ای ندارد؟ چرا؛ هیچ فرقی نمیکند. این قیام و این حرکت، در هر دو صورت فایده دارد - چه به شهادت برسد، چه به حکومت - منتها هر کدام، یک نوع فایده دارد. باید انجام داد؛ باید حرکت کرد. این، آن کاری بود که امام حسین علیه السلام انجام داد.

پس تکلیف چه شد؟ تکلیف، «يُغَيِّرُ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در زمانی که موقعیت مناسب باشد - واجب است در مقابل این عمل، قیام و اقدام کند. به هر کجا میخواهد برسد؛ کشته شود، زنده بماند، به حسب ظاهر موفق شود، یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند؛ این تکلیفی است که پیغمبر فرموده است.^۱

معنای محرم در منطق شیعی

پرمعناترین و پرهیجانتترین محرم تاریخ هزار ساله‌ی ما، در این یکی دو سال میگذرد. محرم ما، محرم پیام، محرم جهاد و مهد مقاومت است. معنای محرم در منطق شیعی و فرهنگ اسلامی؛ نثار خون، شهید شدن، قیام در راه آرمان حقّی است که برای همه‌ی انسانها و انسانیتها ارزشمند است.^۲

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

۲. در مقابل لانه‌ی جاسوسی، محرم ۱۳۵۸.

ترویج شهادت طلبی

فلسفه‌ی خطبه‌های شهادت طلبانه

حسین بن علی علیه السلام، وقتی به کربلا می‌آمد، نه به قصد حکومت آمد، نه به قصد کشته شدن؛ به قصد ادای وظیفه آمد. این را بارها در تحلیل‌مان راجع به ماجرای امام حسین علیه السلام گفتیم، اگر حکومت نصیبش میشد، نعمت الهی بود و خیلی هم خوب بود؛ میرفت حکومت هم میکرد، یزید را هم در جنگ شکست میداد؛ پدرش را هم در می‌آورد. اگر شهادت نصیبش میشد، باز إحدى الحسنيين بود؛ یعنی برای شهید شدن آماده بود. لذا آن خطبه‌ها را میخواند تا شهادت را در چشم یاران خودش زیبا نشان دهد؛ کما اینکه زیبا هم هست.^۱

۱. در دیدار خانواده‌های شهدا، ۱۳۶۱/۰۹/۲۰.

بصیرت

بصیرت امام حسین (علیه السلام) به وقایع تلخ حال و آینده

بنده تاریخ نیمه‌ی دوم قرن اول هجرت را مطالعه می‌کردم، حقیقت عجیبی را در آن مشاهده کردم که ندیدم جمع‌بندی آن را جایی ثبت کرده باشند یا گفته باشند. ما وقتی از چند ده سال اول قرن اول هجری عبور می‌کنیم، از نیمه‌ی اول قرن اول به بعد، می‌بینیم جامعه‌ی اسلامی یک‌باره به یک جامعه‌ی سرشار از فساد تبدیل شده است. فساد که اواخر قرن اول در جامعه‌ی اسلامی مشاهده می‌شود، عجیب و شگفت‌آور است.

مکه و مدینه، دو شهری که مهبط وحی الهی و محل حکومت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این دو شهر بوده، به دو مرکز فساد تبدیل شده بود. همه‌ی آوازه‌خوانها، همه‌ی فواحش معروف، همه‌ی شعرای بد زبان، همه‌ی نوازنده‌ها، همه‌ی آدمهای بد و خبیث در این دو شهر جمع شده بودند. معروفترین شعرای بد زبان که یا فساد را ترویج می‌کردند یا خلفای جور آن زمانها را مدح می‌کردند، در اواخر قرن اول و در سراسر قرن دوم، تقریباً در مکه و مدینه جمع شده بودند. داستانهایی که در این باره هست، داستانهایی نیست که انسان مناسب باشد آنها را در نماز جمعه برای عموم مردم ذکر بکند؛ اما همین قدر به شما بگویم زشت‌ترین کارها در حرم خدا و در

مدینه‌ی منوره انجام میگرفت.^۱

حسین بن علی علیه السلام همین واقعیتهای تلخ را میدید که آن گونه حرکت کرد و آن حرکت باشکوه را به وجود آورد. خدا میداند در طول تاریخ هیچ حرکتی به شکوه و عظمت حرکت حسینی نیست.^۲

اهمیت شناخت صحنه‌ی نبرد

مهم این است که ما صحنه‌ی نبرد را درست مجسم کنیم. تا صحنه‌ی نبرد از منطقه‌ی بلندی، باتلاقی، جنگلی، لغزنده، از منطقه‌ی بی که از فلان ابزار نظامی و نه ابزاری دیگر، میشود استفاده کرد، برای جنگاور روشن نباشد، قدرت بر جنگ آن طور که باید، نخواهد بود. نقشه است که موجب میشود ما لوله‌ی تفنگ را به قلب دشمن و به آن نقطه‌ی که باید، متوجه بکنیم؛ نقشه است که به ما یاد میدهد به کدام طرف رو بکنیم، سلاح مان را به کدام طرف بکشیم، کجا خطرناکتر است، کجا واجب تر است، کجا دشمن کمین کرده، کجا برای ما نقطه‌ی ضعف است که اگر نپوشانیم، دشمن خواهد پوشاند؛ تا چشم به این نقشه نداشته باشیم، جنگ درست ممکن نیست.

در عاشورای حسینی، نقشه دست بعضیها بود و دست بعضی از دوستان نبود. دریای عمیق دشمن با لجه‌های خطرناک و مهیب آمده بود، اما در جمع دوستان یک عده نقشه دستشان بود، حسین بن علی علیه السلام را در لحظه‌ی حساس دریافتند؛ یک عده کنار دست حسین علیه السلام هم نشسته بودند، نقشه دستشان نبود؛ اشتباه کردند. چه کسی میتواند بگوید عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر از اسلام و از محبت خاندان پیغمبر نصیبی نداشتند؟ اینها در دامان آل پیغمبر بزرگ شده بودند، اما نقشه‌ی اشتباه در دستشان بود. نمیدانستند آن سرزمینی که باید از آن دفاع بشود و آن نقطه‌ی که باید برایش فداکاری بشود، کجاست. در مدینه نشستند؛ به امید اینکه چهار تا مسئله بگویند!

شناخت صحنه؛ هنری بزرگ و وظیفه‌ی خطیر

اسلام مجسم را، قرآن ناطق را، حسین فاطمه علیهم السلام را تنها گذاشتند. بعضیها حتی تا کربلا آمدند، از

۱. الشعر و الشعراء، ج ۱، صص ۵۰۹-۵۱۰؛ العقد الفريد، ج ۷، صص ۱۲ و ۲۹ و ۳۸ و ج ۸، ص ۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷؛ الأغانی، ج ۱، صص ۷۵-۷۶ و ج ۲، صص ۴۷۱ و ۵۷۹-۵۸۰ و ج ۳، ص ۲۵۳ و ج ۶، صص ۲۹۷ و ۳۰۵ و ۴۱۸ و ج ۷، ص ۴۷ و ج ۸، صص ۳۶۷-۳۶۹ و ۳۷۸-۳۸۰ و ۴۰۹ و ۴۵۹ و ج ۱۲، صص ۳۴۹-۳۵۰ و ج ۱۶، ص ۴۶۶ و ج ۲۴، ص ۱۹۵ و ۲۶۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، صص ۲۸۷-۲۸۸.

۲. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۲/۷/۱۵.

حسین بن علی (علیه السلام) دفاع هم کردند، اما در آخر آمدند گفتند: یا بن رسول الله! ما تا آنجایی که میشد از تو دفاع کنیم، دفاع کردیم، حالا هم اگر اجازه بدهی، برویم. امام حسین (علیه السلام) هم فرمود: بروید.^۱ این اشتباه کردن نقشه است؛ این نمیدانند کجا را باید بپوشانند. خلیفه بودند در طول تاریخ که ندانستند کجای اسلام دفاع کردنی است؛ خلیفه بودند آن وقتی که بنا شد از اصالت‌های اسلام، واجب‌ترین و ضروری‌ترین دفاعها انجام بگیرد، نشستند و دفاع نکردند. امروز هم در دنیا بسیاری از کسانی که دم از اسلام می‌زنند و نام اسلام می‌آورند و ادعای اسلام میکنند، نمیدانند اسلام کجاست و در چه صحنه‌ای باید از آن دفاع کرد. هنر بزرگ، شناختن صحنه است.

حبیب بن مظاهرها و چند نفر صحابی مخصوص امام حسین (علیه السلام) نقشه را خوب فهمیدند. لذا شما دیدید خواهرش زینب (علیها السلام) حتی بچه‌های خودش را هم با خودش آورد؛ در حالی که پدرشان در مدینه یا مکه مانده بود و نیامده بود.^۲ میتوانست بگوید من می‌روم با برادرم، هر حادثه‌یی هم پیش آمد برای من پیش بیاید؛ بچه‌هایم پیش پدرشان بمانند. بچه‌هایش را هم آورد و طبق نقل، هر دو فرزند او در کربلا شهید شدند.^۳ این آن کسی است که بصیرت دارد و میداند چه باید بکند.

روز عاشورا جوانی خدمت امام حسین (علیه السلام) آمد و گفت من اجازه می‌خواهم به میدان بروم. امام حسین (علیه السلام) به قد و بالای این نوجوان یقیناً تشنه نگاهی کرد؛ آثار ضعف و تشنگی از چهره‌ی او پیداست؛ دلش سوخت، فرمود: از مادرت اجازه گرفتی؟ عرض کرد: یا بن رسول الله! مادرم من را به این میدان فرستاده و گفته بیایم اجازه بگیرم.^۴ مادر احساس میکند اینجا جای مایه‌گذاری است و عزیزترین سرمایه‌اش هم فرزندش است؛ سرمایه‌گذاری میکند.

امروز بزرگترین وظیفه‌ی ما این است که میدانهای مقاومت را بشناسیم. گاهی یک نفر اهل عبادت هم هست، اما نمی‌فهمد چه باید بکند.

مسئله‌ی آگاهیهای عمیق اسلامی را جدی بگیرید. اگر آگاهی نباشد، آدم اشتباه میکند. آگاهی که نبود، انسان یک‌جا اشتباه میکند. آدم آگاه نیز گاه اشتباه میکند، اما اشتباهات او ماندگار نمیشود. البته شرط اصلی هم تقوا است و توجه به خدا که تا انسان فهمید اشتباه کرده، برگردد.^۵

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۹۷؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۹.

۲. الإمامة و السياسة، ج ۲، ص ۳؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۳. مقاتل الطالبیین، صص ۹۵-۹۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

۴. مقتل الحسین، الخوارزمی، ج ۲، ص ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۵. در مراسم اجرای صبحگاه سپاه پاسداران در یادگان قصر فیروزه، ۱۳۶۴/۷/۲.

دشمن شناسی؛ درس مهم عاشورا

درس دیگر^۱ عاشورا، شناختن دشمن است. غافل نشدن از دشمن، فریب نخوردن از ترفندهای دشمن. خیلها بودند آن روز که ظواهر، آنها را کور کرده بود و نمیتوانستند باطن امر را ببینند؛ خیلها بودند خیال میکردند باید در مقابل آن وضع ساکت بمانند، چون خیال میکردند علی‌الظاهر دین محفوظ است! حسین بن علی علیه السلام دشمن را لابه‌لای این ظواهر شناخت. دشمن شناسی چیز مهمی است؛ اشتباه نکردن در شناخت دشمن.

قبل از انقلاب، یکی از مشکلات و گرفتاریهای ما این بود؛ یکی از مشکلات مبارزین، پیش از انقلاب این بود که دشمنهای غیر واقعی را به مبارزان تازه‌کار معرفی کنند و نگذارند دشمن واقعی بیاید یک چیزی را به عنوان دشمن، علم کند و آنها را فریب بدهد. آن روز مبارزین حقیقی کسانی بودند که در گرد و غباری که به دست خود دستگاه به وجود آمده بود، میتوانستند چهره‌ی دشمن واقعی را تشخیص بدهند. امروز هم این آگاهی و این هوشیاری لازم است.

این هوشیاری، درس بزرگ حسین بن علی علیه السلام است. آن روز در دنیا کمتر کسانی بودند که بفهمند حق کجاست و باطل کجاست؛ فریب ظواهر را می‌خوردند. مردم آن بینش درست را نداشتند؛ حسین بن علی علیه السلام داشت و به قدری به آن عقیده و ایمان و بینش خود یقین داشت که حاضر شد در آن راه، جان خودش و حتی جان عزیزانش، فرزندانش و علی‌اصغرش را تقدیم کند و خانواده‌اش به اسارت بروند؛ چیزی از این بالاتر میشود؟^۲

اهمیت و ضرورت ایجاد بصیرت در جامعه

بصیرت مهم است. نقش نخبگان و خواص هم این است که این بصیرت را نه فقط در خودشان، در دیگران به وجود بیاورند. آدم گاهی می‌بیند که متأسفانه بعضی از نخبگان خودشان هم دچار بی‌بصیرتی‌اند؛ نمی‌فهمند؛ اصلاً ملتفت نیستند. یک حرفی یک‌هوا به نفع دشمن می‌پرانند؛ به نفع جبهه‌ای که همتش نابودی بنای جمهوری اسلامی است به نحوی. نخبه هم هستند، خواص هم هستند، آدمهای بدی هم نیستند، نیت بدی هم ندارند؛ اما این است دیگر. بی‌بصیرتی است دیگر. این بی‌بصیرتی را به خصوص شما جوانها با خواندن آثار خوب، با تأمل، با گفتگو با انسانهای مورد

۱. رک: ص ۹۱. پیش از این به درس دیگری اشاره شده است: «تا لحظه‌ی آخر، امام حسین علیه السلام اگر تسلیم میشد، یزیدیه‌ها حاضر بودند با او بسازند، اما تسلیم نشد؛ این درس بزرگی بود.»

۲. در جمع لشکر عاشورا، ۱۳۶۷/۵/۲۸.

اعتماد و پخته، نه گفتگوی تقلیدی - که هر چه گفت، شما قبول کنید؛ نه، این را من نمیخواهم - از بین ببرید. کسانی هستند که میتوانند با استدلال، آدم را قانع کنند؛ ذهن انسان را قانع کنند؛ و حتی حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین (علیه السلام) هم از این ابزار در شروع نهضت و در ادامه‌ی نهضت استفاده کرد. حالا چون ایام مربوط به امام حسین (علیه السلام) است، این جمله را عرض کرده باشیم:

امام حسین (علیه السلام) را فقط به جنگ روز عاشورا نباید شناخت؛ آن یک بخش از جهاد امام حسین (علیه السلام) است. به تبیین او، امر به معروف او، نهی از منکر او، توضیح مسائل گوناگون در همان منی و عرفات، خطاب به علما، خطاب به نخبگان - حضرت بیانات عجیبی دارد^۱ که در کتابها ثبت و ضبط است - بعد هم در راه به سمت کربلا، هم در خود عرصه‌ی کربلا و میدان کربلا، باید شناخت. در خود عرصه‌ی کربلا، حضرت اهل تبیین بودند، میرفتند، صحبت میکردند. حالا میدان جنگ است، منتظرند خون هم را بریزند، اما از هر فرصتی این بزرگوار استفاده میکردند که بروند با آنها صحبت بکنند، بلکه بتوانند آنها را بیدار کنند. البته بعضی خواب بودند، بیدار شدند؛ بعضی خودشان را به خواب زده بودند و آخر هم بیدار نشدند. آنهایی که خودشان را به خواب میزنند، بیدار کردن آنها مشکل است؛ گاهی اوقات غیر ممکن است.^۲

نبود بصیرت؛ به کام دشمنان و به ضرر ملت‌ها

شمّ انسانی و عمیق یک ملت باید حوادث را قبل از وقوع آن احساس کند و بفهمد که چه اتفاقی دارد می‌افتد، و عکس‌العمل نشان بدهد. در طول تاریخ اسلام، وقتی نگاه میکنیم، نداشتن این درک و شمّ سیاسی درست، ملت‌ها را همیشه در خواب نگه داشته است و به دشمنان ملت‌ها امکان داده است که هر کاری که میخواهند، بر سر ملت‌ها بیاورند و از عکس‌العمل آنها در امان و مصون بمانند. با این نگاه، شما به حادثه‌ی کربلا نگاه کنید. بسیاری از مسلمانان دوران اواخر شصت ساله‌ی بعد از حادثه‌ی هجرت - یعنی پنجاه ساله‌ی بعد از رحلت نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) - از حوادثی که میگذشت، تحلیل درستی نداشتند. چون تحلیل نداشتند، عکس‌العمل نداشتند. لذا میدان، باز بود جلوی کسانی که هر کاری میخواستند، هر انحرافی که در مسیر امت اسلامی به وجود می‌آوردند، کسی جلودارشان نباشد؛ میکردند. کار به جایی رسید که یک فرد فاسق فاجر بدنام رسوا - جوانی که هیچ یک از شرایط حاکمیت اسلامی و خلافت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در او وجود ندارد و نقطه‌ی عکس مسیر

۱. تحف العقول، صص ۲۳۷-۲۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، صص ۷۹-۸۱.

۲. در دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر، ۱۳۸۸/۵/۲۱.

پیغمبر ﷺ در اعمال او ظاهر است - بشود رهبر امت اسلامی و جانشین پیغمبر! ببینید چقدر این حادثه امروز به نظر شما عجیب می‌آید؟ آن روز این حادثه به نظر مردمی که در آن دوران بودند، عجیب نیامد. خواص احساس خطر نکردند؛ بعضی هم که شاید احساس خطر میکردند، منافع شخصی‌شان، عافیت‌شان، راحتی‌شان، اجازه نداد که عکس‌العملی نشان بدهند. پیغمبر ﷺ، اسلام را آورد تا مردم را به توحید، به پاکیزگی، به عدالت، به سلامت اخلاق، به صلاح عمومی جامعه‌ی بشری سوق بدهد. امروز کسی به جای پیغمبر ﷺ مینشیند که سر تا پایش فساد است، سر تا پایش فسق است،^۱ به اصل وجود خدا و وحدانیت خدا اعتقادی ندارد.^۲ با فاصله‌ی پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر ﷺ، یک چنین کسی می‌آید سر کار! این به نظر شما امروز خیلی عجیب می‌آید؛ آن روز به نظر بسیاری از آن مردم، عجیب نیامد. عجب! یزید خلیفه شد و مأمورین غلاظ و شداد را گذاشتند در اطراف دنیای اسلام که از مردم بیعت بگیرند. مردم هم دسته‌دسته رفتند بیعت کردند؛ علما بیعت کردند، زهاد بیعت کردند، نخبگان بیعت کردند، سیاست‌مداران بیعت کردند.^{۳،۴}

بصیرت؛ لازمه‌ی دفاع از دین

عاشورا، پیامها و درس‌هایی دارد. عاشورا درس میدهد که برای حفظ دین، باید فداکاری کرد؛ درس میدهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت؛ درس میدهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضعی، و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار میگیرند؛ درس میدهد که جبهه‌ی دشمن با همه‌ی تواناییهای ظاهری، بسیار آسیب‌پذیر است؛ همچنان که جبهه‌ی بنی‌امیه، به‌وسیله‌ی کاروان اسیران عاشورا، در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید و بالاخره هم این ماجرا، به فناء جبهه‌ی سفیانی منتهی شد؛ درس میدهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر برای انسان، بصیرت لازم است. بی‌بصیرتها فریب میخورند. بی‌بصیرتها در جبهه‌ی باطل قرار میگیرند؛ بدون اینکه خود بدانند؛ همچنان که در جبهه‌ی ابن‌زیاد، کسانی بودند که از فسّاق و فجّار نبودند، ولی از بی‌بصیرتها بودند. اینها درسهای عاشورا است. البته همین درسها کافی است که یک ملت را از ذلت به عزت برساند.

۱. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۲۸۶-۲۸۸؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۷-۶۸.

۲. الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۴؛ تذکرة الخواص، صص ۲۳۵ و ۲۶۰-۲۶۱.

۳. الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹۷؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۷۶ و ج ۵، ص ۱۴۴؛ الأخبار الطوال، ص ۲۲۷؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۵؛ العقد الفرید، ج ۵، صص ۱۱۷-۱۱۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۷.

۴. در دیدار جمعی از مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی، ۱۳۸۷/۱۰/۱۹.

همین درسها میتواند جبهه‌ی کفر و استکبار را شکست دهد. درسهای زندگی سازی است.^۱

بصیرت امام علیه السلام در انتخاب زمان قیام

انتخاب زمان؛ چه زمانی فداکاری خواهیم کرد؟ و کجا؛ کدام صحنه؟ این خیلی مهم است. حسین بن علی علیه السلام زمان را طوری دقیق انتخاب کرد که درست روی مرز مرگ و حیات اسلام حرکت کرد. این سوی مرز، مرگ اسلام بود و آن سو حیات اسلام و حسین علیه السلام با حرکت خودش موجب شد اسلام زنده بماند. این یک مسئله است که برای زنده ماندن اسلام، از تمام امکاناتی که یک انسان برای فداکاری دارد، استفاده کند. از تمام امکانات؛ برای فدا شدن و فداکاری در حد اعلا. آن روز اگر امام حسین علیه السلام مقابل یزید قیام نمی‌کرد، مسئله دیگر این نبود که اسلام ناقص خواهد شد یا دچار انحرافی خواهد شد، مسئله این بود که دیگر از اسلام هیچ اثری باقی نمی‌ماند. امام حسین علیه السلام در مقابل این حرکتی که از طرف دستگاه حاکمیت آن روز برای نابود کردن اسلام شروع شده بود، به عنوان متولی ایستاد. این چیزی بود که داشت قربانی میشد. ایستاد و نگذاشت؛ خودش را سپر بالای اسلام قرار داد.^۲

زمان شناسی امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام در فهم «موقع» اشتباه نکرد. در قبل از حادثه‌ی کربلا، ده سال امامت^۳ و مسؤولیت با او بود. آن حضرت در مدینه مشغول کارهای دیگری بود و کار کربلایی نمی‌کرد، اما به مجرد اینکه فرصت به او اجازه داد که آن کار مهم را انجام دهد، فرصت را شناخت و آن را چسبید؛ موقع را شناخت و آن را از دست نداد.^۴

بصیرت زینب کبری علیها السلام

ارزش و عظمت زینب کبری، به خاطر موضع و حرکت عظیم انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف

۱. در دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور، در سالروز شهادت امام سجاد علیه السلام. ۱۳۷۱/۴/۲۲.

۲. در قرارگاه کربلا در اهواز، ۱۳۶۷/۶/۲.

۳. دلائل الإمامة، ص ۱۷۷.

۴. این مطلب با همین تیتراژ در ذیل عنوان «انجام به موقع تکلیف»، ص ۶۳ نیز درج شده است. در دیدار گروه کثیری از پاسداران و بسیجیان به مناسبت میلاد امام حسین علیه السلام و روز پاسدار، ۱۳۷۷/۹/۲.

الهی است. کار او، تصمیم او، نوع حرکت او، به او این طور عظمت بخشید. هر کس چنین کاری بکند، ولو دختر امیرالمؤمنین هم نباشد، عظمت پیدا میکند.

بخش عمده‌ی این عظمت از اینجاست که اولاً، موقعیت را شناخت؛ هم موقعیت قبل از رفتن امام حسین (ع) به کربلا، هم موقعیت لحظات بحرانی روز عاشورا، هم موقعیت حوادث کشنده‌ی بعد از شهادت امام حسین (ع) را؛ و ثانیاً، طبق هر موقعیت، یک انتخاب کرد. این انتخابها زینب (ع) را ساخت. قبل از حرکت به کربلا، بزرگانی مثل ابن عباس و ابن جعفر و چهره‌های نامدار صدر اسلام که ادعای فقاقت و شهامت و ریاست و آقا‌زادگی و امثال اینها را داشتند، گیج شدند و نفهمیدند چه کار باید بکنند؛ ولی زینب کبری (ع) گیج نشد و فهمید که باید این راه را برود و امام خود را تنها نگذارد؛ و رفت. نه اینکه نمیفهمید راه سختی است؛ او بهتر از دیگران حس میکرد. او یک زن بود؛ زنی که برای مأموریت، از شوهر و خانواده‌اش جدا میشود و به همین دلیل هم بود که بچه‌های خردسال و نوباوگان خود را هم به همراه برد؛^۱ حس میکرد که حادثه چگونه است.

در آن ساعتهای بحرانی که قویترین انسانها نمیتوانند بفهمند چه باید بکنند، او فهمید و امام خود را پشتیبانی کرد و او را برای شهید شدن تجهیز نمود. بعد از شهادت حسین بن علی (ع) هم که دنیا ظلمانی شد و دلها و جانها و آفاق عالم تاریک گردید، این زن بزرگ یک نوری شد و درخشید. زینب (ع) به جایی رسید که فقط والاترین انسانهای تاریخ بشریت، یعنی پیامبران، میتوانند به آنجا برسند.

زن امروز، الگو میخواهد. اگر الگوی او زینب و فاطمه‌ی زهرا (ع) باشند، کارش عبارت است از فهم درست، هوشیاری در درک موقعیتهای و انتخاب بهترین کارها، ولو با فداکاری و ایستادن پای همه چیز برای انجام تکلیف بزرگی که خدا بر دوش انسانها گذاشته است، همراه باشند.^۲

بصیرت قمر بنی‌هاشم (ع)

در زیارات^۳ و کلماتی^۴ که از ائمه (ع) راجع به ابا الفضل العباس (ع) رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است: یکی بصیرت، یکی وفا. بصیرت ابا الفضل العباس (ع) کجاست؟ همه‌ی یاران حسینی،

۱. العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۲۶؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۲. در دیدار جمع کثیری از پرستاران، به مناسبت میلاد حضرت زینب کبری (ع) و روز پرستار، ۱۳۷۰/۸/۲۲.

۳. کامل الزیارات، صص ۴۴۰-۴۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، صص ۲۱۷-۲۱۹.

۴. سرالسلسلة العلویة، ص ۸۹؛ عمدة الطالب، ص ۳۵۶.

صاحبان بصیرت بودند؛ اما او بصیرت را بیشتر نشان داد. در روز تاسوعا، مثل امروز عصری، وقتی که فرصتی پیدا شد که او خود را از این بلا نجات دهد؛ یعنی آمدند به او پیشنهاد تسلیم و امان‌نامه کردند و گفتند ما تو را امان می‌دهیم؛ چنان برخورد جوانمردانه‌ای کرد که دشمن را پشیمان نمود. گفت: من از حسین علیه السلام جدا شوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان‌نامه‌ی شما!^۱

نمونه‌ی دیگر بصیرت او این بود که به سه نفر از برادرانش هم که با او بودند، دستور داد که قبل از او به میدان بروند و مجاهدت کنند؛ تا اینکه به شهادت رسیدند.^۲ میدانید که آنها چهار برادر از یک مادر بودند: ابوالفضل العباس (برادر بزرگتر) جعفر، عبدالله و عثمان.^۳ انسان برادرانش را در مقابل چشم خود برای حسین بن علی علیه السلام قربانی کند؛ به فکر مادر داغدارش هم نباشد که بگوید یکی از برادران برود تا اینکه مادرم دل‌خوش باشد؛ به فکر سرپرستی فرزندان صغیر خودش هم نباشد که در مدینه هستند؛ این همان بصیرت است.^۴

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۵؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱.
 ۲. الأخبار الطوال، ص ۲۵۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۸.
 ۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۷۴.
 ۴. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶.

هدایت و روشنگری

در دوران امام حسین (علیه السلام) امامت اسلامی را به چنین چیزی تبدیل کرده بودند:

«يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»^۱.

امام حسین (علیه السلام) در مقابل چنین وضعیتی مبارزه میکرد.

مبارزه‌ی او، بیان کردن، روشنگری، هدایت و مشخص کردن مرز بین حق و باطل - چه در زمان یزید و چه قبل از او - بود.^۲

تبلیغ و روشنگری؛ مسئله‌ی اصلی قیام عاشورا

روز مباهله، روزی است که پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، عزیزترین عناصر انسانی خود را به صحنه می‌آورد. نکته‌ی مهم در باب مباهله این است: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» در آن هست؛ «وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ»^۳ در آن هست. عزیزترین انسانها را پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انتخاب میکند و به صحنه می‌آورد برای محاجه‌ای که در آن باید مایز بین حق و باطل و شاخص روشنگر در معرض دید همه قرار بگیرد. هیچ سابقه

۱. «در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲. در جمع ده‌ها هزار نفر از راهیان نور و قشرهای مختلف مردم در پادگان دوکوهه، ۱۳۸۱/۱/۹.

۳. «ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود را.» آل عمران، ۶۱.

نداشته است که در راه تبلیغ دین و بیان حقیقت، پیغمبر ﷺ دست عزیزان خود، فرزندان خود و دختر خود و امیرالمؤمنین ﷺ را - که برادر و جانشین^۲ خود هست - بگیرد و بیاورد وسط میدان؛ استثنایی بودن روز مباهله به این شکل است؛ یعنی نشان‌دهنده‌ی این است که بیان حقیقت، ابلاغ حقیقت، چقدر مهم است؛ می‌آورد به میدان با این داعیه که میگوید بیاییم مباهله کنیم؛ هر کدام بر حق بودیم، بماند؛ هر کدام بر خلاف حق بودیم، ریشه‌کن بشود با عذاب الهی.

همین قضیه در محرم اتفاق افتاده است به شکل عملی؛ یعنی امام حسین علیه‌الصلاة والسلام هم برای بیان حقیقت، روشنگری در طول تاریخ، عزیزترین عزیزان خود را بر میدارد می‌آورد وسط میدان. امام حسین ﷺ که میدانست حادثه چه جور تمام خواهد شد؛ زینب را آورد، همسران خود را آورد، فرزندان خود را آورد، برادران عزیز خود را آورد. اینجا هم مسئله، مسئله‌ی تبلیغ دین است؛ تبلیغ به معنای حقیقی کلمه؛ رساندن پیام، روشن کردن فضا؛ ابعاد مسئله‌ی تبلیغ را این‌جوری میشود فهمید که چقدر مهم است. در آن خطبه «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ... فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِنْفَعِلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»^۳؛ یعنی وقتی او دارد فضا را به این شکل آلوده میکند، خراب میکند، باید یا با فعل یا با قول آمد روشنگری کرد. و امام حسین ﷺ این کار را انجام میدهد، آن هم با این هزینه‌ی سنگین؛ عیالات خود، همسران خود، عزیزان خود، فرزندان امیرالمؤمنین ﷺ، زینب کبری ﷺ، اینها را بر میدارد می‌آید وسط میدان^۴؛

۱. تفسیر فرات الکوفی، صص ۸۸-۸۹؛ الکامل، ج ۲، ص ۲۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، صص ۳۴۵-۳۴۶.

۲. الأملی، صدوق، صص ۶۷۸-۶۷۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، صص ۴۲-۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۰.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۴. الطبقات الکبری، خامسة ۱، ص ۴۵۱؛ الأخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۵. در دیدار جمعی از طلاب و روحانیون، ۱۳۸۸/۹/۲۲.

پرداختن به ذکر و دعا

راز و نیاز با خدا؛ از ابعاد مهم عاشورا

ما وقتی عاشورا را، یک درس مطرح میکنیم، نمیشود این بُعد [راز و نیاز با خدا] را ندیده بگیریم. دعا از همه‌ی انسانها زیبا است؛ مخصوصاً از انسانی به عظمت امام حسین (علیه السلام)؛ آن هم در روزی به عظمت عاشورا.

دعا، علامت ضعف نیست؛ علامت قوت است. انسان با دعا کسب قدرت میکند؛ نیروی قلبی و روحی خودش را که پشتوانه‌ی نیروی جسمی است، افزایش میدهد. دعا برای انسان راه را روشن میکند؛ انسان را از سردرگمی و حیرت نجات میدهد. علاوه بر اینها، دعا محتوای ذهن دعا کننده را برای مستمع و مخاطب، واضح و آشکار میکند. وقتی شما دعای کسی را گوش میدید که با خدا حرف میزند، میتوانید از دعای او و خواهش او کشف کنید او چگونه انسانی است؛ حقیر است یا عظیم؟ کوتاه‌بین است یا بلندنظر و بلندهمت؟ مؤمن است یا مردد؟ دعا، چیز عجیبی است!

لذا در تاریخ صدر اسلام، همه جا دعا هست. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ بدر هم دعا کرد، در جنگ احد هم دعا کرد؛ یعنی دعا، پیروزی و شکست نمیشناسد. دعا یعنی ارتباط و اتکال انسان با خدا. آن وقتی هم که انسان در اوج قدرت و پیروزی است، باز هم محتاج دعا است؛ باید با خدا

حرف بزنند؛ باید از خدا بخواهد.

قرآن به پیغمبر ما دستور داد: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»؛ وقتی یاری خدا رسید و پیروزی نصیب شد. «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»؛ و دیدی که مردم دسته دسته و فوج فوج به اسلام وارد میشوند؛ تازه «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ»^۱ تازه اول انابه‌ی تو است، اول عرض نیاز تو به درگاه قادر متعال است. نمیشود این عنصر و رکن اساسی در عاشورا دیده نشود.

امام حسین (علیه السلام) از هنگامی که به این حرکت عظیم و تاریخ‌ساز دست زد، تا آن لحظه‌ی آخر که روی خاکهای گرم کربلا افتاده بود و لبان خشکش به هم میخورد، دعا میکرد. حسین بن علی (علیه السلام) در تمام مقاطع، دعا کرد. دعای حسین (علیه السلام) در ماجرای عاشورا، برای ما آموزنده است.

هنگامی که هنوز خطری به عیان او را تهدید نمیکرد، دست به دعا بلند کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ»^۲.

با خدا حرف میزند؛ اما خدا این پیام را به تاریخ رساند. امروز همه‌ی دنیایی که از اسلام نامی شنیده است، پیام این دعا را از دو لب گهربار حسین فاطمه شنیده و باور کرده است. خدایا! تو میدانی که این حرکت ما، این سفر ما برای قدرت‌طلبی نبود، برای کسب جاه و مقام نبود؛ برای تو بود! ظاهر این دعاست، حقیقتاً هم دعا است، نباید خیال کرد ائمه؛ وقتی دعا میکنند، ظاهرسازی میکنند، نه! همان وقتی که امام سجّاد یا امیرالمؤمنین در آن دعاهای سوزناک به خدا عرض میکنند: پروردگارا! مرا ببخش، من تقصیر کارم، من در قبال وظایف الهی خودم محتاج عفو توام؛ همان وقت هم امام جدی حرف میزند، شوخی و تعارف نمیکند. آن کسی که به قدر علی بن الحسین (علیه السلام) معرفت دارد، میفهمد عملی به قدر عمل علی بن الحسین (علیه السلام) هم در پیشگاه خدا کم است! مجاهدتی به وزن مجاهدت علی بن ابی طالب (علیه السلام) هم در وزنی اعمال آدمی یک وزن کامل نیست. اگر صد سال دیگر علی بن الحسین (علیه السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) گریه میکردند، عبادت میکردند، جهاد میکردند و به خلق خدا خدمت میکردند، باز هم مشتاق عبادت بودند؛ زیرا درگاه عبادت خدا آن قدر بلند و وسیع است که به سادگی هیچ انسانی نمیتواند خودش را مستغنی از عبادت و دعا بداند.

دعاهای امام حسین (علیه السلام) دعای جدی است، دعای حقیقی است، اما در عین حال چیزهای دیگری هم در این دعاها هست که برای ما مهم است.

۱. نصر، ۱ - ۳.

۲. تحف العقول، ص ۲۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، صص ۸۰-۸۱؛ با کمی اختلاف: المعیار والموازنه، ص ۲۷۷.

دعا کردن در قدرت و ضعف؛ درسی از امام حسین (ع)

اولین درس، خود دعا کردن است. ای شیعه‌ی حسین بن علی! در همه‌ی احوال باید به خدا متکی باشی و از خدا بخواهی. در اوج قدرت باید در خود احساس قدرت نکنی؛ منبع لایزال قدرت را خدا بدانی و از او بطلبی؛ به سوی او دست نیاز دراز کنی. دعا کردن را ما باید یاد بگیریم. هیچ حادثه‌ی، هیچ پیروزی، هیچ سختی، نباید ما را از دعا غافل کند. من دیروز که داشتم به دعا‌های امام حسین (ع) فکر میکردم، منقلب شدم؛ این چه روح با عظمتی است. آنچنان با خدا حرف میزنند و آنچنان دل آرام و مستقر، در بحبوحه‌ی آن همه مشکلات، راز و نیاز میکند که انسان را به اعجاب وادار میکند. ما باید خود دعا کردن را از امام حسین (ع) یاد بگیریم. در تمام این مراحل، دعا را فراموش نکرد.

پیام رسانی تاریخی امام حسین (ع) در قالب دعا

پیام دوم در دعای حسین بن علی (ع) این است که موقعیت خودش را به زبان دعا برای همیشه در ذهن تاریخ باقی میگذارد. شب عاشورا یکی از آن دعا‌های عمیق پرمغز حسین بن علی (ع) از دل و لب مبارکش صادر شد:

«أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ» بعد از حمد و ثنای الهی: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ»^۱

پیام امام حسین (ع) در این کلمات است. مبدا آیندگان در تاریخ، جنگ امام حسین (ع) را عوضی بفهمند، یا خیال کنند حسین بن علی (ع) دنبال قدرت بوده است، یا گمان کنند صف مقابل حسین بن علی (ع) هم که دم از خدا و قرآن میزد، واقعاً اهل خدا و قرآن بوده است؛ این گونه نیست. حسین بن علی (ع) میگوید خدایا! من تو را شکر میکنم و سپاس میگویم بر اینکه ما را به نبوت گرامی داشتی. نبوت در خاندان ما و وحی تو بر اهل بیت ما نازل شد. ما بودیم اولین کسانی که پیام آزادی انسان، برای استقرار عدل، برای به خاک مالیدن بینی ستمگران، برای نجات بشریت را گرفتیم؛ یعنی ای مردم تاریخ! امروز هم نبرد حسین (ع) با یزید در پی هدفهای نبوت است. امروز هم برای حسین مسئله‌ی احیای عدل و رخم آنف طواغیت و شیاطین و جبّاران و گسترده کردن توحید در عالم مطرح است. مسئله این نیست که حسین بن علی (ع) فرار میکرد، او را دستگیر کردند و خونش

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

را ریختند، یا برای قدرت مادی و ظاهری تلاش میکرد و کامیاب نشد و خونش ریخته شد؛ این درسی است برای تاریخ.

«وَعَلَّمَنَا الْقُرْآنَ»؛ به ما قرآن آموختی. «وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ»؛ ما را در دین خودت فقیه کردی؛ یعنی دین را به ما یاد دادی. یعنی آن کسانی که به ظاهر دین دل خوش کردند و نفهمیدند دین برای استقرار نظام الهی و عادلانه است و برای ارزش بخشیدن به انسان و برای دفع ظلم و برای کامل کردن نفوس بشری است. اینها اسلام را نفهمیدند و در راه این اهداف، جهاد نکردند و تلاش نکردند، ما فهمیدیم اسلام را.

■ «وَجَعَلَتْ لَنَا أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً»^۱

تو را شکر میگوییم خدایا! به ما گوشهایی دادی، چشمهایی دادی؛ یعنی شنوایی و بصیرت به ما دادی و دل دادی حق را بفهمیم و به دنبال حق حرکت کنیم. امام حسین (علیه السلام) در قالب یک دعا، به زبان دعا، موقعیت خودش را برای تاریخ روشن و مشخص میکند.

دعا؛ ظرف بیان درک سیدالشهدا از واقعه‌ی عاشورا

امام حسین (علیه السلام) در بعضی از دعاها، درک خود از واقعه را روشن و بیان میکند. معلوم است به نظر حسین بن علی (علیه السلام) قضیه‌ی عاشورا جنگ حق و باطل است؛ مسئله این است و جز این نیست. پس درس عاشورا برای همه‌ی مردم مسلمان دنیا و کسانی که امام حسین (علیه السلام) را قبول دارند، این است: جنگ حق با باطل، تا آنجایی که امام حسین (علیه السلام) رفت.

قوت قلب در سایه‌ی راز و نیاز با خدا

بعضی از دعاهای امام حسین (علیه السلام) هم مسئله‌ی عرض نیاز به پروردگار عالم است. انسان در همه‌ی حالات به گفتگوی با خدا احتیاج دارد و با سخن گفتن با خدا قوت قلب پیدا میکند. ضعفها از انسان دور میشود. حسین بن علی (علیه السلام) در آن شرایط دشوار به حرف زدن با خدا احتیاج داشت؛ با خدا حرف میزد، راز و نیاز میکرد و قوت قلب میگرفت. این در همه‌ی احوال وجود داشت. البته تسلا‌ی دیگران هم بود؛ یعنی دعای امام حسین (علیه السلام) فقط خود را را تسلاً نمیداد، بلکه اطرافیان او را هم تسلاً میداد. موقعیت دشواری بود؛ لازم بود به دیگران تسلاً داده بشود و این تسلاً دادن در زبان

۱. همان.

۲. همان.

دعا به وسیله‌ی امام حسین (علیه السلام) در کنار حرفهای دیگر و نکات دیگر و گفته‌های دیگر انجام میگیرد. صبح عاشورا امام حسین (علیه السلام) دعایی دارد؛ چند جمله از آن دعا را میخوانم. وقتی مقابل امام حسین (علیه السلام) دریایی از لشکر آراسته شد و حسین بن علی (علیه السلام) با تعدادی معدود، شاید آن وقت روز بیش از پنجاه یا شصت نفر هم نبودند، این دعا را امام حسین (علیه السلام) بر زبان جاری کرد:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزْلٌ بِي ثِقَّةٌ وَ عُدَّةٌ»^۱

یعنی خدایا! تو مایه‌ی اطمینان و آسایش دل و خاطر من هستی در همه‌ی احوال؛ یعنی وقتی من به تو متکی هستم، هجوم دشمن من را تکان نمیدهد. هموم و غمهای مرگ عزیزان و سختیهای گوناگون، وقتی که به تو دل بستم، در من اثری نمیگذارد؛ یعنی پروردگارا! من در سخت‌ترین حالات هم که دشمنان در اطراف من دوزخی از کینه‌ها و خباثتها و قساوتهای خودشان به وجود آوردند، بهشتی از یاد تو برای خودم درست میکنم، و امام حسین (علیه السلام) این بهشت را پیرامون خودش درست کرد. لذا هرچه عاشورا به ظهر نزدیک میشد یا به عصر- آنطوری که در بعضی از نوشته‌ها هست - امام حسین (علیه السلام) شادمانتر میشد.^۲

در این همه غم، مرگ عزیزان، تهدید سخت دشمن، آن دشمنی که آن‌طور با قساوت عمل میکرد و هیچ نمیفهمید، طبعاً اضطراب باید به انسان دست بدهد، اما امام حسین (علیه السلام) هرچه به عصر عاشورا نزدیکتر میشد، شادمانتر و صورتش برافروخته‌تر و روحش متعالی‌تر میشد؛ این به سبب همین اتکای به خداست.

روز عاشورا برخی یاران امام حسین (علیه السلام) با همدیگر صحبت میکردند و مزاح میکردند؛^۳ در آن هنگامه‌ی خطر، مزاح، نشانه‌ی این بود که اینها دلشان خوش است؛ یعنی هیچ غمی و ناراحتی ندارند؛ این به برکت همین اتکای به خدا است که حسین بن علی (علیه السلام) در این دعا و دعا‌های دیگر بیان میکند.

«كَمْ مِنْهُمْ يَضْعَفُ فِيهِ الْفَوَادُ وَ تَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَ يَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ يَشْمُتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلَتْهُ بِكَ وَ شَكَوَتْهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَجْتَهُ وَ كَشَفْتَهُ وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ»^۴

یعنی پروردگارا! من در همه‌ی عمرم سختیهایم را، ناراحتیهایم را، آنجایی که هیچ‌کس به من کمک نکرده، آنجایی که دشمنان به ناراحتی من شادمان میشدند، نزد تو آوردم و تو با قدرتت، با رحمت

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

۲. الطبقات الكبرى، خامسه ۱، ص ۴۷۳؛ شرح الأخبار، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

۳. اللهوف، صص ۵۷-۵۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱.

۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

با فضیلت آن سختیها را برطرف کردی. بنابراین، امروز هم من، هنگامی خصومت این دشمن تا دندان مسلح و وحشی، هیچ گونه احساس ناراحتی نمیکنم. این روح امام حسین علیه السلام و این شجاعت و قدرت معنوی حسین بن علی علیه السلام را تضمین میکند.

نشانه‌های تأثیر در راز و نیاز امام حسین علیه السلام

بعضی از جاها دعا‌های امام حسین علیه السلام حاکی از تأثیر او از یک حادثه است. این روح بزرگ و این عظمت بی‌نظیر در عاشورا مقابل بعضی از حوادث تکان میخورد؛ برای ما این حوادث هم واقعاً عبرت‌انگیز است. یعنی این گونه نبود که عظمت روحش موجب بشود از این ناراحتیها هیچ غمگین نشود. نه، غم او در برخی از حوادث خیلی هم سنگین بود که او را به انابه به درگاه پروردگار و سخن گفتن با خدا و درددل کردن با خدای متعال وادار میکرد، اما در مقابل این حوادث صبر میکرد و صبورانه حرکت میکرد.

یکی از این حوادث سختی که حسین بن علی علیه السلام را تکان داد و امام حسین علیه السلام بعد از آن دست به دعا برداشت، شهادت طفل شیرخوار بود که حسین بن علی علیه السلام را واقعاً تکان داد. بعد از آنکه این بچه در آغوش پدر به تیر حرمله ذبح شد و خون از گلویش ریخت، امام حسین علیه السلام دستش را زیر این خونها برد و با حال عجیبی این خونها را به طرف آسمان پرتاب میکرد و میپاشید^۱ و این دعا را خواند:

«رَبِّ إِنِّ تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَأَجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ وَانْتَقِمْ لَنَا^۲ وَاجْعَلْ مَا حَلَّ بِنَا فِي الْعَاجِلِ ذَخِيرَةً لَّنَا فِي الْآجِلِ»^۳

یعنی پروردگار! اکنون که سرنوشت ما این است که حادثه‌یی فجیع به وجود بیاید و تو مقدر نکردی در این حادثه که ما پیروز بشویم، ما اجرمان و پادشمان را از تو می‌خواهیم و این غم نزدیک را، این حادثه‌یی که در دنیا برای ما پیش آمد، ذخیره‌ای قرار بده تا در نعمات عقبا برای این حادثه‌ی تلخ و دردناک، از ثواب و لطف تو و فضل تو برخوردار بشویم.

این نشان میدهد امام حسین علیه السلام در این حادثه به شدت تحت تأثیر قرار گرفته که با خدای متعال این گونه حرف میزند.

از حوادثی که باعث شد امام حسین علیه السلام با خدا درددل کند و راز و نیاز کند، شهادت عبدالله بن الحسن

۱. مقتل الحسین، مرقم، ص ۲۸۵.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۵.

۳. مقتل الحسین، مرقم، ص ۲۸۶.

- پسر یازده ساله^۱ امام حسن (علیه السلام) - بود که این هم بسیار حادثه‌ای تلخی بود. آن وقتی که حسین بن علی (علیه السلام) از اسب روی زمین افتاد؛ یعنی در آن لحظات آخر، اسب بی صاحب امام حسین (علیه السلام) به خیمه‌ها برگشت و زن و بچه و اهل حرم فهمیدند حادثه‌ای برای حضرت ابی‌عبدالله پیش آمده، هر کدام عکس‌العملی نشان دادند.^۲ یازده ساله‌ای بود که در آغوش امام حسین (علیه السلام) بزرگ شده بود. حادثه‌ی کربلا ده سال پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) اتفاق افتاد؛^۳ یعنی این کودک از یک‌سالگی در دامن عمو تربیت پیدا کرده بود و مثل پدر با عمو انس گرفته بود. شاید به خاطر اینکه یتیم بوده، امام حسین (علیه السلام) از فرزندان خودش هم بیشتر به او محبت می‌کرده است. پیدا است یک چنین محبتی چگونه این کودک را سراسیمه کرد. وقتی فهمید عمویش در میدان روی زمین افتاده است، با شتاب آمد و رسید بالای سر ابی‌عبدالله (علیه السلام). آن‌طوری که نقل کردند و نوشتند، هنگامی که رسید، یکی از سربازان خبیث و قسی‌القلب ابن‌زیاد شمشیر را بلند کرده بود که بر بدن مجروح ابی‌عبدالله فرود بیاورد؛ او در همین حال رسید، دید عمویش روی زمین افتاده و یک ظالمی هم شمشیر بلند کرده تا فرود بیاورد؛ این کودک آن‌قدر ناراحت شد، آن‌قدر سراسیمه شد که این دستهای کوچک خود را بی‌اختیار جلوی شمشیر گرفت؛ اما این کار موجب نشد آن حیوان درنده شمشیر را فرود نیاورد! شمشیر را فرود آورد؛ دست این بچه قطع شد. فریادش بلند شد، بنا کرد استغاثه کردن.^۴ اینجا بود که امام حسین (علیه السلام) خیلی منقلب شد؛ کاری هم از او بر نمی‌آید؛ در مقابل چشم او این عزیز دلش را، این یتیم برادرش، این بچه‌ی یازده ساله را دارند میکشند. این‌بود که دست به دعا برداشت و از ته دل مردم را نفرین کرد. صدا زد:

«اللَّهُمَّ أَمْسِكْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ»^۵

خدایا! باران رحمت را بر این مردم حرام کن. آنها را نفرین کرد؛ این هم یکی از دفعاتی بود که امام حسین (علیه السلام) دعا کرد.

بینید چه حالات، ظرایف و دقایق روحی و سرانجام چه توجهی به خدای متعال داشته است. یعنی در این حال، عوض هرگونه اعمال خشم، غصه، حسرت و زانوی غم در بغل گرفتن، با خدا سخن

۱. همان، ص ۲۹۴.

۲. الفتوح، ج ۵، صص ۱۱۹-۱۲۰؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۲۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۶۰.

۳. تاریخ شهادت امام حسن (علیه السلام) اختلافی است و سالهای ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰ و ۵۱ هـ ذکر شده است: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۶۴؛ الکافی، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۶۲؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۵؛ العدد القویه، صص ۳۵۰-۳۵۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۶۱. تاریخ شهادت امام حسین (علیه السلام) سال ۶۱ هـ؛ الطبقات الکبری، خامسه ۱، ص ۴۷۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

۴. اللهوف، ص ۷۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۵۳-۵۴.

۵. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۴.

میگوید. این برای همه‌ی انسانهای مسلمان و پیروان حسین بن علی (علیه السلام) درس است.

ندای قلب امام (علیه السلام) در آخرین لحظات

در آخرین لحظات هم امام حسین (علیه السلام) لبهای خشک و تشنه‌اش به هم میخورد و مناجات میکرد و با خدا حرف میزد. آن طوری که باز در کتابهای مقتل نقل شده، وقتی آن حضرت روی زمین افتاده بود و لحظاتی بیش از زندگی آن حضرت باقی نمانده بود، چند نفر هجوم آوردند؛ هر کدام میخواستند زودتر سر مبارک ابی عبدالله (علیه السلام) را از بدن قطع کنند^۱ و جایزه‌ی این کار را از اربابانشان بگیرند. آنها شنیدند حسین بن علی (علیه السلام) در آن لحظات آخر با خدای متعال حرف میزند.

«اللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ عَظِيمِ الْجَبْرُوتِ شَدِيدِ الْمِحَالِ غَنِيًّا عَنِ الْخَلَائِقِ عَرِيضَ الْكِبَرِيَاءِ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ»^۲ پروردگارا! تو بزرگی، مقام کبریای تو بالا است، من بنده‌ی کوچک تو هستم، تو بر هر کاری که اراده کنی قادری. مشغول مناجات با خدای متعال است؛ چه حال معنوی و چه لحظه‌ی باشکوهی است آن لحظه‌ای که انسان با خدای متعال در چنین وضعی حرف میزند. ما نظایر این حال را که از حسین بن علی (علیه السلام) درس گرفته‌اند، از شهدای عزیز خودمان هم گاهی شنیدیم. آنها هم در آن لحظات آخر، دعا میکردند، مناجات میکردند و با حال دعا و مناجات از دنیا رفتند. این درس امام حسین (علیه السلام) است. امام وقتی این کلمات به پایان رسید، چند جمله‌ی دیگر دعا کرد؛ دعای معروفی که شنیدید:

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ»^۳

خدایا! بر قضای تو، بر تقدیر تو، من صبر میکنم و تحمل میکنم و در راه دین تو مقاومت میکنم. این ندای قلب امام حسین (علیه السلام) است که در آن لحظات آخر بر زبانش جاری میشود و این درسی است برای ما. این، وضعیت دعا در زندگی حسین بن علی (علیه السلام) است.^۴

شب عاشورا؛ هنگامه‌ی ذکر و دعا

شبهای نزدیک به عملیات در جبهه‌های نبرد، منظره‌ی عجیبی است؛ منظره‌ی شوق‌انگیزی است.

۱. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۳؛ اللهوف، ص ۷۳-۷۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۵۴-۵۶.

۲. تذكرة الخواص، ص ۲۲۸.

۳. إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۳۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۴۸.

۴. مقتل الحسين، مقرر، ص ۲۹۷.

۵. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۴/۷/۵.

این جوانهای ما و این برادران مخلص مؤمن با دل‌های پاک صاف نورانی، وقتی احساس میکنند به میعاد خودشان با خدا نزدیک شدند و امکان شهادت و رفتن به جوار الهی برایشان فراهم است، در این شبها قبل از عملیات، حال عجیبی دارند. دعا، نماز شب، ذکر، توجه؛ حال بسیار گران‌بها و فاخری در اینها مشاهده میشود. بعضی از وصیت‌نامه‌ها را هم که انسان میخواند، همین را مشاهده میکند؛ برای اینکه توجه به خدا در آن حالات، ساعات آخر و روزهای آخر وجود دارد. انسان در این لحظات، احساس میکند فرصت تمام میشود؛ یک حالت اقبالی دارد؛ به علاوه که شوق لقای پروردگار دارند.

همین حالت با ابعاد بالاتر و به شکل مضاعفی، شب عاشورا در خیام اصحاب اباعبدالله علیه السلام وجود داشت. از کسانی که وقایع را یادداشت میکردند و مینوشتند، نقل شده: یک شب از نزدیکی خیمه‌های حسین بن علی علیه السلام عبور میکردم، دیدم از تمام این خیمه‌ها صدای زمزمه‌ی قرآن و دعا و نماز و توجه به گوش میرسد و همه یکپارچه مشغول ذکر و دعا هستند.^۱ حقیقتاً برای آن روز سخت، آنچنان حال و صفایی هم لازم بوده است.^۲

یارانی اهل عبادت و ذکر

اینکه امام فرمودند: در جبهه‌های جنگ ما و سنگرهای ما مثل مسجد، عبادت میشود و ذکر گفته میشود و آهنگ قرآن در آن به گوش میرسد،^۳ یکی از خصوصیات ممتاز ماست؛ باید این را حفظ بکنیم. این را صدر اسلام و میان نیروهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام سراغ داریم، جای دیگر سراغ نداریم.^۴

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۹؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

۲. در نهاد ریاست جمهوری در روز ۲۹ رمضان، ۱۳۶۶/۳/۷.

۳. صحیفه‌ی امام، ج ۱۸، صص ۴۳۹-۴۴۰.

۴. در یادگان امام حسین علیه السلام سپاه و در اجتماع اعزامیان به جبهه از مناطق ۱ و ۱۰ بسیج، ۱۳۶۳/۳/۳۰.

رجاء

امید به نصرت خداوند در برابر دشمنان

روز عاشورا برخی یاران امام حسین علیه السلام با همدیگر صحبت میکردند و مزاح میکردند؛^۱ در آن هنگامه‌ی خطر، مزاح، نشانه‌ی این بود که اینها دلشان خوش است، یعنی هیچ غمی و ناراحتی ندارند؛ این به برکت همین اتکای به خدا است که حسین بن علی علیه السلام در این دعا و دعا‌های دیگر بیان میکند. «كَمْ مِنْهُمْ يَضْعَفُ فِيهِ الْقَوَادُ وَ تَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَ يَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ يَشْمُتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلَتْهُ بِكَ وَ شَكَّوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ وَ كَشَفْتَهُ وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ»^۲

یعنی پروردگارا! من در همه‌ی عمرم سختی‌هایم را، ناراحتی‌هایم را، آنجایی که هیچ‌کس به من کمک نکرده، آنجایی که دشمنان به ناراحتی من شادمان میشدند، نزد تو آوردم و تو با قدرتت، با رحمت با فضلت آن سختی‌ها را برطرف کردی. بنابراین، امروز هم من، هنگامه‌ی خصومت این دشمنان تا دندان مسلح و وحشی، هیچ‌گونه احساس ناراحتی نمیکنم. این روح امام حسین علیه السلام و این شجاعت و

۱. اللهوف، صص ۵۷-۵۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱.
 ۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

قدرت معنوی حسین بن علی (علیه السلام) را تضمین میکند.^۱

عاشورا؛ مایه‌ی امید شیعیان در طول تاریخ

محرم در طول تاریخ خونین تشیع، همیشه دارای پیام بود. در دوران اختناق سیاه اموی و عباسی، آن روزگاری که ارزشهای والای اسلامی لگدمالِ اشرافیت عفن اموی و عباسی و دربارهای سلطنت میشد، روزگاری که شیعیان پاک‌باز و عاشقان دستگاه امامت و ولایت، پایمال شدن حقوق حقّی الهیه را زیر چکمه‌های قلدران دربار عباسی و اموی مشاهده میکردند و در همه‌ی دورانهای اختناق تاریخ، محرم و عاشورا دریچه‌ای بود که نور و صفا و گرما و امید را به دل شیعیان برمیکرداند و این یکی از شگفتیهای آیین و مذهب ماست.

حادثه‌یکشسته شدن، معمولاً یک حادثه‌ی تلخ است. کشته شدن سرداران و رهبران، معمولاً مایه‌ی نومیدی است؛ میان ملت‌های دنیا چنین است. اما بنایم تفکر انقلابی شورشگر شیعی را و مکتب آموزش فداکاری و جهاد و شهادت را که از چنین حادثه‌یی که برای همه تلخ است، یک غوغای شور و شغف در دل شیعیان به وجود آورد و از نقطه‌یی و واقعیه‌یی که برای همه موجب نومیدی است، سرچشمه‌ی جوشان امید را به دل پیروان خود سرازیر کرد. حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش در دوران اختناق سیاه و تحمل ناپذیر و در مقابل قدرت جباری، جان خود را فدا کردند. چشم‌های ظاهربین، حسین (علیه السلام) و دستگاه حسینی را پایان یافته تلقی کرد، اما او مانند بذری که زیر خاک میرود تا دوباره بالنده و پرثمر سر از خاک بیرون بیاورد، مانند نهالی و شکوفه‌ی شادابی از زیر خاک بیرون آمد و در طول تاریخ تشیع به همه‌ی انسانهای مسلمان، که به همه‌ی آزادگان عالم امید داد، شور داد، درس داد، خستگی ناپذیری داد، جهاد و شهادت و سرانجام پیروزی داد.

امید بی پایان به خداوند؛ منطق امام حسین (علیه السلام)

اگر ما میگوییم حسین بن علی (علیه السلام) پیروز است، یک دلیل و یک وجه این حرف این است که هر کسی در طول تاریخ، منطق حسینی را محور کار خویش قرار داد، بی تردید پیروز شد. منطق حسینی؛ یعنی نترسیدن از مرگ. منطق حسینی؛ یعنی ترجیح دادن حق بر باطل به هر قیمت. منطق حسینی؛ یعنی کم نشمردن یاران حق و زیاد نشمردن یاران باطل در هر حجم و عدد. منطق حسینی؛ یعنی امید بی پایان حتی در لحظه‌ای که علی‌الظاهر آرزوها غروب میکند.^۲

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۴/۷/۵.

۲. در جمع رزمندگان لشکر امام رضا (علیه السلام)، ۱۳۶۷/۵/۲۳.

توکل

در خشش اعتماد به خدا در وجود مبارک امام (علیه السلام)

صفت برجسته‌ی دیگر^۱ «اعتماد به خدا» است. ظواهر حکم میکرد که این شعله در صحرای کربلا خاموش خواهد شد. چطور این را «فرزدق» شاعر میدید،^۲ اما امام حسین (علیه السلام) نمیدید؟! نصیحت‌کنندگانی که از کوفه می‌آمدند، میدیدند،^۳ اما حسین بن علی (علیه السلام) که عین الله بود، نمیدید و نمی‌فهمید؟! ظواهر همین بود؛ ولی اعتماد به خدا حکم میکرد که علی‌رغم این ظواهر، یقین کند که حرف حق و سخن درست او غالب خواهد شد. اصل قضیه هم این است که نیت و هدف انسان تحقق پیدا کند.^۴

تأثیر اتکای به خدا در روحیه‌ی یاران اباعبدالله (علیه السلام)

روز عاشورا برخی یاران امام حسین (علیه السلام) با همدیگر صحبت میکردند و مزاح میکردند؛^۵ در آن

۱. در ضمن این سخنرانی رهبری، به سه ویژگی برجسته‌ی امام حسین (علیه السلام) اشاره شده است، که عبارتند از: اخلاص، توکل، شناخت موقع. رک: ص ۱۶۷.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۷۱؛ إعلام الوری، ج ۱، صص ۴۴۵-۴۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

۳. الأخبار الطوال، ص ۲۴۷؛ مثير الأحزان، ص ۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۴.

۴. در دیدار گروه کثیری از پاسداران و بسیجیان به مناسبت میلاد امام حسین (علیه السلام) و روز پاسدار، ۱۳۷۷/۹/۲.

۵. اللهوف، صص ۵۷-۵۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱.

هنگامه‌ی خطر، مزاح، نشانه‌ی این بود که اینها دلشان خوش است؛ یعنی هیچ غمی و ناراحتی ندارند؛ این به برکت همین اتکای به خدا است.^۱

عدم اضطراب امام حسین (علیه السلام) در شرایط غربت

آن روز هم که در کربلا همراه یک جمع کمتر از صد نفر،^۲ توسط سی هزار^۳ جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زن‌ها و حرمش را تهدید به اسارت کردند؛ ذره‌ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده‌ی خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد.^۴

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۴/۷/۵.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

۳. الأمالی، صدوق، ص ۵۴۷؛ عمدة الطالب، ص ۱۹۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

۴. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶.

اخلاص

اخلاص؛ یکی از صفات برجسته‌ی اباعبدالله علیه السلام

برجستگی وجود اباعبدالله علیه السلام دارای ابعادی است که هر کدام از این ابعاد هم بحث و توضیح و تبیین فراوانی به دنبال دارد؛ ولی اگر دو، سه صفت برجسته را در میان همه‌ی این برجستگی‌ها اسم بیاوریم، یکی از آنها «اخلاص» است؛ یعنی رعایت کردن وظیفه‌ی خدایی و دخالت ندادن منافع شخصی و گروهی و انگیزه‌های مادی در کار.

تجلی اخلاص در حادثه‌ی کربلا

یک خصوصیت^۱ این است که حرکت حسین بن علی علیه السلام حرکتی خالصاً، مخلصاً و بدون هیچ شائبه، برای خدا و دین و اصلاح جامعه‌ی مسلمین بود. این خصوصیت اول که خیلی مهم است. اینکه حسین بن علی علیه السلام فرمود: «أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا»^۲ خودنمایی نیست؛ خود نشان دادن نیست؛ برای خود، چیزی طلبیدن نیست؛ نمایش نیست. ذره‌ای ستم و ذره‌ای فساد،

۱. در این سخنرانی، رهبری دو ویژگی مهم حادثه‌ی منحصر به فرد کربلا را بیان نموده‌اند. این دو ویژگی عبارتند از: اخلاص مطلق و غربت بی نظیر.

۲. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

در این حرکت نیست.

«وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي»^۱

این نکته‌ی بسیار مهمی است. إِنَّمَا: فقط؛ یعنی هیچ قصد و غرض دیگری، آن نیت پاک و آن ذهن خورشیدگون را مکدر نمیکند. قرآن کریم وقتی که در صدر اسلام با مسلمانان سخن میگوید، میفرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ»^۲

و اینجا امام حسین (علیه السلام) میگوید:

«أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا».

دو خط است؛ دو جریان است. در آنجا قرآن میگوید: «مثل آنها نباشید که از روی غرور و خودخواهی و نفس‌پرستی حرکت کردند»؛ یعنی چیزی که در آن نوع حرکت نیست، اخلاص است؛ یعنی از حرکتِ خط فاسد، فقط «خود» و فقط «من»، مطرح است. «وَرِئَاءَ النَّاسِ»؛ خودش را آرایش کرده، بر اسب قیمتی سوار شده، جواهرات به خودش آویزان کرده، رجزهایی خوانده است و خارج میشود. به کجا؟ به میدان جنگ. اتفاقاً میدان جنگ هم میدانی است که همین آدم و دهها مثل او در آن به خاک هلاک خواهند غلتید. خارج شدن چنین آدمی، این‌گونه است. فقط در او نفس وجود دارد. این یک طرف.

بهترین نمونه در نقطه‌ی مقابلش هم حسین بن علی (علیه السلام) است که در او، خودخواهی و خود و من، و منافع شخصی و قومی و گروهی وجود ندارد. این اولین خصوصیت نهضت حسین بن علی (علیه السلام) است. در آن کاری که انجام میدهیم، هرچه مایه‌ی اخلاص در من و شما بیشتر باشد، آن کار ارزش بیشتری پیدا میکند. هرچه از قطب اخلاص دور شویم، به سمت قطب خودپرستی و خودخواهی و برای خود کار کردن و به فکر خود بودن و منافع شخصی و قومی و نظایر آن نزدیک شده‌ایم، که یک طیف دیگر است. بین آن اخلاص مطلق و خودخواهی مطلق، یک میدان وسیع است.

هرچه از آنجا به این طرف نزدیکتر شویم، ارزش کار ما کمتر میشود؛ برکتش کمتر میشود؛ ماندگاری‌اش هم کمتر میشود. این خاصیتِ این قضیه است. هرچه ناخالصی در این جنس باشد، زودتر فاسد میشود. اگر ناب باشد، هرگز فاسد نمیشود. حالا اگر بخواهیم به محسوسات مثال

۱. همان.

۲. «و مانند کسانی نباشید که از روی هوی پرستی و غرور و خودنمایی در برابر مردم، از سرزمین خود به (سوی میدان بدر) بیرون آمدند.» انفال، ۴۷.

بز نیم، این آلیاژ اگر صد در صد طلا باشد، فاسد شدنی نیست؛ زنگ خوردنی نیست، اما به هر اندازه که مس و آهن و بقیه‌ی مواد کم‌قیمت داخل این آلیاژ باشد، فساد آن و از بین رفتنش بیشتر است. این یک قاعده‌ی کلی است. این در محسوسات است.

اما در معنویات، این موازنه‌ها بسیار دقیق‌تر است. ما به حسب دید مادی و معمولی، نمی‌فهمیم، اما اهل معنا و بصیرت می‌فهمند. نقّاد این قضیه، صرّاف و زرگر این ماجرا، خدای متعال است. «فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ»^۱. اگر یک سرسوزن ناخالصی در کار ما باشد، به همان اندازه آن کار کم ارزش می‌شود و خدا، از ماندگاری آن میکاهد.

خدای متعال، ناقد بصیری است. کار امام حسین (علیه السلام) از کارهایی است که یک سرسوزن ناخالصی در آن نیست. لذا شما می‌بینید این جنس ناب، تا کنون مانده است و تا ابد هم خواهد ماند.^۲

۱. الإختصاص، ص ۳۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۳۲.

۲. در جمع هزاران تن از اعضای سپاه پاسداران و یگان ویژه‌ی نیروی انتظامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۲/۱۰/۲۶.

سه ویژگی برجسته و تعیین کننده‌ی اباعبدالله

در خلال ده‌ها و صدها خصوصیتی که اَمت اسلام به برکت اسلام و قرآن و اهل بیت از آن برخوردار است، یکی هم این است که مردم ما الگوهای بزرگ و درخشانی در جلو چشم خود دارند. برای ملت‌ها، الگو خیلی مهم است. شما ببینید؛ ملت‌های مختلف، اگر در شخصیتی رشحه‌ای از عظمت وجود داشته است، او را مطلق می‌کنند، بزرگ می‌کنند، نام او را جاودانه می‌کنند؛ برای اینکه حرکت عمومی نسل‌هایشان را به آن سمتی که می‌خواهند، جهت بدهند. گاهی شخصیت واقعی هم ندارند؛ اما در داستان‌ها و شعرها و افسانه‌های گوناگون ملی و اساطیر، آنها را مطرح می‌کنند. اینها همه از این سرچشمه گرفته است که ملت‌ها از میان خود، به دیدن نمونه‌های بزرگ احتیاج دارند. این در اسلام به صورت فراوان و بی‌نظیری هست، که از جمله بزرگترین آنها حضرت اباعبدالله، پیشوای مسلمین و فرزند پیامبر و شهید بزرگ تاریخ بشر است.

برجستگی وجود اباعبدالله دارای ابعاد است که هر کدام از این ابعاد هم بحث و توضیح و تبیین فراوانی به دنبال دارد؛ ولی اگر دو، سه صفت برجسته را در میان همه‌ی این برجستگی‌ها اسم بیاوریم، یکی از آنها «اخلاص» است؛ یعنی رعایت کردن وظیفه‌ی خدایی و دخالت ندادن منافع شخصی و گروهی و انگیزه‌های مادی در کار.

صفت برجسته‌ی دیگر، «اعتماد به خدا» است. ظواهر حکم میکرد که این شعله در صحرای

کربلا خاموش خواهد شد. چطور این را «فرزدق» شاعر میدید،^۱ اما امام حسین (ع) نمیدید؟! نصیحت‌کنندگانی که از کوفه می‌آمدند، میدیدند،^۲ اما حسین بن علی (ع) که عین‌الله بود، نمیدید و نمیفهمید؟! ظواهر همین بود؛ ولی اعتماد به خدا حکم میکرد که علی‌رغم این ظواهر، یقین کند که حرف حق و سخن درست او غالب خواهد شد. اصل قضیه هم این است که نیت و هدف انسان تحقق پیدا کند. اگر هدف تحقق پیدا کرد، برای انسان باخلاص، شخص خود او که مهم نیست. خصوصیت سوم، شناختن «موقع» است. امام حسین (ع) در فهم «موقع» اشتباه نکرد. در قبل از حادثه‌ی کربلا، ده سال امامت و مسؤولیت با او بود.^۳ آن حضرت در مدینه مشغول کارهای دیگری بود و کار کربلایی نمیکرد، اما به مجرد اینکه فرصت به او اجازه داد که آن کار مهم را انجام دهد، فرصت را شناخت و آن را چسبید؛ موقع را شناخت و آن را از دست نداد. این سه خصوصیت، تعیین‌کننده است. در تمام ادوار نیز همین طور است؛ در انقلاب نیز همین گونه بود.^۴

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۷۱؛ إعلام الوری، ج ۱، صص ۴۴۵-۴۴۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.

۲. الأخبار الطوال، ص ۲۴۷؛ متیر الأحزان، ص ۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۴.

۳. روضة الواعظین، ص ۱۹۵؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۲۵۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

۴. در دیدار گروه کثیری از پاسداران و بسیجیان به مناسبت میلاد امام حسین (ع) و روز پاسدار، ۱۳۷۷/۹/۲.

انقطاع الی الله

انقطاع الی الله؛ مقدمه‌ی جهاد واقعی و شهادت

در این مناجات شعبانیه‌ی عالیة المضامین میفرماید:

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»^۱

این کمال انقطاع به سوی خدا و از همه چیز گسستن و همه‌ی قیود و دنباله‌ها را در جهت حرکت به سمت محبوب واقعی بریدن و به آن سمت پرواز کردن، چگونه برای انسان حاصل میشود؟ شهادت که قله‌ی فداکاری یک انسان است، بدون حرکت به سمت انقطاع و بدون تلاش و مجاهدت برای ایجاد «انقطاع الی الله»، برای انسان به وجود نمی‌آید.

وجود مقدس سیدالشهدا (علیه السلام) اگرچه بیشتر با بُعد جهاد و شهادت معروف شده، لیکن آن بزرگوار در حقیقت مظهر انسان کامل و عبد خالص و مخلص و مخلص برای خداست. اساساً جهاد واقعی و شهادت در راه خدا، جز با مقدمه‌ای از همین اخلاصها و توجه‌ها و جز با حرکت به سمت «انقطاع الی الله» حاصل نمیشود.^۲

۱. إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۲۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۹.

۲. در دیدار جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین (علیه السلام) روز پاسدار، ۱۳۶۸/۱۲/۱۰.

بهره‌مندی از علم و معرفت

حضرت زینب و حضرت سکینه علیهما السلام مشعل علم و معرفت

زینب علیها السلام الگوست. زینب علیها السلام زنی نبود که از علم و معرفت بی‌بهره باشد؛ بالاترین علمها و برترین و صافی‌ترین معرفتها در دست او بود. همان حضرت سکینه علیها السلام که شما اسمش را در کربلا شنیده‌اید و دختر امام و برادرزاده و شاگرد زینب علیها السلام است - کسانی که اهل تحقیق و کتاب‌اند، نگاه کنند - او یکی از مشعلهای معرفت عربی در همه‌ی تاریخ اسلام تا امروز است.^۱ کسانی که حتی زینب و پدر زینب و پدر سکینه را قبول نداشتند و ندارند، اعتراف میکنند که سکینه علیها السلام یک مشعل معرفت و دانش است. رفتن این راه، به معنای دور شدن از دانش و معرفت و بینش جهانی و روشنفکری و معلومات و آداب نیست؛ اینها ورای آنهاست.^۲

۱. المنتظم، ج ۷، ص ۱۷۵؛ الأعلام، ج ۳، ص ۱۰۶.

۲. در دیدار جمع کثیری از پرستاران، به مناسبت میلاد حضرت زینب کبری علیها السلام و روز پرستار، ۱۳۷۰/۸/۲۲.

وفا

وفاداری ابوالفضل العباس علیه السلام

در زیارات^۱ و کلماتی^۲ که از ائمه علیهم السلام راجع به ابوالفضل العباس علیه السلام رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است: یکی بصیرت، یکی وفا.

وفاداری حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام هم از همه جا بیشتر در همین قضیه‌ی وارد شدن در شریعه‌ی فرات و ننوشیدن آب است. البته نقل معروفی در همه‌ی دهانها است که امام حسین علیه السلام حضرت ابوالفضل علیه السلام را برای آوردن آب فرستاد.^۳

اما آنچه که من در نقلهای معتبر، مثل «ارشاد» مفید و «لهوف» ابن طاووس دیدم، اندکی با این نقل تفاوت دارد، که شاید اهمّیت حادثه را هم بیشتر میکند. در این کتابهای معتبر این‌طور نقل شده است که در آن لحظات و ساعت آخر، آن‌قدر بر این بچه‌ها و کودکان، بر این دختران صغیر و بر اهل حرم تشنگی فشار آورد که خود امام حسین علیه السلام و ابوالفضل علیه السلام با هم به طلب آب رفتند.^۴

۱. کامل‌الزیارات، صص ۴۴۰-۴۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۲۱۷-۲۱۹.

۲. سرالسلسلة العلویة، ص ۸۹؛ عمدة الطالب، ص ۳۵۶.

۳. المنتخب، للطریحی، ج ۲، صص ۳۰۵-۳۰۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۴. اللهوف، ص ۶۹-۷۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

ابا الفضل علیه السلام تنها نرفت؛ خود امام حسین علیه السلام هم با ابا الفضل حرکت کرد و به طرف همان شریعه‌ی فرات - شعبه‌ای از نهر فرات که در منطقه بود - رفتند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. این دو برادر شجاع و قوی‌پنجه، پشت به پشت هم در میدان جنگ جنگیدند. یکی امام حسین علیه السلام در سن نزدیک به شصت سالگی^۱ است، اما از لحاظ قدرت و شجاعت، جزء نام‌آوران بی‌نظیر است. دیگری هم برادر جوان سی و چند ساله‌اش^۲ ابا الفضل العباس علیه السلام است؛ با آن خصوصیتی که همه او را شناخته‌اند. این دو برادر، دوش به دوش هم، گاهی پشت به پشت هم، در وسط دریای دشمن، صف لشکر را میشکافند؛ برای اینکه خودشان را به آب فرات برسانند، بلکه بتوانند آبی بیاورند.

در اثنای این جنگ سخت است که ناگهان امام حسین علیه السلام احساس میکند دشمن بین او و برادرش عباس فاصله انداخته است. در همین حیص و بیص است که ابا الفضل علیه السلام به آب نزدیکتر شده و خودش را به لب آب میرساند. آن‌طور که نقل میکنند، او مشک آب را پر میکند که برای خیمه‌ها برود. در اینجا هر انسانی به خود حق میدهد که یک مشت آب هم به لبهای تشنه‌ی خودش برساند، اما او در اینجا وفاداری خویش را نشان داد. ابا الفضل العباس علیه السلام وقتی که آب را برداشت، تا چشمش به آب افتاد، «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ»؛ به یاد لبهای تشنه‌ی امام حسین علیه السلام شاید به یاد فریادهای العطش دختران و کودکان، شاید به یاد گریه‌ی عطشناک علی اصغر علیه السلام افتاد و دلش نیامد که آب را بنوشد. آب را روی آب ریخت و بیرون آمد.^۳

۱. تاریخ الأئمة، ص ۸؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹۰.

۲. إعلام الوری، ج ۱، ص ۳۹۵؛ سرالسلسلة العلویة، ص ۸۹.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶.

پرهیز از دنیاگرایی

نفی دنیاطلبی در قیام امام حسین (علیه السلام)

یک جمله وصیتی است هنگام بیرون آمدن از مدینه و رفتن به سوی مکه، خطاب به برادرش محمد بن حنفیه نوشته است:

«أَنْتَ لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٌ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱

یعنی ای مردم عالم، ای برادرم محمد، ای مردم شهر مدینه، ای کسانی که در اقطار عالم اسلامی تحت سایه‌ی ننگین حکومت یزید زندگی میکنند و ای نسلهای آینده‌ی تاریخ انسانیت! بدانید هدف قیام من چه بوده است.

حسین (علیه السلام) میخواهد اجازه ندهد بلندگوهای تبلیغاتی ننگین یزید بن معاویه هدف او را دگرگونه جلوه بدهند. حسین (علیه السلام) میخواهد حقیقت را به گوش همه برساند و به همه بفهماند:

«أَنْتَ لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا»

خلاصه‌ی معنا این است که من به انگیزه‌های مادی، بیرون نیامدم؛ من نیامدم تا مانند یزید مقامی

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

بگیرم؛ من قیام نکردم تا مانند این دنیاطلبان پست، بهره‌ی مادی بخواهم و خود را برخوردار کنم؛ من به کربلا نمیروم برای اینکه به فکر دنیای مادی خویش باشم. حرکت من، بیرون آمدن من برای مقصود دیگری است. آن مقصود چیست؟ قیام من، بیرون آمدن من از مدینه و سپس عزیمت من به مکه، برای این است که این فساد را که حکومت یزیدی و اموی به وجود آورده است، نابود کنم. من خود را آماده‌ی شهادت و فداکاری کرده‌ام تا با خون و فداکاری خود، بر روی همه‌ی تدابیر یزیدی خط بطلان بکشم. من برای این می‌آیم تا پایه‌ی فاسد این رژیم و این حکومت را متزلزل کنم.^۱

خطر اضمحلال داخلی اسلام در اثر دنیا پرستی

دو خطر عمده، اسلام را تهدید میکند که یکی خطر دشمنان خارجی و دیگری خطر اضمحلال داخلی است.

ماجرای امام حسین علیه السلام تلفیق این دو بخش است؛ یعنی آنجایی که هم جهاد با دشمن و هم جهاد با نفس، در اعلی مرتبه‌ی آن تجلی پیدا کرد، ماجرای عاشورا بود.

ماجرای عاشورا عبارت است از یک حرکت عظیم مجاهدت‌آمیز در هر دو جبهه؛ هم در جبهه‌ی مبارزه با دشمن خارجی و برونی که همان دستگاه خلافت فاسد و دنیاطلبان چسبیده به این دستگاه قدرت بودند و قدرتی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نجات انسانها استخدام کرده بود، آنها برای حرکت در عکس مسیر اسلام و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله میخواستند، و هم در جبهه‌ی درونی، که آن روز جامعه به طور عموم به سمت همان فساد درونی حرکت کرده بود. نکته‌ی دوم، به نظر من مهمتر است. برهه‌ای از زمان گذشته بود، دوران سختیهای اولیه‌ی کار طی شده بود، فتوحاتی انجام شده بود، غنایمی به دست آمده بود، دایره‌ی کشور وسیع‌تر شده بود، دشمنان خارجی، اینجا و آنجا سرکوب شده بودند، غنایم فراوانی در داخل کشور به جریان افتاده بود، عده‌ی پولدار شده بودند و عده‌یی در طبقه‌ی اشراف قرار گرفته بودند؛ یعنی بعد از آنکه اسلام، اشرافیت را قلع و قمع کرده بود، یک طبقه‌ی اشراف جدید در دنیای اسلام به وجود آمد. عناصری با نام اسلام، با ستمها و عناوین اسلامی - پسر فلان صحابی، پسر فلان یار پیغمبر، پسر فلان خویشاوند پیغمبر - در کارهای ناشایست و نامناسب وارد شدند که بعضی از اینها، اسمهایشان در تاریخ ثبت است. کسانی پیدا شدند که

۱. بیانات در ۱۳۵۷/۸/۲۹.

برای مهریه‌ی دخترانشان، به جای آن مهرالسّنه‌ی چهارصد و هشتاد درهمی که پیغمبر اکرم (ﷺ) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) صدر اسلام مطرح میکردند،^۱ یک میلیون درهم قرار دادند! چه کسانی؟ پسران صحابیهای بزرگ؛ مثلاً مصعب بن زبیر^۲ و از این قبیل.^۳

دنیازدگی؛ مانع مبارزه با دستگاه ظلم و فساد

وقتی میگوییم فاسد شدن دستگاه از درون یعنی این؛ یعنی افرادی در جامعه پیدا شوند که به تدریج بیماری اخلاقی مسری خود - دنیازدگی و شهوت‌زدگی - را که متأسفانه مهلک هم هست، همین‌طور به جامعه منتقل کنند. در چنین وضعیتی، مگر کسی دل و جرأت یا حوصله پیدا میکرد که به سراغ مخالفت با دستگاه یزید بن معاویه برود؟! مگر چنین چیزی اتفاق می‌افتاد؟ چه کسی به فکر این بود که با دستگاه ظلم و فساد آن‌روز یزیدی مبارزه کند؟ در چنین زمینه‌ای، قیام عظیم حسینی به وجود آمد که هم با دشمن مبارزه کرد و هم با روحیه‌ی راحت‌طلبی فسادپذیر رو به تباهی میان مسلمانان عادی و معمولی. این مهم است. یعنی حسین بن علی (علیه السلام) کاری کرد که وجدان مردم بیدار شد.^۴

غفلت از راه امام حسین (علیه السلام) نتیجه‌ی دنیاطلبی

هدف امام حسین (علیه السلام) یعنی همان هدفی که در کلمات خود آن بزرگوار هست که: «وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»^۵ بیان شود. این یک سرفصل است. عباراتی از قبیل «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ... فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ»^۶ و «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»^۷ هر کدام یک درس و سرفصل‌اند. بحث لقاءالله و ملاقات با

۱. در کتب روایی میزان مهرالسّنه بین ۴۰۰ درهم تا ۵۰۰ درهم نقل شده است. ۴۰۰ درهم: المصنف، عبدالرزاق الصنعانی، ج ۶، صص ۱۷۷؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۳۶۷-۳۶۸. ۴۲۰ درهم: أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۴۵. ۴۸۰ درهم: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲۸؛ المستدرک، ج ۲، ص ۱۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۰ و ۱۲. ۵۰۰ درهم: مسند احمد، ج ۶، صص ۹۳-۹۴؛ الکافی، ج ۵، صص ۳۷۵-۳۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۷۰.
۲. المعارف، ص ۲۳۳؛ المبسوط، ج ۴، ص ۲۷۲.
۳. المصنف، ابن ابی شیبۃ الکوفی، ج ۳، ص ۳۲۰؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۴۳؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۳۳.
۴. در دیدار اعضای سپاه پاسداران و نیروی انتظامی، به مناسبت سوم شعبان، ۱۳۷۱/۱۱/۶.
۵. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
۶. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.
۷. اللهوف، ص ۳۸؛ نیز رک: نزّه الناظر و تنبیه الخاطر، ص ۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

خداست. هدف آفرینش بشر و هدف «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا»^۱ - همه‌ی این تلاشها و زحمته‌ها - همین است که «فَمُلَاقِيهِ»^۲؛ ملاقات کند. اگر کسی موطن در لقاءالله است و بر لقاءالله توطین نفس کرده است، «فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»، باید با حسین (علیه السلام) راه بیفتد. نمیشود توی خانه نشست؛ نمیشود به دنیا و تمتعات دنیا چسبید و از راه حسین (علیه السلام) غافل شد. باید راه بیفتیم. این راه افتادن، از درون و از نفس ما، با تهذیب نفس شروع میشود و به سطح جامعه و جهان میکشد.^۳

۱. «ای انسان! تو با تلاش و رنج به‌سوی پروردگارت میروی.» إنشقاق، ۶.

۲. «و او را ملاقات خواهی کرد!» همان.

۳. در دیدار روحانیون و وعاظ، در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۷۴/۳/۳.

پرهیز از قدرت‌طلبی

نفی قدرت‌طلبی در قیام امام حسین (علیه السلام)

بنابر آنچه که از آن بزرگوار نقل کرده‌اند، آن حضرت فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا اتِّمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ»^۱

پروردگارا! این حرکتی که ما کردیم، این قیامی که ما کردیم، این تصمیمی که بر این اقدام گرفتیم، تو میدانی که برای قدرت‌طلبی نبود. قدرت‌طلبی برای یک انسان نمیتواند هدف واقع شود. نخواستیم زمام قدرت را در دست گیریم. برای منال دنیوی هم نبود که چرب و شیرین زندگی را به کام خودمان برسانیم و شکمی از عزا درآوریم؛ مال و ذخیره‌ای درست کنیم و ثروتی به هم بزنیم. برای اینها نبود.^۲

شعله‌ی ایمان به جای عشق حکومت؛ شیوه‌ی امام حسین (علیه السلام)

در سال ۴۱ و ۴۲ و بعد سالهای سخت و سیاه اختناق در این زندانها، تنها شعله‌ای که دلها را گرم نگه میداشت و آنها را به حرکت وادار میکرد، شعله‌ی ایمان به مبارزه بود؛ نه عشق رسیدن به

۱. تحف العقول، ص ۲۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، صص ۸۰-۸۱.

۲. در دیدار علما و روحانیون و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم الحرام، ۱۳۷۸/۱/۲۳.

حکومت. این راه، همان راه امام حسین (علیه السلام) بود؛ منتها دوطرف دارد؛ شرایط زمانی و مکانی متغیر است. یک وقت امکانات به وجود می‌آید، حکومت اسلامی پرچمش برافراشته میشود؛ یک وقت هم راه بدون این امکانات است و با شهادت تمام میشود. از این قبیل در طول تاریخ زیاد داشته‌ایم.^۱

امامت؛ نقطه‌ی مقابل حکومت با زور و قدرت و فریب

ماهیت امامت؛ با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است. این دو ضدّ هم‌اند. امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم، اما سلطنت یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ‌گونه علقه‌ی معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه‌ی مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت یعنی یک سلطه‌ی مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت‌اندوزی و برای شهوترانی گروه حاکم. آنچه که ما در زمان قیام امام حسین (علیه السلام) می‌بینیم، دومی است، نه آن اولی؛ یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزگاری و پاک‌دامنی و پارسایی داشت، نه سابقه‌ی جهاد در راه خدا داشت، نه ذره‌ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن و نه گفتار او گفتار یک حکیم بود. هیچ چیزش به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن علی (علیه السلام) که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گیرد، فرصتی پیش آمد و قیام کرد.

اگر به تحلیل ظاهری قضیه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضدّ مردمی یزید است؛ اما در باطن، یک قیام برای ارزشهای اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزّت است؛ برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند.

لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمد بن حنفیه - و در واقع در پیام به تاریخ - چنین گفت:

«أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا»

من با تکبر، با غرور، از روی فخرفروشی، از روی میل به قدرت و تشنه‌ی قدرت بودن قیام نکردم؛

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»^۲

من می‌بینم که اوضاع در میان امت پیامبر دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است؛

۱. در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، ۱۳۸۰/۱۲/۲۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۲۹.

حرکت، حرکت به سمت انحطاط است؛ در ضد جهتی است که اسلام میخواست و پیامبر ﷺ آورده بود. قیام کردم برای اینکه با اینها مبارزه کنم.^۱



حرکت و قیام امام حسین ﷺ در آن زمان، برای درهم شکستن این سلطه بود، نه به قصد قدرت‌طلبی: «أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا».^۲

افرادی قیام و خروج میکنند، میزنند و میکشند تا اینکه قدرت را قبضه کنند، اما قیام امام حسین ﷺ برای این نبوده است، بلکه برای امر به معروف و نهی از منکر بوده است.^۳

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶.

۲. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. در پایان درس خارج، ۱۳۸۰/۱۲/۲۱.

بالا بردن تواناییها

درباره‌ی حوادث شب عاشورا آمده است حضرت زینب کبری (ع) کنار خیمه‌ی امام حسین (ع) آمد و دید آن حضرت شعری را با خود میخواند که حکایت از این میکرد آخر عمرش است. زینب (ع) گریه کرد و ناراحت شد و بعد امام حسین (ع) مطالبی فرمود. در همین حدیث آمده که امام حسین (ع) داشت شمشیرش را تعمیر و آماده میکرد.^۱ آماده سازی یعنی امام حسین (ع) نمیگفت حالا ما که فردا یک ساعت زودتر یا دیرتر رفتنی هستیم، این شمشیر یک ذره هم کند بود، بود، خیر! شمشیر نیروی رزمنده نباید کند باشد؛ یعنی تواناییهای او باید در حد اعلا و حداکثر باشد.^۲

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۱۸-۳۱۹؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱-۲.

۲. در مراسم اجرای صبحگاه سپاه پاسداران در یادگان قصر فیروزه، ۱۳۶۴/۷/۲.

رشادت و شجاعت

محرم؛ یادآور شجاعتها

امسال هفته‌ی جنگ با ایام محرم مصادف است و این برای ما یادآور انگیزه، رشادت و شجاعت آن بزرگوارانی است که ما درس‌مان را از آنها گرفتیم. اگرچه حسین بن علی علیه السلام در میدان ظاهری به شهادت رسید، ولیکن باطناً پیروز شد؛ ملت ما، هم باطناً پیروز است، هم در میدان ظاهری و به فضل پروردگار بینی دشمن را به خاک خواهد مالید و انتقام گذشتگان خودش را هم خواهد گرفت.^۱

نترسیدن از مرگ؛ منطق حسینی

اگر ما می‌گوییم حسین بن علی علیه السلام پیروز است، یک دلیل و یک وجه این حرف این است که هر کسی در طول تاریخ، منطق حسینی را محور کار خویش قرار داد، بی‌تردید پیروز شد. منطق حسینی؛ یعنی نترسیدن از مرگ. منطق حسینی؛ یعنی ترجیح دادن حق بر باطل به هر قیمت. منطق حسینی؛ یعنی کم‌نشمردن یاران حق و زیاد‌نشمردن یاران باطل در هر حجم و عدد. منطق حسینی؛ یعنی

۱. در جمع اعضای بسیج سراسر کشور در مقر شهید مطهری سپاه پاسداران، ۱۳۶۵/۷/۲.

امید بی‌پایان حتی در لحظه‌ای که علی‌الظاهر آرزوها غروب میکنند.^۱

عاشورا؛ درس ایستادگی، فداکاری و شجاعت

قدر ایام محرم و عاشورا را بدانید. این ایام را خیلی مغتنم بشمارید. یاد حسین بن علی (ع) و آن شهامت و فداکاری به ما قوت قلب میدهد. ما در تاریخ دیگر آن‌گونه شجاعتی و آن فداکاری را سراغ نداریم. در روضه‌خوانیها و گریه کردنها، برادران عزیز و علمای محترمی که تشریف دارند، ذکر مصیبت اگر کردند و سخنرانی کردند، به جنبه‌ی فداکاری حسین بن علی (ع) و درسی که او آموخته، باید بیشتر توجه بکنند و تکیه بکنند. اصلاً کار حسین بن علی (ع) یک درس بود. به ما نشان داد مسلمان باید از دینش این‌گونه دفاع کند. ما هیچ‌کدام هنوز در شرایط حسین بن علی (ع) قرار نگرفتیم. کربلای خوزستان و کربلای ایران فاصله‌ی زیادی با کربلای حسین بن علی (ع) دارد. هیچ‌کدام از قضایا و حوادث تلخ ملت ایران، به عظمت و تلخی حادثه‌ی حسین بن علی (ع) نشد و نخواهد شد. اما در آن حادثه‌ی تلخ، حسین بن علی (ع) ایستادگی کرد، مقاومت کرد، شجاعت به خرج داد و عقب نشینی نکرد. باید این را یاد بگیریم. حسین بن علی (ع) برای اسلام از همه چیز خود گذشت؛ این درسی است برای ما که باید فرا بگیریم.^۲

اهمیت کار شجاعانه‌ی امام حسین (ع) در مبارزه با نظام ظلم

نظام آن روز - به نظر من اگر این نکته فهمیده نشود، اهمیت کار امام حسین (ع) از ابعاد مختلف فهمیده نمیشود - از لحاظ استقرار و خاطر جمعی نسبت به آنچه که در درون خودش بود، هیچ کم نداشته و در سخت‌گیری و شدت عمل هم بی‌نظیر بوده است. به همین دلیل، شما می‌بینید کسانی که در زمان معاویه سربلند میکردند و علیه او فریاد میکشیدند، در سه سال حکومت فرزندش یزید،^۳ سر در لاک خود فرو برده بودند و به‌خصوص، سال اولی که امام حسین (ع) حرکت عظیم خود را شروع کرد، نفس از آنها در نمی‌آمد! چرا با آن قدرت سیاسی عظیمی که معاویه داشت، خودش سیاست‌مداری بسیار قوی بود و دامنه‌ی وسیع قلمروش تقریباً از اروپا تا اقصای آسیای میانه - یعنی تا انتهای خراسان - ادامه داشت،^۴ کسانی به خود جرأت میدادند که با وی به مبارزه

۱. در جمع رزمندگان لشکر امام رضا (ع)، ۱۳۶۷/۵/۲۳.

۲. در جمع تیپ قمرنی‌هاشم ۷، ۱۳۶۷/۵/۲۶.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۸۳-۳۸۴.

۴. اطلس تاریخ اسلام، ص ۱۷۶.

برخیزند و علیه او اقدام کنند؟! چرا کسانی که در ادوار گذشته - زمان خلفای راشدین و به‌ویژه زمان امیرالمؤمنین (ع) - به عنوان عناصر ناآرام سیاسی معرفی می‌شدند و نیز کسانی که به خاطر شرایط خانوادگی - در عهدی به جز عهد امیرالمؤمنین (ع) - از امتیازات فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند، در عهد یزید سکوت کردند؟!

این پدیده‌ی بسیار قابل تأمل و توجّهی است. اگرچه بعد از قضیه‌ی امام حسین (ع) کسی مثل عبدالله بن زبیر هم از گوشه‌ای سربلند کرد،^۱ یا گروه مدنی‌هایی که به دیدار یزید رفتند، قصد نابودی او را داشتند؛^۲ اما این همه پس از نهضت حسینی که بنیان حکومت یزید را به لرزه درآورد، بود. آنها اگرچه تکانی به خود دادند، اما نهایتاً سرکوب شدند و از بین رفتند! سال دوم^۳ و سوم^۴ پس از حادثه‌ی کربلا میدانید که قضیه‌ی «حرّه» پیش آمد. در قضیه‌ی حرّه، چنان حمله‌ای به مدینه - مرکز اسلام - خانه‌ی پیامبر و خانه‌های خلفای راشدین کردند، که گویی بلخ و بخارا را تجدید فتح میکنند! این گونه به مدینه حمله کردند!^۵ خفقان، اختناق و قساوت دوران یزید - به‌خصوص در شروع کار او - غیر قابل توصیف است. لذا می‌بینید عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، خود همین عبدالله بن زبیر و دیگران و دیگران، اصلاً حاضر نیستند تکان بخورند. در چنین شرایطی - که این شرایط باید فهمیده شود - نظامی با آن استقرار، با آن اقتدار و با آن گستردگی که در اقصا نقاطش هم هیچ‌کس سر بلند نکرده است، ناگهان چشم باز میکند و فقط یک نفر را در مقابل خود می‌بیند که با شجاعت، همه‌ی نظام را به مبارزه می‌طلبد. این، همان ماجرای سیاسی در قضیه‌ی نهضت امام حسین (ع) است.^۶

فضای رعب حاکم و قیام امام حسین (ع)

سلطه‌ی باطل با قساوت و وقاحت تمام روزبه‌روز رو به افزایش بود. هیچ امر به معروف و نهی از منکر هم ممکن نبود. به قدری فضای رعب زیاد بود که آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر سعی میکردند در معرض امر به معروف و نهی از منکر قرار نگیرند. حتّی افراد بسیار

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۰؛ ذوب النضار، ص ۱۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۵۶.

۲. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۳۱۹-۳۲۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۶۸.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۵۰-۲۵۱.

۴. أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۳۳۲؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۲۶.

۵. الفتوح، ج ۵، صص ۱۵۶-۱۶۰؛ تذکرة الخواص، صص ۲۵۹-۲۶۰.

۶. در دیدار اعضای ستاد مراسم سالگرد ارتحال امام (ع)، ۱۳۷۵/۳/۲.

جسور و گستاخ مانند «عبدالله بن زبیر»، سعی میکردند با دستگاه خلافت مواجهه پیدا نکنند؛ یعنی شرایط و وضعیّت، بسیار سخت بوده است. حتّی کسی مانند «عبدالله بن جعفر» که برادرزاده و داماد امیرالمؤمنین سلام الله علیه و شوهر جناب زینب علیها السلام است،^۱ سعی میکرد به دستگاه خلافت نزدیک شود؛ چون اصلاً غیر از این چیزی متصوّر نبود. همچنین کسی مانند «عبدالله بن عباس» هم حالت انزوا به خود گرفته بود و از جامعه کناره گیری و گوشه نشینی اختیار کرد. یعنی کسانی که زبانهای ناطق و گویا و شخصیت‌های برجسته و آفاضادگان بزرگ «بنی هاشم» و «قریش» و جوانان نامدار صدر اسلام بودند و هر کدام تاریخچه‌ای از افتخارات پشت سرشان بود، جرأت نمیکردند به وسط میدان بیایند؛ چه رسد به مردم عادی. نه فقط در شام، حتّی در مدینه هم این طور بود. آن وقت شما وضع مدینه با بقیه‌ی جاهای دیگر، که آن مرکزیت را هم نداشتند، مقایسه کنید. این شرایط، آن اختناق عجیب و غریب است. حرکت و قیام امام حسین علیه السلام در آن زمان، برای در هم شکستن این سلطه بود.

در چنین شرایطی، امام حسین علیه السلام همان کاری را میکند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز «مباهله» با نصاری کرد (به نقل از قرآن): اولاد، نساء و انفسش را به میدان آورد.^۲ امام حسین علیه السلام عزیزترین سرمایه‌ها و همه‌ی موجودی خویش را برای دفاع از حقیقت و قیام الله به میدان آورد.^۳

عزت اسلام؛ حاصل شجاعت و نترسیدن از خصم

آنچه که من امروز میخواهم عرض کنم، این است: شما برادران و خواهران عزیز و همه‌ی ملت بزرگ ایران باید بدانید که کربلا الگوی همیشگی ماست. کربلا، مثالی است برای اینکه در مقابل عظمت دشمن، انسان نباید دچار تردید شود. این یک الگوی امتحان شده است. درست است که در روزگار صدر اسلام، حسین بن علی علیه السلام با هفتاد و دو نفر به شهادت رسید،^۴ اما معنایش این نیست که هرکس راه حسین علیه السلام را میرود و همه‌ی کسانی که در راه مبارزه‌اند، باید به شهادت برسند؛ نه.

۱. الطبقات الكبرى، خامسة ۲، صص ۵-۶؛ الفارات، ج ۲، ص ۶۹۴.

۲. «فَمِنْ حَاجِكَ فِيهِ مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی با تو در آن به ستیز برخیزند، بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. آل عمران، ۶۱.

۳. در پایان درس خارج، ۱۳۸۰/۱۲/۲۱.

۴. الطبقات الكبرى، خامسة ۱، ص ۴۷۵؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

ملت ایران، بحمدالله امروز راه حسین (علیه السلام) را آزمایش کرده است و با سربلندی و عظمت، در میان ملت‌های اسلام و ملت‌های جهان، حضور دارد.

آنچه که شما پیش از پیروزی انقلاب انجام دادید و رفتید، راه حسین (علیه السلام)؛ یعنی نترسیدن از خصم و تن دادن به مبارزه با دشمن مسلط بود. در دوران جنگ نیز همین‌طور بود. ملت ما می‌فهمید که در مقابل او، دنیای شرق و غرب و همه‌ی استکبار ایستاده است؛ اما نترسید. البته ما شهدای گران‌قدری دادیم؛ عزیزانی را از دست دادیم؛ عزیزانی از ما، سلامتی‌شان را از دست دادند و جانباز شدند؛ عزیزانی، چند سال را در زندان‌ها گذراندند؛ عده‌یی هنوز هم در زندان بعثی‌ها هستند. اما ملت با این فداکاری‌ها به اوج عزت و عظمت رسیده است؛ اسلام عزیز شده است؛ پرچم اسلام برافراشته شده است. این به برکت آن ایستادگی است.^۱

۱. در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت فرارسیدن ماه محرم، ۱۳۷۱/۴/۱۰.

حکمت و اقتدار

حکمت و اقتدار حضرت زینب (ع) در قیام عاشورا

شما زینب کبری (ع) را در نظر بگیرید، واقعاً ابعاد شخصیت حضرت زینب را نمیشود در چند جمله ترسیم کرد، حتی حکایت آن در جملات فراوان، در شعرهای طولانی ممکن نیست. کسی باید آن شرایط را ببیند، لمس کند، اوضاع و احوال جامعه را هم بداند، کاری را هم که زینب (ع) کرد، درک کند، تا بفهمد زینب (ع) چقدر عظمت داشته است. از دور و با زبان و با اشاره و با این حرفها حق زینب کبری (ع) ادا شدنی نیست. حالا شما اوج شخصیت یک زن را ببینید؛ زنی است که میداند این جمعی که برای یک جهاد بی فرجام میرود، بدون یک فرجام دنیایی و ظاهری؛ این را حضرت زینب (ع) میداند، در عین حال با اینها حرکت میکند؛ یعنی از خطر استقبال میکند. در این سفر، هرچه هست، خطر و دشواری است؛ علاوه بر خطر و دشواری، یک چیز مهمتر هست که از زحمتهای شخصی خیلی بیشتر است و آن عبارت است از مسؤولیت.

زینب (ع) میداند اگر برادرش حسین بن علی (ع) را از میان این جمع بردارند، دیگر کسی نیست شایسته‌ی رهبری و سرپرستی و اداره‌ی این جمع باشد. جمعی که یک سرنوشت بسیار تلخ و دشوار و پیچیده‌ای در انتظار آن است. در عین حال، دل به دریا میزند و نه مثل یک زن برجسته، که

مثل یک مرد سرآمد با ظرفیت علوی، مثل امیرالمؤمنین علیه السلام، مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله، مثل خود امام حسین علیه السلام، در این حد ظرفیت نشان میدهد و وارد این میدان بسیار پیچیده و دشوار میشود. بعد در تمام مراحل، نقش یک حکیم شجاع قدرتمند پرجذبه‌ی قاطع را تا آخر ایفا میکند؛ گویی برنامه‌ای را در ذهنش از پیش طراحی کرده و قدم به قدم طبق این برنامه حرکت میکند، با حوادث غافل گیرانه مواجه نمیشود؛ گویی از پیش، همه‌ی حوادث را پیش‌بینی کرده، دیده، برنامه‌ریزی کرده، میدانسته^۱ و برای هر حادثه‌یی پاسخش را و عمل مناسبش را در دست داشته و طبق آن هم عمل میکرده است. مثلاً شب عاشورا، صبح عاشورا، عصر عاشورا، شب یازدهم، هنگام آتش گرفتن خیمه‌ها، هنگام خروج از کربلا با گروهی زن و بچه‌ی بی سرپرست و یک برادرزاده‌ی بیمار ناتوان از نشستن و ایستادن؛ در چنین شرایطی و در تمام این حالات این گونه بود. یکی از این تجربه‌هایی که زینب علیها السلام در یک شبانه روز برایش پیش آمد، اگر در زندگی یک انسان پیش بیاید و انسان بتواند به موقع تصمیم بگیرد و به‌جا و درست عمل بکند، جا دارد که آن را لوح افتخار کند و در تاریخ ثبت کند. چند حادثه‌ی مهم در زندگی این زن بزرگ در مدت کوتاهی پیش می‌آید و همه‌ی اینها را آنچنان حکیمانه و قوی علاج میکند و با آن برخورد میکند که انسان متعجب میشود.

رفتار حکیمانه و صبورانه‌ی زینب کبری علیها السلام

شما ببینید آدم وقتی غمی دارد، کار روزمره‌ی خودش را هم نمیتواند انجام بدهد. آدم وقتی نگرانی دارد، مشکلی دارد، کوهی روی دل انسان نشسته، همین نماز را هم که میخواهد بخواند، نشاط ندارد؛ با دوستش، با رفیقش، در مجلس انس اگر شرکت بکند، نشاط ندارد، حال ندارد و نمیتواند کاری انجام بدهد؛ آن وقت یک انسانی با آن همه اندوه با کوههای سنگین غم با دیدن آن شهادتها، آن سختیها، فرزنداناش شهید شدند، برادرهایش شهید شدند، جوانها شهید شدند، خانواده‌شان زیر و رو شده،^۲ آن حادثه‌ی تلخ برایشان پیش آمده، در همه‌ی دنیا چشمی نگران و گریان آنها نیست؛ چنین غم بزرگ، چنین حادثه‌ی سنگین و کوبنده که انسانهای بزرگ را در هم میپيچد، آن وقت دهها حادثه آنچنان سنگین و تلخ برای یک زن پیش می‌آید و او نه فقط خرد نمیشود، ناتوان از تصمیم‌گیری نمیشود، بلکه به بهترین وجه، اوضاع و احوال را اداره میکند و این کشتی را که در تلاطم امواج، تکه‌تکه شده، خرد شده، با کمال قدرت و مهارت هدایت میکند، حفظ میکند کنترل

۱. کامل الزیارات، صص ۴۴۴-۴۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، صص ۵۵-۶۱.

۲. الإرشاد، ج ۲، صص ۱۲۵-۱۲۶؛ الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۶۲-۶۳.

میکنند، و به سرمنزول میرساند؛ این عظمت زینب علیها السلام است.

در چنین دنیای سختی، همان قدر که شهادت حسین علیه السلام ممتاز بود و با همه‌ی شهادتها از صدر اسلام تا امروز فرق داشت و هیچ روزی - نه زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله، نه زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، نه زمان ما - با روز عاشورا قابل مقایسه نیست، حرکت زینب هم همان قدر عظمت داشت. عظمت زینب علیها السلام فقط صبر او نیست. عظمت زینب علیها السلام در جمع شدن تمام خصوصیات برجسته‌ی یک انسان بزرگ و شخصیت‌های عظیم تاریخ در این زن است، که در این چند روز از روزهای آخر دهه‌ی محرم تا برگشتن به مدینه که بار را تحویل داد و مسؤولیت او تمام شد، در این یکی دو ماه،^۱ عظیمترین حوادث را با بهترین و حکیمانه‌ترین وجهی اداره کرده است؛ او یک انسان ممتاز است.^۲

۱. إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۴-۳۳۵.
 ۲. در دیدار عده‌ای از پرستاران و گروه‌هایی از خواهران به مناسبت روز پرستار، ۱۳۶۵/۱۰/۱۵.

عزت طلبی و افتخار آفرینی

امام حسین علیه السلام؛ مظهر عزّت و افتخار

حسین بن علی علیه السلام مظهر عزّت راستین و نمودار کامل افتخار حقیقی است؛ هم در چشم ما مردم اسیر در دستگاه مادی عالم و هم برای رستگاران عالم ملکوت. حسین بن علی علیه السلام مظهر عزّت بود و او بود که فرمود:

«هِيَاهُتْ مِنَّا الذَّلَّةُ»^{۱، ۲}

سه بُعد عزّت و افتخار حسینی

این سال^۳، سال «عزّت و افتخار حسینی» است. این عزّت چگونه عزتی است؟ این افتخار، افتخار به چیست؟ آن کسی که حرکت حسین بن علی علیه السلام را بشناسد، میداند که این عزّت، چگونه عزتی است. از سه بُعد و با سه دیدگاه، این نهضت عظیم حسینی را که در تاریخ این طور ماندگار شده است، میشود نگاه کرد. در هر سه بُعد، آنچه که بیش از همه چشم را خیره میکند، احساس عزّت

۱. مثير الأحزان، ص ۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۳. با کمی اختلاف: تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۹.

۲. پیام نوروزی رهبر معظم انقلاب اسلامی در ابتدای سال ۱۳۸۱، ۱/۱/۱۳۸۱.

۳. سال ۱۳۸۱.

و سربلندی و افتخار است.

یک بُعد، مبارزه‌ی حق در مقابل باطل مقتدر است که امام حسین (ع) و حرکت انقلابی و اصلاحی او چنین کرد. یک بُعد دیگر، تجسم معنویت و اخلاق در نهضت حسین بن علی (ع) است. در این نهضت، عرصه‌ی مبارزه‌ای وجود دارد که غیر از جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی و حرکت انقلابی و مبارزه‌ی علنی حق و باطل است و آن، نفس و باطن انسانهاست. آنجایی که ضعفها، طمعها، حقارتها، شهوتها و هواهای نفسانی در وجود انسان، او را از برداشتن گامهای بلند باز میدارد، یک صحنه‌ی جنگ است؛ آن هم جنگی بسیار دشوارتر. آنجایی که مردان و زنان مؤمن و فداکار پشت سر حسین بن علی (ع) راه می‌افتند؛ دنیا و مافیها، لذتها و زیباییهای دنیا، در مقابل احساس وظیفه از چشم آنها می‌افتد؛ انسانهایی که معنویت مجسم و متبلور در باطنشان، بر جنود شیطانی - همان جنود عقل و جنود جهلی که در روایات ما هست - غلبه پیدا کرد و به عنوان یک عدّه انسان نمونه، والا و بزرگ، در تاریخ ماندگار شدند.

بُعد سوم که بیشتر در بین مردم رایج است؛ فجایع، مصیبتها، غصّه‌ها، غمها و خون‌دهای عاشوراست؛ لیکن در همین صحنه‌ی سوم، باز هم عزّت و افتخار هست. کسانی که اهل نظر و فکر و تأمل‌اند، باید هر سه بُعد را دنبال کنند.

تبلور عزت و افتخار حسینی در مبارزه با طاغوت مقتدر

در آن بُعد اول که امام حسین (ع) یک حرکت انقلابی به راه انداخت، مظهر عزّت و افتخار بود. نقطه‌ی مقابل حسین بن علی (ع) چه کسی بود؟ آن حکومت ظالم فاسد بدکاره‌ای بود که «يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»^۱ نمودار اصلی این بود که در جامعه‌ای که زیر قدرت او بود، با بندگان خدا و انسانها با ستم، عدوان، غرور، تکبر، خودخواهی و خودپرستی رفتار میکرد؛ این خصوصیت عمده‌ی آن حکومت بود. چیزی که برایشان مطرح نبود، معنویت و رعایت حقوق انسانها بود. حکومت اسلامی را به همان حکومت طاغوتی که قبل از اسلام و در دورانهای مختلف در دنیا وجود داشته است، تبدیل کرده بودند. در صورتی که بارزترین خصیصه‌ی نظام اسلامی، حکومت است؛ برجسته‌ترین بخشهای آن جامعه‌ی ایده‌آلی که اسلام میخواهد ترتیب دهد، شکل و نوع حکومت و رفتار حاکم است. به تعبیر بزرگان آن روز، امامت را به سلطنت تبدیل کرده بودند.

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

امامت یعنی پیشوایی قافله‌ی دین و دنیا. در قافله‌ای که همه به یک سمت و هدف والا در حرکتند، یک نفر بقیه را راهنمایی میکند و اگر کسی گم شود، دست او را میگیرد و برمیگرداند؛ اگر کسی خسته شود، او را به ادامه‌ی راه تشویق میکند؛ اگر کسی پایش مجروح شود، پای او را میبندد و کمک معنوی و مادی به همه میرساند. این در اصطلاح اسلامی اسمش امام - امام هدایت - است و سلطنت نقطه‌ی مقابل این است. سلطنت به معنای پادشاهی موروثی، فقط یک نوع از سلطنت است. لذا بعضی سلاطین در دنیا هستند که اسمشان سلطان نیست، اما باطنشان تسلط و زورگویی بر انسانهاست. هر کس و در هر دوره‌ای از تاریخ - اسم او هر چه میخواهد باشد - وقتی به ملت خود یا به ملت‌های دیگر زور بگوید، این سلطنت است.

در دوران امام حسین (ع) امامت اسلامی را به چنین چیزی تبدیل کرده بودند:

«يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ».

امام حسین (ع) در مقابل چنین وضعیتی مبارزه میکرد.

مبارزه‌ی او بیان کردن، روشنگری، هدایت و مشخص کردن مرز بین حق و باطل - چه در زمان یزید و چه قبل از او - بود.

منتها آنچه در زمان یزید پیش آمد و اضافه شد، این بود که آن پیشوای ظلم و گمراهی و ضلالت، توقع داشت که این امام هدایت پای حکومت او را امضا کند؛^۱ «بیعت» یعنی این. میخواست امام حسین (ع) را مجبور کند به جای اینکه مردم را ارشاد و هدایت فرماید و گمراهی آن حکومت ظالم را برای آنان تشریح نماید، بیاید حکومت آن ظالم را امضا و تأیید هم بکند!

قیام امام حسین (ع) از اینجا شروع شد. اگر چنین توقع بیجا و ابلهانه‌ای از سوی حکومت یزید نمیشد، ممکن بود امام حسین (ع) همچون زمان معاویه و ائمه‌ی بزرگوار بعد از خود، پرچم هدایت را برمی افراشت؛ مردم را ارشاد و هدایت میکرد و حقایق را میگفت؛ منتها او بر اثر جهالت و تکبر و دوری از همه‌ی فضایل و معنویات انسانی، یک قدم بالاتر گذاشت و توقع کرد که امام حسین (ع) پای این سبیه‌نامه‌ی تبدیل امامت اسلامی به سلطنت طاغوتی را امضا کند؛ یعنی بیعت کند. امام حسین (ع) فرمود: «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ»؛^۲ حسین (ع) چنین امضایی نمیکند. امام حسین (ع) باید تا ابد به

۱. الکامل، ج ۴، ص ۱۴؛ اللهوف، ص ۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴.

۲. اللهوف، ص ۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵. با کمی اختلاف: الفتوح، ج ۵، ص ۱۴.

عنوان پرچم حق باقی بماند؛ پرچم حق نمیتواند در صف باطل قرار گیرد و رنگ باطل بپذیرد. این بود که امام حسین علیه السلام فرمود: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذُّلَّةُ»^۱. حرکت امام حسین علیه السلام حرکت عزت بود؛ یعنی عزت حق، عزت دین، عزت امامت و عزت آن راهی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ارایه کرده بود. امام حسین علیه السلام مظهر عزت بود و چون ایستاد، پس مایه‌ی فخر و مباهات هم بود. این عزت و افتخار حسینی است. یک وقت کسی حرفی را میزند، حرف را زده و مقصود را گفته است، اما پای آن حرف نمی‌ایستد و عقب‌نشینی میکند؛ این دیگر نمیتواند افتخار کند. افتخار متعلق به آن انسان، ملت و جماعتی است که پای حرفشان بایستند و نگذارند پرچمی را که آنها بلند کرده‌اند، توفانها از بین ببرد و بخواباند. امام حسین علیه السلام این پرچم را محکم نگه داشت و تا پای شهادت عزیزان و اسارت حرم شریفش ایستاد. عزت و افتخار در بُعد یک حرکت انقلابی این است.

تبلور عزت و افتخار حسینی در پیروزی معنوی امام علیه السلام

در بُعد تبلور معنویت هم همین‌طور است. بارها این را گفته‌ام که خلیفها به امام حسین علیه السلام مراجعه و او را بر این ایستادگی ملامت میکردند. آنها مردمان بد و یا کوچکی هم نبودند؛ بعضی جزء بزرگان اسلام بودند، اما بد میفهمیدند و ضعفهای بشری بر آنها غالب شده بود. لذا میخواستند حسین بن علی علیه السلام را هم مغلوب همان ضعفها کنند، اما امام حسین علیه السلام صبر کرد و مغلوب نشد و یکایک کسانی که با امام حسین بودند، در این مبارزه‌ی معنوی و درونی پیروز شدند. آن مادری که جوان خود را با افتخار و خشنودی به طرف این میدان فرستاد؛^۲ آن جوانی که از لذات ظاهری زندگی گذشت و خود را تسلیم میدان جهاد و مبارزه کرد؛ پیرمردانی مثل «حبيب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه» که از راحتی دوران پیرمردی و بستر گرم و نرم خانه‌ی خودشان گذشتند و سختی را تحمل کردند؛ آن سردار شجاعی که در میان دشمنان جایگاهی داشت - «حُربن یزید ریاحی» - و از آن جایگاه صرف‌نظر کرد و به حسین بن علی علیه السلام پیوست؛^۳ همه در این مبارزه‌ی باطنی و معنوی پیروز شدند. آن روز کسانی که در مبارزه‌ی معنوی بین فضایل و رذایل اخلاقی پیروز شدند و در صف آرایی میان جنود عقل و جنود جهل توانستند جنود عقل را بر جنود جهل غلبه دهند، عده‌ی اندکی

۱. اللهوف، ص ۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۳. با کمی اختلاف: تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۹.

۲. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۲۴-۳۲۵؛ الأمالی، صدوق، صص ۲۲۳-۲۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۰-۱۱.

بیش نبودند؛ اما پایداری و اصرار آنها بر استقامت در آن میدان شرف، موجب شد که در طول تاریخ، هزاران هزار انسان آن درس را فراگرفتند و همان راه را رفتند. اگر آنها در وجود خودشان فضیلت را بر رذیلت پیروز نمیکردند، درخت فضیلت در تاریخ خشک میشد؛ اما آن درخت را آبیاری کردند.

تبلور عزت و افتخار حسینی در صحنه‌های مصیبت‌بار عاشورا

در آن صحنه‌ی سوم هم که صحنه‌ی فاجعه‌آفرینهای عاشورا است، آنجا هم باز نشانه‌های عزت مشاهده میشود؛ آنجا هم سربلندی و افتخار است. اگرچه مصیبت و شهادت است؛ اگرچه شهادت هر یک از جوانان بنی‌هاشم، کودکان، طفلان کوچک و اصحاب کهنسال در اطراف حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین (علیه السلام) یک مصیبت و داغ بزرگ است؛ اما هر کدام حامل یک جوهره‌ی عزت و افتخار هم هست.

مظهر جوان فداکار در کربلا کیست؟ علی‌اکبر، فرزند امام حسین (علیه السلام)؛ جوانی که در بین جوانان بنی‌هاشم برجسته و نمونه بود؛ جوانی که زیباییهای ظاهری و باطنی را با هم داشت؛ جوانی که معرفت به حق امامت و ولایت حسین بن علی (علیه السلام) را با شجاعت و فداکاری و آمادگی برای مقابله با شقاوت دشمن همراه داشت و نیرو و نشاط و جوانی خود را برای هدف و آرمان والای خود صرف کرد. این خیلی ارزش دارد. این جوان فوق‌العاده و برجسته به میدان دشمن رفت و در مقابل چشم پدر و چشمان زنانی که نگران حال او بودند، جسد به خون آغشته‌اش به خیمه‌ها برگشت.^۱ این چنین مصیبت و عزایی چیز کوچکی نیست، اما همین حرکت او به سمت میدان و آماده شدن برای مبارزه، برای یک مسلمان؛ تجسم عزت، بزرگواری، افتخار و مباهات است. این است که خداوند میفرماید:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۲

حسین بن علی (علیه السلام) نیز به نوبه‌ی خود با فرستادن این جوان به میدان جنگ، عزت معنوی را نشان داد؛ یعنی پرچم سربلندی و حاکمیت اسلام را که روشن‌کننده‌ی مرز بین امامت اسلامی و سلطنت طاغوتی است، محکم نگه میدارد؛ ولو به قیمت جان جوان عزیزش باشد.

شنیده‌اید - در این روزها، بارها هم تکرار شده است - که هر کدام از اصحاب و یاران امام

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۵؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۱۰۶-۱۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۴۲-۴۴.

۲. «در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.» منافقون، ۸.

حسین (علیه السلام) برای رفتن به میدان جنگ و مبارزه کردن اجازه میخواستند، امام به سرعت اجازه نمیداد. بعضیها را ممانعت میکرد؛^۱ به بعضی میگفت که اصلاً از کربلا برگردید و بروید.^۲ او با جوانان بنی هاشم و اصحاب خود، چنین رفتار میکرد. اما علی اکبر - جوان محبوب و فرزند عزیزش - که اجازه‌ی میدان خواست، امام یک لحظه هم درنگ نکرد و به او اجازه داد.^۳ اینجا میشود معرفت پسر و عظمت مقام پدر را فهمید.

تا وقتی اصحاب بودند، میگفتند جانمان را قربان شما میکنیم و اجازه نمیدادند کسی از بنی هاشم - فرزندان امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) - به میدان جنگ بروند. میگفتند اول ما میرویم و کشته میشویم، اگر بعد از کشته شدن ما خواستید، آن وقت به میدان بروید.^۴ وقتی که نوبت به جانبازی و شهادت بنی هاشم رسید، اول کسی که درخواست اجازه برای میدان میکند، همین جوان مسؤولیت شناس است؛ او علی اکبر، پسر آقا و پسر امام و از همه به امام نزدیکتر است، پس برای فداکاری از همه شایسته تر است.

این هم یک مظهر امامت اسلامی است؛ اینجا جایی نیست که دنیا، منافع مادی، سود اقتصادی و شهوات نفسانی تقسیم کنند؛ اینجا مجاهدت و سختی است؛ اول کسی که داوطلب میشود، علی بن الحسین، علی اکبر (علیه السلام) است. این معرفت این جوان را مینمایاند و امام حسین (علیه السلام) هم عظمت روحی اش را در مقابل این کار نشان میدهد و به مجرد اینکه او درخواست میکند، امام حسین (علیه السلام) هم اجازه میدهد که به میدان برود. اینجا برای ما درس است؛ همان درسهای ماندگار تاریخ؛ همان چیزهایی که امروز و فردا، بشریت به آنها نیازمند است.

تا وقتی که خودخواهیهای انسان بر او حاکم است، هرچه قدرت اجرایی اش بالاتر باشد، خطرناکتر است؛ تا وقتی که هواهای نفسانی بر انسان غالب است و تا وقتی انسان همه چیز را برای خود میخواهد، هرچه قدرتش بیشتر است، خطرناکتر و سبعتر و درنده تر است. نمونه هایش را در دنیا می بینید.

هنر اسلام همین است که به کسانی اجازه میدهد از نردبان قدرت بالا روند که توانسته باشند لااقل در بعضی از این مراحل امتحان داده و قبول شده باشند. شرطی که اسلام برای مسؤولیتها میگذارد، خارج شدن از بسیاری از این هواها و هوسهاست.^۵

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۶؛ مقتل الحسین، الخوارزمی، ج ۲، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۷.

۲. الطبقات الکبری، خامسه ۱، ص ۴۶۸؛ منیر الأحزان، ص ۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۲۲-۲۳.

۳. اللهوف، ص ۶۷.

۴. مقتل الحسین، مقرّم، صص ۲۲۶-۲۲۷ و ۲۵۷.

۵. در جمع دهها هزار نفر از راهبان نور و قشرهای مختلف مردم در پادگان دوکوهه، ۱۳۸۱/۱/۹.

تبیین عنصر حماسه و عزّت در عاشورا

سه عنصر در حرکت حضرت ابی عبدالله علیه السلام وجود دارد: عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزّت، و عنصر عاطفه.

■ عنصر دوم، حماسه است؛ یعنی این مجاهدتی که باید انجام بگیرد، باید با عزت اسلامی انجام بگیرد، چون «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۱. مسلمان در راه همین حرکت و این مجاهدت هم بایستی از عزت خود و اسلام حفاظت کند. در اوج مظلومیت، چهره را که نگاه میکنی، یک چهره‌ی حماسی و عزتمند است. اگر به مبارزات سیاسی، نظامی گوناگون تاریخ معاصر خودمان نگاه کنید، حتی آنهایی که تفنگ گرفته‌اند و به جنگ رویاروی جسمی اقدام کرده‌اند، می‌بینید که گاهی اوقات خودشان را ذلیل کردند! اما در منطق عاشورا، این مسئله وجود ندارد؛ همان‌جایی هم که حسین بن علی علیه السلام یک شب را مهلت میگیرد،^۲ عزتمندانه مهلت میگیرد؛ همان‌جایی هم که میگوید: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ»^۳ - استنصار میکند - از موضع عزت و اقتدار است؛ آنجایی که در بین راه مدینه تا کوفه با آدمهای گوناگون برخورد میکند و با آنها حرف میزند و از بعضی از آنها یاری میگیرد،^۴ از موضع ضعف و ناتوانی نیست؛ این هم یک عنصر برجسته‌ی دیگر است. این عنصر در همه‌ی مجاهداتی که رهروان عاشورایی در برنامه‌ی خود می‌گنجانند، باید دیده شود. همه‌ی اقدامهای مجاهدت‌آمیز - چه سیاسی، چه تبلیغی، چه آنجایی که جای فداکاری جانی است - باید از موضع عزت باشد.^۵

۱. «در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.» منافقون، ۸.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۱۵-۳۱۷؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۹۰-۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۹۱-۳۹۲.

۳. المنتخب، للطریحی، ج ۲، ص ۳۷۹.

۴. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۷۴-۱۷۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۹۸-۲۹۹؛ روضة الواعظین، ص ۱۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۱۵ و ۳۷۱-۳۷۲.

۵. در دیدار روحانیون و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۸۴/۱۱/۵.

برخورداری از عواطف صحیح

حاکمیت عواطف در واقعه‌ی عاشورا

وقتی انسان به ماجرای عاشورا نگاه میکند، متوجه می‌شود چند جانب غالباً نامتلائم با یکدیگر در آن مجتمع شده است.



عواطف پاک انسانی را در صحنه‌ی عاشورا ملاحظه کنید که درخور پیگیری است. حاکمیت عواطف، در مسئله‌ای با آن جدیت! خوب؛ در قضایایی چنین، هر انسانی سعی میکند ولو یک سرباز به سپاه خود بیفزاید، اما امام حسین (علیه السلام)، همه‌ی سربازانش را مرخص میکند که بروند. از اوّل هم اصلاً لشکر جمع‌آوری نمیکند: «وَمَنْ كَانَ فِينَا بَاذِلًا مُّهِجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلٰی لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ»^۱

هر کس می‌خواهد کشته شود، هر کس غیر از کشته شدن چیز دیگری در نظر ندارد، «فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»^۲ بار سفر ببندد و با ما بیاید.

ببینید! این خود، عنصر جدید و تازه‌ای است. البته نکته‌ها و عناصر عجیب بسیاری در ماجرای امام حسین (علیه السلام) وجود دارد که نهایت آن، ماجرای خانواده‌ی آن بزرگوار - اعم از خواهر و فرزند - است؛ با شگفتیهایی که آفریدند و اتفاقات عجیبی که افتاد. قضیه، قضیه‌ای فوق‌العاده است.^۳

۱. الأُمّالی، صدوق، ص ۲۲۰؛ الکامل، ج ۴، صص ۵۷-۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۹۲-۳۹۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷؛ نیز رک: نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۸۶؛ اللهوف، ص ۳۸.

۳. در دیدار اعضای ستاد مراسم سالگرد ارتحال امام (علیه السلام)، ۱۳۷۵/۳/۲.

عاشورا؛ برخوردار از سه عنصر منطق، حماسه و عاطفه

در باب عاشورا، آنچه که عرض میکنم - البته یک سطر از یک کتاب قطور است - این است که عاشورا یک حادثه‌ی تاریخی صرف نبود؛ عاشورا یک فرهنگ، یک جریان مستمر و یک سرمشق دائمی برای امت اسلام بود. حضرت ابی‌عبدالله (علیه السلام) با این حرکت، که در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود، یک سرمشق را برای امت اسلامی نوشت و گذاشت. این سرمشق، فقط شهید شدن هم نیست؛ یک چیز مرکب و پیچیده و بسیار عمیق است. سه عنصر در حرکت حضرت ابی‌عبدالله (علیه السلام) وجود دارد: عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزت، و عنصر عاطفه.

عنصر منطق و عقل در قیام عاشورا

عنصر منطق و عقل در این حرکت، در بیانات آن بزرگوار متجلی است؛ قبل از شروع این حرکت، از هنگام حضور در مدینه تا روز شهادت. جمله‌ی این بیانات نورانی، بیان‌کننده‌ی یک منطق مستحکم است. خلاصه‌ی این منطق هم این است که وقتی شرایط وجود داشت و متناسب بود، وظیفه‌ی مسلمان، «اقدام» است؛ این اقدام خطر داشته باشد در عالی‌ترین مراحل، یا نداشته باشد.

خطرِ بالاترین، آن است که انسان جان خود و عزیزان و نوامیس نزدیک خود - همسر، خواهر، فرزندان و دختران - را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد و در معرض اسارت قرار دهد. اینها چیزهایی است که از بس تکرار شده، برای ما عادی شده؛ در حالی که هر یک از این کلمات، تکان‌دهنده است. بنابراین، حتی اگر خطر در این حد هم وجود داشته باشد، وقتی شرایط برای اقدام متناسب با این خطر وجود دارد، انسان باید اقدام کند و دنیا نباید جلوی انسان را بگیرد؛ ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری نباید مانع انسان شود؛ لذت و راحت و عافیت جسمانی نباید مانع راه انسان شود؛ انسان باید حرکت کند. اگر حرکت نکرد، ارکان ایمان و اسلام او بر جا نیست.

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»^۱

منطق، این است. وقتی اساس دین در خطر است، اگر شما در مقابل این حادثه‌ی فزیع، با قول و فعل وارد نشوید، حقّ علی‌الله است که انسان بی‌مسئولیت و بی‌تعهد را با همان وضعیتی که آن طرف مقابل - آن مستکبر و آن ظالم - را با آن روبه‌رو میکند، مواجه کند. حسین بن علی علیه السلام در خلال بیانات گوناگون در مکه و مدینه و در بخشهای مختلف راه و در وصیت به محمد بن حنفیه، این وظیفه را تبیین کرده و آن را بیان فرموده است.^۲ «حسین بن علی علیه السلام عاقبت این کار را میدانست؛ نباید تصور کرد که حضرت برای رسیدن به قدرت - که البته هدف آن قدرت، مقدّس است - چشمش را بست و برای آن قدرت حرکت کرد؛ نه، هیچ لزومی ندارد که یک نگاه روشنفکرانه، ما را به اینجا بکشاند. نخیر، عاقبت این راه هم بر حسب محاسبات دقیق برای امام حسین علیه السلام با روشن بینی امامت قابل حدس و واضح بود؛ اما مسئله، آن قدر اهمیت دارد که وقتی شخصی با نفاستِ جان حسین بن علی علیه السلام در مقابل این مسئله قرار میگیرد، باید جان خود را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد؛ این برای مسلمانها تا روز قیامت درس است و این درس عمل هم شده است و فقط این طور نبوده که درسی برای سرمشق دادن روی تخته‌ی سیاه بنویسند، که بعد هم پاک بشود؛ نه، این با رنگ الهی در پیشانی تاریخ اسلام ثبت شد و ندا داد و پاسخ گرفت، تا امروز.

در محرم سال ۴۲، امام بزرگوار ما از این مَمّشاء استفاده کرد و آن حادثه‌ی عظیم پانزده خرداد به وجود آمد. در محرم سال ۱۳۵۷ هم امام عزیز ما باز از همین حادثه الهام گرفت و گفت: «خون

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲. بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۳۲۹-۳۳۰.

بر شمشیر پیروز است»^۱ و آن حادثه‌ی تاریخی بی‌نظیر - یعنی انقلاب اسلامی - پدید آمد. این، مالِ زمان خود ماست؛ جلوی چشم خود ماست؛ ولی در طول تاریخ هم این پرچم برای ملتها پرچم فتح و ظفر بوده است و در آینده هم باید همین‌طور باشد و همین‌طور خواهد بود. این بخش «منطق» که عقلانی است و استدلال در آن هست. بنابراین، صرف یک نگاه عاطفی، حرکت امام حسین (ع) را تفسیر نمی‌کند و بر تحلیل جوانب این مسئله قادر نیست.

عنصر دوم در قیام عاشورا؛ حماسه و عزت

عنصر دوم، حماسه است؛ یعنی این مجاهدتی که باید انجام بگیرد، باید با عزت اسلامی انجام بگیرد، چون «وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^۲. مسلمان در راه همین حرکت و این مجاهدت هم بایستی از عزت خود و اسلام حفاظت کند. در اوج مظلومیت، چهره را که نگاه می‌کند، یک چهره‌ی حماسی و عزتمند است. اگر به مبارزات سیاسی، نظامی گوناگون تاریخ معاصر خودمان نگاه کنید، حتی آنهایی که تفنگ گرفته‌اند و به جنگ رویاروی جسمی اقدام کرده‌اند، می‌بینید که گاهی اوقات خودشان را ذلیل کردند! اما در منطق عاشورا، این مسئله وجود ندارد؛ همان‌جایی هم که حسین بن علی (ع) یک شب را مهلت می‌گیرد،^۳ عزتمندانه مهلت می‌گیرد؛ همان‌جایی هم که می‌گوید: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ»^۴ - استنصار می‌کند - از موضع عزت و اقتدار است؛ آنجایی که در بین راه مدینه تا کوفه با آدمهای گوناگون برخورد می‌کند و با آنها حرف می‌زند و از بعضی از آنها یاری می‌گیرد،^۵ از موضع ضعف و ناتوانی نیست؛ این هم یک عنصر برجسته‌ی دیگر است. این عنصر در همه‌ی مجاهداتی که رهروان عاشورایی در برنامه‌ی خود می‌گنجانند، باید دیده شود. همه‌ی اقدامهای مجاهدت‌آمیز - چه سیاسی، چه تبلیغی، چه آنجایی که جای فداکاری جانی است - باید از موضع عزت باشد.

عنصر سوم؛ عاطفه

عنصر سوم، عاطفه است؛ یعنی هم در خود حادثه و هم در ادامه و استمرار حادثه، عاطفه نقش

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۵، ص ۷۵.

۲. «در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.» منافقون، ۸.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۱۵-۳۱۷؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۹۰-۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۹۱-۳۹۲.

۴. المنتخب، للطریحی، ج ۲، ص ۳۷۹.

۵. أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۷۴-۱۷۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۲۹۸-۲۹۹؛ روضة الواعظین، ص ۱۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۷۱ و ۳۷۲.

تعیین‌کننده‌ای ایجاد کرده است، که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریانهای دیگر پیدا شود. حادثه‌ی عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست، بلکه در آن عاطفه با عشق و محبت و ترحم و گریه همراه است. قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است؛ لذا ما را امر میکنند به گریستن، گریاندن و حادثه را تشریح کردن.^۱ زینب کبری (ع) در کوفه^۲ و شام^۳ منطقی حرف میزند، اما مرثیه میخواند؛ امام سجاد (ع) بر روی منبر شام،^۴ با آن عزت و صلابت بر فرق حکومت اموی میکوبد، اما مرثیه میخواند. این مرثیه‌خوانی تا امروز ادامه دارد و باید تا ابد ادامه داشته باشد، تا عواطف متوجه بشود. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبت است که میتوان خیلی از حقایق را فهمید، که در خارج از این فضاها نمیتوان فهمید.

این سه عنصر، سه عنصر اصلی تشکیل‌دهنده‌ی حرکت عاشورایی حسین بن علی «ارواح‌نفاذه» است که یک کتاب حرف است و گوشه‌ای از مسائل عاشورای حسینی است؛ اما همین یک گوشه برای ما درسهای فراوانی دارد.^۵

۱. کامل الزیارات، صص ۲۰۱-۲۱۱.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۳۴۹-۳۵۰؛ الفتوح، ج ۵، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ الأمالی، مفید، صص ۳۲۱-۳۲۳؛ مثير الأحزان، صص ۷۰-۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۰۸-۱۱۰ و ۱۱۵-۱۱۶.

۳. بلاغات النساء، صص ۲۱-۲۳؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۴-۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۲-۱۳۵.

۴. الفتوح، ج ۵، صص ۱۳۲-۱۳۳؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۷۶-۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۷-۱۳۹.

۵. در دیدار روحانیون و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم، ۱۳۸۴/۱۱/۵.

گم نکردن هدف

امام «رضوان الله علیه»، از اوّل، ماجرای خود را به این ماجرا وصل کردند و با دیدی حسینی به قضیه‌ی ایران نگریستند. ایشان فرض را بر این گذاشتند که اگر قیام کنند و به حرکت درآیند، اما احدی جواب ندهد، چه خواهد شد؟ البته ایشان معتقد بودند مردم جواب خواهند داد. این هم یکی از خصوصیات امام است که حقیقتی را کشف کردند که تا آن روز، هیچ کس برای کشف آن اقدام نکرده بود. با این همه، اگر هیچ کس هم همراه امام نمیشد، به تنهایی راه را میپیمودند. خودشان هم بارها به این نکته اشاره کردند. هر کس طبیعت امام را میشناسد، میداند که ایشان آماده بودند تا به تنهایی، بار نهضت را بر دوش بکشند.

امام «رضوان الله علیه»، در قضیه‌ی عاشورا مهمترین پیام خود را دادند و از مراسم عزاداری ماه محرم، بیشترین استفاده را کردند. در ماجرای سال ۴۲، بنده از جمله کسانی بودم که پیغام ایشان را برای جماعتی از علمای مشهد - در واقع برای مردم مشهد - به آن شهر بردم. ایشان سه پیام داده بودند تا به علمای مشهد داده شود. دو پیام مربوط به همه‌ی علما بود و یک پیام، ویژه‌ی دو تن از روحانیون برجسته‌ی آن روز مشهد بود، که فقط بایستی به خودشان تحویل میشد. من به دیدن آن دو روحانی رفتم و پس از صحبت‌های خصوصی، پیام را تحویلشان دادم. آن پیام، راجع به حرکت

در دهی محرم و ربط دادن نهضت به محرم و عاشورا بود. میفهمیدم که آن آقایان، روشن بینی و درک والایی از قضیه ندارند. این، واضح بود. با اینکه در مبارزه هم آن دو نفر شریک و سهیم بودند؛ یعنی در مبارزه، کوتاهی نبود، اما در این درک دقیق و ظریف، که از روز هفتم محرم، منبرها بر منبر، ماجرای مدرسه فیضیه را بگویند، و از روز نهم محرم، سینه‌زن‌ها نوحه‌ی مدرسه فیضیه را بخوانند، سهمی نداشتند. پیام امام به آن دو، حول محور هفتم و نهم محرم بود. این پیام، و پاسخی که یکی از آن آقایان داد، ماجراهایی دارد و تفصیلی. اوج آن سال هم، ماجرای محرم و پیش آمدن حوادث محرم و آن پیام عجیب و واقعاً حسینی بود.

عناصر موجود در شخصیت امام، همان عناصر گره‌برداری شده از عناصر حسینی بود. ما نمیخواهیم بگوییم که امام ما مثل امام حسین علیه السلام بودند. امام ما، شیعه و پیرو امام حسین علیه السلام بودند؛ اما گره‌برداری شده‌ی همان عناصر، در این بزرگوار هم وجود داشت. عنصر تبیین، عنصر اخلاص، عنصر عاطفه و محبت، عنصر استقامت و تخطی نکردن از راه و عنصر شجاعت و مبارزه علیه یک دستگاه عظیم، عناصری است که در نهضت عاشورا وجود دارد و همه در وجود امام بود. ما در این شعاع، باید ماجرای نهضت را مشاهده کنیم. اگر چنین شد، آن وقت نتیجه‌ای که در درجه‌ی اول برایمان خواهد داشت، این است که راهمان را در این نهضت گم نخواهیم کرد. مهم این است!

در غالب نهضت‌های بزرگ و انقلاب‌های گوناگون تاریخی، پس از گذشت مدتی، راه کمرنگ میشود. کمرنگ شدن راه، به دلیل حوادثی که قهراً پیش می‌آید، وجود دارد و امری اجتناب‌ناپذیر است. سیاست هست، برخورد هست، قضایای جهانی هست، تأثیرهای متقابل هست، رفتن یکی و آمدن دیگری هست، دگرگونی‌های ذهنی و فکری هست. همه یا یکی از این عوامل، بعضاً به کمرنگ شدن راه در نهضتها و انقلابها می‌انجامد.

شاید تا به حال اتفاق افتاده باشد که شما در کوهستانی قدم بزنید. بنده در زمان جوانی، زیاد به کوه و دشت و صحرا و ارتفاعات مختلف میرفتم. در کوه‌پیمایی، یک وقت کوه‌پیما به نقطه‌یی میرسد که دیگر جاده‌ای را که طی کرده است، نمی‌بیند. چنین تصوّر میکنند که جاده محو شده است و نیست! اصلاً هر چه نگاه میکند، جاده را نمی‌یابد. اینجا، دقت نظری لازم است تا کوه‌پیما جاده را پیدا کند. مقداری از آن دقت نظر به این است که مسافتی را به عقب برگردد و ببیند از کجا آمده است. مقدار دیگرش به این است که راه منتهی به مقصد را در پیچ و خمهای فراروی، خوب تشخیص دهد. آن وقت میتواند جاده را به وضوح بیابد. هنگامی هم که جاده را پیدا کرد، در می‌یابد که از اول مسیری

مشخص بوده است و او به دلیل ضعف قوه‌ی باصره یا ضعف در قوه‌ی تشخیص، آن را محو شده تصور می‌کرده است. در همه‌ی نهضتها، در همه‌ی حوادث اجتماعی و در همه‌ی تغییر نظامها، این حالت پیش می‌آید. این، حالت ناشناخته‌ای نیست.

هر کس در بیانات امام هم دقت کند، خواهد دید که ایشان به فکر این حالت بوده‌اند. اینکه ایشان - قریب به این مضامین - می‌گویند: «خوف این را دارم که روزی بیاید که مردم بگویند چرا رفتیم سفارت امریکا را گرفتیم، یا چرا فلان کار را کردیم، یا چرا جنگ را چنین کردیم؟» معنی به همین معناست. یعنی اشاره به دوران عدم وضوح محجّه و روشن نبودن راه است.

این حالت، همه جا در انقلابها پیش می‌آید و امری طبیعی است. ما نباید خیلی تعجب کنیم اگر یک وقت عدم وضوحی در امور پیدا شود. چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ کجا می‌خواهیم برویم؟ در این حادثه‌ی مهم، در این زلزله‌ی بزرگ، در این تهدید عظیم، چه انتخابی می‌خواهیم بکنیم؟ این حالت پیش می‌آید دیگر! عرض کردم: عواملش هم گوناگون است. عوامل مثبت و خوبش این است که گفتیم: یکی می‌رود، دیگری می‌آید؛ یا اینکه حادثه‌ی ناشناخته‌ای رخ می‌دهد.

مثال بارزش در انقلاب و کشور ما، جنگ تحمیلی بود. الحمدلله که این جنگ، هم در زمان امام شروع شد و هم در زمان امام به پایان رسید. و الا اگر در زمان امام شروع نشده بود و بعد از رحلت ایشان به‌وقوع می‌پیوست، غوغایی در نظرات و حرفها بود که «آیا دفاع بکنیم؟ اصلاً نیرو بفرستیم؟ با عراق مذاکره کنیم؟ چطور است که تکه‌ای از خرمشهر را بدهیم برود؟!» اگر در زمان امام، تمام نشده بود هم، همین حرفها وجود داشت: «چگونه تمام کنیم؟ تمام بکنیم؟ نکنیم؟» و الی غیر ذلک. یعنی مرتّب در زندگی یک ملت، این معنا پیش می‌آید. خوب؛ چه عاملی باید انسان را نجات دهد؟ بالاخره نورافکنی، دوربینی، نزدیک‌بینی وجود ندارد که انسان راه را بفهمد؛ چرا؛ وجود دارد. آن عامل روشنگری که باید راه را به ما نشان دهد، طبیعت این حرکت است. طبیعت حرکت، چگونه طبیعتی است؟ آیا طبیعت حسینی است؟ خوب؛ خود این معنایی دارد. اگر ما از بیانات امام، از حوادث نهضت، از متون نهضت، از بیانات نهضت و انقلاب، از محکّمات آیات انقلاب - نه از تشابهات آن - دریافتیم و فهمیدیم که این حرکت، یک حرکت حسینی است و حرکتی مبنی بر این است که انسان هدفی را لحاظ کند، باید این هدف را با همه‌ی وجود، با همه‌ی اخلاص و با همه‌ی تلاش ممکن، رهگیری کنیم و به سمت آن راه بیفتیم.

البته به سمت یک هدف حرکت کردن، به معنای اشتباه کردن نیست؛ به معنای غیرحکیمانه عمل

کردن نیست؛ به معنای فریب خوردن سیاسی و تندروی کردن نیست. اینها معلوم است و به جای خود محفوظ! اما آن هدف نباید یک لحظه فراموش شود. خوب؛ شما سوار خودرو هم که میشوید، از جاده‌ای حرکت میکنید. سوار قطار هم که میشوید، به طرف مقصدی حرکت میکنید. به طرف مشرق رهسپارید؛ یک وقت می‌بینید اتومبیل به طرف مغرب تغییر مسیر میدهد. آیا نباید ماشین را متوقف کنید، پیاده شوید و بپرسید: «مگر ما به طرف مشرق نمیرفتیم؟!». خوب؛ این کنش، به اصطلاح امروز، تاکتیک است و به زبان ما، شیوه و چگونگی راه رفتن. ما چون نمیتوانیم از دل کوه عبور کنیم، ناگزیریم از بغلش حرکتی را آغاز کنیم. به هر حال، چنین حرکتی ما را به آن طرف کوه می‌رساند. تا دیدیم در مقابلمان کوهی قرار دارد، نباید بگوییم «دیگر راهی برای رسیدن به آن سوی کوه وجود ندارد». قصد رفتن به قم را داشته‌ایم؛ بگوییم: خوب؛ حالا که نمیشود، فرضاً به فلان نقطه‌ی دیگر برویم! این طور نباید باشد.

نباید راه را گم کنیم؛ هدف نباید عوض شود؛ ارزشها نباید تغییر پیدا کند. فرض بفرمایید که امام حسین (علیه السلام) با یزید مقابله میکرد و میفرمود: این «یزید» نمیتواند در رأس حکومت باشد. وقتی کسی «مثل یزید» در رأس حکومت باشد - با شخص یزید هم کاری نداریم - «عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ»؛ یعنی با اسلام، خداحافظی! «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ» معنایش این است؛ یعنی «خداحافظ اسلام!» خوب؛ پیداست که امام حسین (علیه السلام) «خداحافظ اسلام» نمیخواهد بگوید؛ میخواهد اسلام را حفظ کند؛ پس باید با یزید به مقابله برخیزد.

خوب؛ حال اگر مقابله با یزید را هدف درجه دو و نزدیک بدانیم؛ چون خیلی سخت‌گیری کرد، بگوییم: «میخواستیم مقابله کنیم، ولی چون سخت‌گیری کرد، با یزید مقابله نمیکنیم و در عوض میرویم با امپراتور روم مقابله میکنیم!» آیا این درست است؟! این حفظ راه است؟! حفظ هدف است؟! امام حسین (علیه السلام) چنین کاری نمیکند.^۲

۱. الفتوح، ج ۵، صص ۱۶-۱۷؛ اللهوف، ص ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۲. در دیدار اعضای ستاد مراسم سالگرد ارتحال امام (علیه السلام)، ۱۳۷۵/۳/۲.

جهت‌گیری ارزشی در رفتارها

من امروز می‌خواهم از روی مقتل «ابن طاووس» که کتاب «لهوف» است، یک چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه‌های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم.

یکی از این قضایا، قضیه‌ی به میدان رفتن «قاسم بن الحسن» است، که صحنه‌ی بسیار عجیبی است. قاسم بن الحسن علیه السلام یکی از جوانان کم سال دستگاه امام حسین است؛ نوجوانی است که «لم يبلغ الحلم»^۱ هنوز به حد بلوغ و تکلیف نرسیده بوده است.

در شب عاشورا، وقتی که امام حسین علیه السلام فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند، این نوجوان سیزده، چهارده ساله عرض کرد: عمو جان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟

امام حسین علیه السلام خواست که این نوجوان را آزمایش کند - به تعبیر ما - فرمود: عزیزم! کشته شدن در ذائقه‌ی تو چگونه است؟ گفت: «أحلى من العسل»^۲؛ از عسل شیرینتر است. ببینید؛ این، آن جهت‌گیری ارزشی در خاندان پیامبر است. تربیت‌شده‌های اهل بیت این گونه‌اند. این نوجوان از

۱. مقتل الحسین، الخوارزمی، ج ۲، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

۲. الهدایة الکبری، ص ۲۰۴.

کودکی در آغوش امام حسین (علیه السلام) بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه، چهار ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین (علیه السلام) تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مربی به تربیت امام حسین (علیه السلام) است.^۱

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۷/۲/۱۸.

تلاش مستمر در تهذیب و سیاست

ملاحظه کنید؛ امام حسین علیه السلام فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله که بود، فرزند علی بن ابیطالب علیه السلام و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام که بود - همه‌ی اینها ارزشهایی است که یک انسان را خیلی تعالی میبخشد - پرورش یافته‌ی آن خانه و آن دامن و آن تربیت و فضای معنوی و بهشت روحانی هم که بود؛ اما به اینها قانع نشد. وقتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، ایشان یک نوجوان شش، هفت ساله بود. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، ایشان یک جوان سی و شش، هفت ساله بود.^۱ در دوران امیرالمؤمنین هم که دوران آزمایش و تلاش و کار بود، این مایه‌ی مستعد، زیر دست آن پدر، مرتب ورز خورده بود و قوی، درخشان و تابناک شده بود.

اگر همت یک انسان مثل همت ما باشد، خواهد گفت که همین مقدار بس است؛ همین خوب است و با همین خدا را ملاقات کنیم. همت حسینی این نیست.

در دوران حیات مبارک برادرش، که ایشان مأموم آن بزرگوار و امام حسن علیه السلام، امام بود، ایشان همان حرکت عظیم را ادامه داد. باز همین‌طور پیشرفت و انجام وظایف در کنار برادر و اطاعت مطلق از امام زمان است. همه‌ی اینها درجه و تعالی است. لحظه‌لحظه‌هایش را حساب کنید. بعد در مقابل

۱. تاریخ الأئمه، صص ۷-۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۲۰۰-۲۰۱.

شهادت برادر قرار گرفت.

بعد از آن هم زندگی مبارک این بزرگوار، ده سال ادامه پیدا کرده است. از وقت شهادت امام حسن (علیه السلام) تا هنگام شهادت امام حسین (علیه السلام)، حدود ده سال و اندکی است.^۱ شما ببینید امام حسین (علیه السلام) در این ده سال قبل از عاشورا چه میکرد.

آن عبادت و تضرع، آن توسل و اعتکاف در حرم پیغمبر و آن ریاضت معنوی و روحانی، یک طرف قضیه است. از طرف دیگر، تلاش آن بزرگوار در نشر علم و معارف و مبارزه با تحریف است. تحریف در آن روز، بزرگترین بلای معنوی برای اسلام بود که مثل سیلابی از فساد و گنداب، به سمت اذهان جامعه‌ی اسلامی سرازیر شده بود. دورانی بود که به شهرهای اسلامی و کشورها و ملت‌های مسلمان آن روز سفارش میشد بزرگترین شخصیت اسلام را لعن کنند!^۲ اگر کسی متهم میشد به اینکه طرفدار جریان امامت و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، تحت تعقیب قرار میگرفت. «القتل بالظنّة و الأخذ بالتهمة».^۳ در چنین دورانی، این بزرگوار مثل کوه ایستاد و مثل فولاد پرده‌های تحریف را برید. کلمات و فرمایشات و خطاب آن بزرگوار به علما، چیزهایی است که بعضی از آنها که در تاریخ مانده است، نشان میدهد ایشان چه حرکت عظیمی را در این زمینه داشته است. رشته‌ی بعدی هم رشته‌ی نهی از منکر و امر به معروف در بالاترین شکل آن است، که در نامه‌ی به معاویه در کتابهای تاریخ نقل شده است؛^۴ نقل شیعه هم نیست، اتفاقاً این نامه را تا آنجا که در ذهنم هست، مورّخین سنی نقل کرده‌اند؛ به گمانم شیعه نقل نکرده است؛ یعنی من برخورد نکرده‌ام؛ یا اگر هم نقل کرده‌اند، از آنها نقل کرده‌اند. آن نامه‌ی کذایی و نهی از منکر و امر به معروف، تا هنگام حرکت از مدینه است که بعد از به سلطنت رسیدن یزید است، که این هم امر به معروف و نهی از منکر است.

«أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ».^۵

ببینید؛ یک انسان، هم در تلاش نفسانی و شخصی - تهذیب نفس - آن حرکت عظیم را میکند؛ هم در صحنه و عرصه‌ی فرهنگی، که مبارزه با تحریف، اشاعه‌ی احکام الهی و تربیت شاگرد و انسانهای بزرگ است؛ و هم در عرصه‌ی سیاسی که امر به معروف و نهی از منکر است. بعد هم

۱. الهدایة الکبری، ص ۲۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۰.

۲. الإيضاح، صص ۵۲-۵۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، صص ۵۶-۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۳، صص ۲۱۴-۲۱۵.

۳. الإمامة و السياسة، ج ۱، صص ۲۰۲-۲۰۴؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۱۷-۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۶۸-۶۹.

۴. أنساب الأشراف، ج ۵، صص ۱۲۰-۱۲۲؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۲۰-۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۲۱۲-۲۱۴.

۵. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

مجاهدت عظیم ایشان، که مربوط به عرصه‌ی سیاسی است. این انسان، در سه عرصه مشغول خودسازی و پیشرفت است.

عزیزان من! این انسان الگوست - اینها مربوط به قبل از کربلاست - لحظه‌ای نباید متوقف شد. باید دایم در حال پیشرفت بود؛ چون دشمن منتظرِ خاکریز نرم است که نفوذ کند؛ دشمن منتظر توقف است تا حمله کند. بهترین راه برای متوقف کردن حمله‌ی دشمن و بر هم زدن آرایش او، حمله‌ی شماست. پیشرفت شما حمله به دشمن است.

دشمن از این مانع، غافل نیست. دایم برای پنجه می‌اندازد. باید با پنجه‌افکنی و ناخن‌کشی و حيله‌گری دشمن مقابله کنیم.

حرکت و تلاش لازم است؛ هم در جبهه‌ی خودسازی، این مقدم بر همه است، مثل امام حسین (علیه السلام) که آقا و مولای شماست؛ هم در جبهه‌ی سیاسی، که آن امر به معروف و حرکت و حضور سیاسی است و در جایی که لازم است، بیان مواضع و تبیین سیاسی در مقابل دنیای استکبار؛ هم در جبهه‌ی فرهنگی؛ یعنی آدم‌سازی، خودسازی، خودسازی فکری و اشاعه‌ی فکر و فرهنگ. اینها وظیفه‌ی همه‌ی کسانی است که امام حسین (علیه السلام) را الگو میدانند. خوشبختانه ملت ما همه نسبت به حسین بن علی (علیه السلام) خاضع‌اند و آن بزرگوار را بزرگ می‌شمارند؛ حتی خیلی از غیر مسلمانها این‌گونه‌اند.^۱

۱. در دیدار پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۵/۹/۲۴.

ایمان به مبارزه در راه حق

نقل شده است بعد از آنکه امام سجاد (ع) پس از حادثه‌ی عاشورا به مدینه برگشت^۱ - از آن وقتی که این کاروان از مدینه بیرون رفت^۲ و دوباره برگشت، هفت، هشت ماه فاصله شده بود - یک نفر خدمت ایشان آمد و عرض کرد: یا بن رسول الله! دیدید رفتید، چه شد! راست هم میگفت؛ این کاروان در حالی رفته بود که حسین بن علی (ع) خورشید درخشان اهل بیت، فرزند پیغمبر و عزیز دل رسول الله (ص)، در رأس و میان آنها بود؛ دختر امیر المؤمنین با عزت و سرافرازی رفته بود؛ فرزندان امیر المؤمنین - عباس و دیگران - فرزندان امام حسین (ع)، فرزندان امام حسن (ع)، جوانان برجسته و زبده و نامدار بنی هاشم، همه با این کاروان رفته بودند؛ حالا این کاروان برگشته و فقط یک مرد - امام سجاد (ع) - در این کاروان هست؛ زنها اسارت کشیده، رنج و داغ دیده‌اند؛ امام حسین (ع) نبود، علی اکبر نبود، حتی کودک شیرخوار در میان این کاروان نبود.

امام سجاد (ع) در جواب آن شخص فرمود: فکر کن اگر نمیرفتیم، چه میشد! بله، اگر نمیرفتند، جسمها زنده میماند، اما حقیقت نابود میشد؛ روح ذوب میشد؛ وجدانها پایمال میشد؛ خرد و منطق

۱. إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۰۰؛ العدد القویه، ص ۲۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۴-۳۳۵.

۲. الفتوح، ج ۵، صص ۲۱-۲۲؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۳. الأمالی، طوسی، ص ۶۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷.

در طول تاریخ محکوم میشد و حتی نام اسلام هم نمیماند. در دوران ما، حرکت انقلاب اسلامی و نظام اسلامی در این راه بود. کسانی که این حرکت را شروع کردند، ممکن بود در ذهنشان بگذرد که یک روزی بتوانند حکومت و نظام مورد نظر خود را تشکیل دهند؛ اما کاملاً در ذهن آنها این معنا هم وجود داشت که ممکن است در این راه شهید شوند، یا تمام عمرشان را در مبارزه و سختی و ناکامی به سر ببرند. هر دو راه وجود داشت؛ درست مثل حرکت امام حسین (علیه السلام).

در سال ۴۱ و ۴۲ و بعد سالهای سخت و سیاه اختناق در این زندانها، تنها شعله‌ای که دلها را گرم نگه میداشت و آنها را به حرکت وادار میکرد، شعله‌ی ایمان به مبارزه بود؛ نه عشق رسیدن به حکومت. این راه، همان راه امام حسین (علیه السلام) بود.^۱

۱. در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، ۱۳۸۰/۱۲/۲۷.

اقدام‌گرایی و خطر کردن

عاشورا؛ درس اقدام و ورود شجاعانه به میدانهای بزرگ

ماجرای عاشورا هم درس است؛ درس اقدام و نه‌راسیدن از خطرات و وارد شدن در میدانهای بزرگ. آن تجربه با آن خصوصیات و با آن دشواری، از عهده‌ی حسین‌بن‌علی (علیه‌السلام) برمی‌آمد؛ از عهده‌ی دیگری برنمی‌آمد و برنمی‌آید؛ لیکن در دامنه‌ی آن قلّه‌ی بلند و رفیع، کارهای زیاد و نقشهای گوناگونی هست که من و شما میتوانیم انجام بدهیم.^۱

۱. در دیدار پرسنل نیروی هوایی، ۱۳۸۴/۱۱/۱۸.

پیروزی خون بر شمشیر

روز عاشورا وقتی در مقابل سی هزار^۱ دشمن مسلح، جگرگوشه‌ی زهرا با هفتاد و دو نفر^۲ ظاهر شد، آن هم هفتاد و دو نفری که میان آنان نوجوان سیزده ساله هم بود،^۳ کودک یازده ساله هم بود،^۴ پیرمرد هفتاد ساله هم بود؛^۵ دشمن با خود فکر کرد حسین دیگر تمام شد؛ مخصوصاً در آن لحظات آخر روز عاشورا، وقتی که همه‌ی یاران حسین بن علی (علیه السلام) شهید شدند و این بدنهای پاک و مطهر بر روی خاکهای گرم کربلا غلتید، دیدند حسین بن علی (علیه السلام) ظاهر شد؛ در حالی که قنداقه‌ی یک طفل شیرخواره روی دست اوست، همه یقین کردند دیگر از حسین (علیه السلام) و از پیام حسین (علیه السلام) در دنیا اثری باقی نمی‌ماند. آخر همه‌ی دوستان حسین (علیه السلام) و همه‌ی فداکاران آنجا جمع بودند، مدینه در کربلا بود، مکه و کوفه و حجاز و عراق، در همان میدان خلاصه شده بود؛ کس دیگری نبود که بتواند ادعا کند دنباله‌رو حسین (علیه السلام) است؛ آنها هم یکی پس از دیگری در خاک و خون غلتیدند و به درجه‌ی شهادت رسیدند. حالا در عصر عاشورا حسین بن علی (علیه السلام) که یک روز چشم دنیایی متوجه

۱. الأملی، صدوق، ص ۵۴۷؛ عمدة الطالب، ص ۱۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۸۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

۳. مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

۴. مقتل الحسین، مقرر، ص ۲۹۴.

۵. التاریخ الكبير، ج ۲، ص ۳۰؛ رجال الطوسی، ص ۲۱.

او بود، تنها سربازش و تنها رزمنده‌ی شیرخوارش را روی دست گرفته و در مقابل لشکر دشمن ظاهر شده است. چشم کوتاه‌بین دشمن، حسین علیه السلام را تمام شده فرض کرد.

هنگامی که حسین بن علی علیه السلام خطاب به دشمن فرمود:

«إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَأَرْحَمُوا هَذَا الطُّفْلَ»^۱

یعنی ای سنگ‌دلان؛ ای از انسانیت بیرون آمده‌ها! اگر شما با من آن قدر عاطفه و مهر ندارید که نگذارید لب من به آب برسد، این طفل شش‌ماهه‌ی صغیر شیرخوار چه گناهی کرده است؟ باز هم دشمن نمی‌فهمید که حسین علیه السلام چه میکند؛ باز هم آن سیاست الهی برای آن کوردلان معلوم نشد. عمر سعد از شقاوت و کوردلی حرم‌له استفاده کرد و گفت: حسین را خاموش کن.^۲ به جای آنکه به طفل شیرخوار حسین علیه السلام آب بدهند، تیر سه شعبه‌ی زهرآلود^۳ به سوی او پرتاب کردند. این طفل روی دست پدر پیچ و تاب خورد و جان داد؛ خون از گلوی علی اصغر علیه السلام جاری شد. حسین بن علی علیه السلام از همین نقطه، گسترش خود را شروع کرد، نگذاشت خون علی اصغر لوٹ بشود؛ نگذاشت شایعه‌پردازان و دروغ‌گویان و سیاست‌بازان بگویند طفل حسین علیه السلام خودش مُرد یا از گرمای آفتاب مُرد. دستش را زیر گلوی علی اصغر گرفت، مشت حسین علیه السلام از خون علی اصغر علیه السلام پر شد، درمقابل چشم همه این خونها را به طرف آسمان پرتاب کرد؛ یعنی این خون را ببینید، علی اصغر را کشتید ای نامردمان! حسین بن علی علیه السلام در اینجا طومار حقانیت خود را امضا کرد؛ یعنی به دنیا فهماند با چه جریانی روبه‌روست؛ به تاریخ فهماند با چه می‌جنگیده و برای چه می‌جنگیده است.

حسین بن علی علیه السلام در تاریخ ثبت کرد فداکاری آن است که در نهایت تنهایی و هنگامی که نیروهای دشمن از همه طرف به سوی او سرازیر است، یک‌تنه قیام میکند، به یاران کم می‌سازد، نمی‌گوید تنهایم، نمی‌گوید همه با من مخالفند و از من کاری بر نمی‌آید، نمی‌گوید ضعیفم و چرا بیهوده بجنگم. بر سر دوراهی حق و باطل، قاطعانه حق را انتخاب میکند و آماده میشود که در راه حق، جانش را بدهد.

از همین نقطه، گسترش فرهنگ حسین بن علی علیه السلام شروع شد. نه تنها یزید بن معاویه، که سلسله‌ی اموی نیز با خون علی اصغر علیه السلام و با خون شهیدان کربلا در هم پیچید. جریان انقلابهای جهانی تاریخ اسلام و انقلابهای بزرگ از نقطه‌ی خون این مظلومان آغاز شد. هر جای عالم که نام اسلام رفته، نام حسین علیه السلام

۱. تذکرة الخواص، ص ۲۲۷.

۲. از مدینه تا مدینه، ص ۶۸۸.

۳. تذکرة الشهداء، ج ۱، ص ۵۰۴.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۹۵؛ الملهوف، صص ۱۶۸-۱۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

به عنوان نمودار اسلام رفته است. هرکه با حسین (ع) است، اسلام متعلق به اوست. هرکه دنباله‌رو حسین (ع) است، او در ادعای اسلام صادق است. هرکه راه حسین (ع) را انتخاب میکند، راست می‌گوید و امت پیغمبر آخر الزمان است. یزیدیان در تاریخ رسوا شدند و خون بر شمشیر پیروز شد.^۱

خون حسین بن علی (ع) بر اندازنده‌ی سلسله‌ی اموی

در حادثه‌ی عاشورای حسین، رعد و برق جبارانه‌ی دستگاه یزید، علی‌الظاهر همه چیز را از بین برد. عده‌ی مایوس شدند، اما همان‌طوری که در روایتی از امام صادق (ع) آمده است، خون حسین بن علی (ع) و یارانش در عاشورا، سلسله‌ی اموی و فرزندان ابوسفیان را بر انداخت؛ همچنان که خون زید بن علی و یارانش مایه‌ی قطع و ریشه‌کن شدن سلسله‌ی مروانی شد.^{۲، ۳}

پیروزی مظلومیت بر پلیدی

در ماجرای کربلا، امام حسین (ع) دو مظلومیت داشت؛ یکی، مظلومیت آن حادثه و اینکه خود آن بزرگوار را مظلومانه آزار دادند و بعد به شهادت رساندند، و مظلومیت دوم، جنجال منافقانه و خبثت‌آمیزی بود که اطراف آن بزرگوار در دنیا به راه انداختند. در کوفه جو را آن‌گونه خراب کردند، در شام جو را آن‌گونه خراب کردند، در دنیای اسلام امام حسین (ع) را یک خارجی، یعنی خروج‌کننده بر حکومت وقت و امام وقت معرفی کردند،^۴ منبرها و خطبه‌ها و زبانهای آلوده و حنجره‌های پلید را پُر کردند از اظهارات و تهمت‌ها و افتراها و اهانت‌هایی که بر مظلومیت حسین بن علی (ع) می‌افزود.^۵

البته در پایان، آن مظلومیت کار خودش را کرد؛ پرده‌ها را پس زد، چهره‌های پلید را افشا کرد، حقیقت، خودش را بر دل‌ها و ذهن‌ها تحمیل کرد؛ اگرچه نمی‌خواستند حقیقت آشکار بشود، اما دشمن شکست خورد و در نهایت امام حسین (ع) پیروز شد.^۶

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۵۹/۸/۲۳.

۲. ثواب الأعمال، ص ۲۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۹.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۰/۳/۱۵.

۴. الإمامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۲؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۱؛ الخرائج و الجرائع، ج ۲، ص ۵۸۱؛ تذکرة الخواص، ص ۲۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

۵. الإمامة و السياسة، ج ۲، صص ۱۲-۱۳؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۲؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۱؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، صص ۶۵-۶۶؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳۰۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۶۱.

۶. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۶/۵/۲۳.

سیاست مظلومیت مقاوم

در محرم سال ۱۳۵۷ از سوی رهبر بزرگوار این انقلاب و امام عظیم الشان، یک سیاست جدیدی در نهضت و مبارزه اعلام شد و آن سیاست پیروزی خون بر شمشیر بود. مسئله‌ی پیروزی خون بر شمشیر، فقط یک شعار برانگیزاننده نبود، یک حرف برانگیزاننده که پشت آن یک سیاست عمیق اسلامی نباشد، نبود؛ این یک سیاست عظیم اسلامی بود. امام در این پیام به ملت ایران تعلیم میدادند که باید به مناسبت حلول محرم، همان نقشی را ایفا کنید که حسین بن علی علیه السلام ایفا کرد و آن، نقش مظلومیت قهرمانانه و مقاوم است؛ یعنی در مقابل حرکتی که رژیم جبار ستمشاهی انجام داده است و خواهد داد، در مقابل آن قساوت، آن شقاوت، شما که سلاح ندارید، شما که اهل جنگ مسلحانه نیستید، شما که یک توده‌ی انبوه مؤمن و بااخلاص هستید، ایمان و اخلاص را با خون خودتان تضمین کنید و به دنبال آن، پیروزی را اجتناب‌ناپذیر کنید. سیاست مظلومیت مقاوم، درست همان سیاست حسین بن علی علیه السلام است که در ایران هم همین سیاست عمل شد و موفق شد؛ یعنی جمعی در مقابل قساوتها و شقاوتهایی که بر آنها وارد می‌آید و مظلوم واقع میشوند، این مظلومیت را تحمل کنند و از راه خودشان منحرف نشوند، منصرف نشوند، راه را ادامه بدهند، ولو به قیمت جانشان. این سیاستی بود که مردم هم این را فهمیدند و دیدید که از شب اول محرم در خیابانهای تهران، در محلات مختلف، صدای تکبیر مردم با صدای تیراندازی عمال و مزدوران رژیم آمیخته شد و صدای تکبیر بر صدای تیراندازی فایق آمد و سرانجام خون بر شمشیر پیروز شد.^۱

خون و قیام امام حسین علیه السلام ضامن بقای دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

در معنای حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۲؛ حسین از من است و من از حسینم، بعضی گفتند من از حسینم یعنی دین من از برکت امام حسین علیه السلام مایه گرفت و ماندگار شد و تضمین بقا یافت؛ این کاملاً درست است. یعنی ممکن است معنای این جمله باشد یا نباشد. اما اینکه دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از قیام امام حسین علیه السلام باقی ماند، در این شکی نیست؛ برای اینکه اگر قیام امام حسین علیه السلام نبود، این تکلیف به مردم داده نمیشد، آن قیامهای دوران بنی امیه و بنی عباس اتفاق نمی‌افتاد، حرکت پرتپش و پر خون و شهادت طلبانه و زنده‌ی تشیع در تاریخ ادامه پیدا نمی‌کرد و

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۶/۶/۶.

۲. الأدب المفرد، ص ۸۵؛ کامل الزیارات، صص ۱۱۶-۱۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱.

ذهنیات مردم مسلمان این میشد که هر کس سر کار است، هر کس در رأس حکومت است، با هر ایده‌ای، با هر خلقی، با هر روشی، باید از او اطاعت کرد، چون اولی الامر است! ولو فاسق باشد، ولو فاجر باشد و مقابل این تفکر غلط و انحرافی، هیچ تفکر درست و عمیق وجود نمی‌داشت و در آن صورت چون قیامی هم پیش نیامده بود، حرکت انحرافی همین طور ادامه پیدا میکرد و امروز یا هیچ نامی از اسلام نبود، یا اگر بود، نام صددرصد بی‌محتوایی بود. آنچه این محتوا را نگه داشت، قیام امام حسین (علیه السلام) بود. قیام ملت ایران هم دنباله‌ی همین قیام است و سیاست پیروزی خون بر شمشیر هم جزئی از همین تر و مکتب حسین بن علی (علیه السلام) بود.^۱

پیروزی جهاد مظلومانه

درس دیگر^۲ عاشورا که امروز باید برای ما جالب باشد، این است که مبارزه و جهاد مظلومانه اگر سرکوب هم بشود، آنچنان که در کربلا شد، خدای متعال این خون را هرگز خشک نخواهد کرد! خون امام حسین (علیه السلام) جوشید و در طول تاریخ طولانی، اسلام و جریان عظیم تشیع را آبیاری کرد، رشد داد و به امروز رساند. شما می‌بینید امروز، اسلام به وسیله‌ی شما در دنیا سربلند شد و ما از عاشورا یاد گرفتیم. ما اگر عاشورا نداشتیم، بلد نبودیم چگونه باید در مقابل ظلم و جور رژیم جبار گذشته ایستادگی کرد؟ این درس حسین بن علی (علیه السلام) است.^۳

ماندگاری فداکاری برای اسلام، حتی در کمال غربت

درس دیگر محرم این^۴ است که وقتی انسان برای خدا و اسلام، جان خود را فدا میکند، اگرچه در کمال غربت باشد؛ مثل غربت حسین بن علی (علیه السلام)، این شمع فروزان و این نهال بالنده هرگز از صحنه‌ی روزگار محو نخواهد شد؛ این خون هرگز نخواهد خشکید. اگر کسی در وضع حسین بن علی (علیه السلام) به شهادت میرسید، به حسب طبیعت باید به کلی فراموش میشد؛ اما حسین (علیه السلام) نه فقط فراموش نشد که خون او هر روز جوشانتر شد، هر روز دل‌های بیشتری را برانگیخته کرد. در

۱. در دیدار اعضای جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶/۶/۱۰.

۲. رک: ص ۷۱. پیش از این به درس دیگری از عاشورا (ایستادگی و نهراسیدن از تنهایی و غربت) اشاره شده است: «درس حسین بن علی (علیه السلام) این است که این فریضه و این واجب را به سبب تنها بودن، کم بودن، غریب بودن، یاور نداشتن، معارض داشتن، دشمن داشتن، نباید ترک کرد.»

۳. در جمع لشکر ۱۹ فجر شیراز، ۱۳۶۷/۵/۲۴.

۴. درس اول مورد اشاره در این سخنرانی، لزوم فداکاری برای دفاع از دین است: «آنجا که پای دفاع از اسلام در میان است، جانها حتی عزیز تر نشان هم باید خود را آماده‌ی قربانی شدن کنند. این درس اول.»

بیابان دورافتاده، دور از چشم همه در برابر یک لشکر فریب خورده‌ی اغفال شده و دل به دنیا داده، زیر فشار تبلیغات دستگاه جبار حاکم با آن فشار شدیدی که روی دوش مردم می‌آمد که مبادا یاد حسین بن علی علیه السلام را زنده کنند؛ با همه‌ی این اوصاف و احوال، این خون خشک نشد؛ این جان عزیز فراموش نشد. این شهادت، هر روز که گذشت، دنیا را بیشتر روشن کرد.^۱

عدم تلازم غربت و ضعف

غربت، شما را نترساند و به وحشت نیندازد. قلّه‌ی غربت را حسین بن علی علیه السلام و یارانش - بزرگوارانی که ما این طور برایشان سینه می‌زنیم و اشک میریزیم و آنها را از فرزندان خودمان بیشتر دوست میداریم - پیمودند و فایده‌اش این شد که امروز اسلام زنده است؛ و حادثه‌ی کربلا، نه فقط در قطعه زمینی کوچک، بلکه در منطقه‌ی عظیمی از محیط زیست بشر امروز زنده است. کربلا همه جا هست؛ در ادبیات، در فرهنگ، در سنتها، در اعتقادات و در میان دلها. آنکه در مقابل خدا سجده نمیکند، در مقابل عظمت حسین بن علی علیه السلام سر فرود می‌آورد! آن غربت، امروز این نتیجه را دارد. آن، قلّه‌ی غربت بود. غریب بودن و مظلوم بودن، به معنای ضعیف بودن نیست.^۲

قدرتهای مادی؛ مغلوب قدرتهای معنوی

بینید زینب کبری علیها السلام - دختر همین فاطمه‌ی زهرا علیها السلام - به مقتدرترین سلاطین زمان خودش، در وقتی که اسیر در دست آن سلطان ظالم و سفاک است، میگوید: «هر کاری میتوانی بکنی، بکن؛ اما نخواهی توانست ما را از صحنه‌ی تاریخ بیرون ببری و راهمان را محو و پاک کنی، تا بشریت نتواند این راه را برود.»^۳ اگر اقتدار مادی میتواندست، این کار را میکرد.^۴

خون و مظلومیت؛ زبان ماندگار تاریخ

مبارزه‌ی امام حسین علیه السلام دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد؛ اما هر دو نتیجه خوب است. یک نتیجه این بود که امام حسین علیه السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز شود و قدرت را از چنگ

۱. در جمع رزمندگان لشکر نجف اشرف، ۱۳۶۷/۵/۲۴.

۲. در جمع هزاران تن از اعضای سپاه پاسداران و یگان ویژه‌ی نیروی انتظامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۲/۱۰/۲۶.

۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۴؛ تاج الموالید، ص ۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۷۴.

۴. بلاغات النساء، صص ۲۱-۲۳؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۴-۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۳-۱۳۵.

۵. در دیدار فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶/۶/۲۶.

کسانی که با زور بر سر مردم میکوبیدند و سرنوشت مردم را تباه میکردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد. اگر این کار صورت میگرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض میشد. یک وجه دیگر این بود که امام حسین علیه السلام نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین علیه السلام در اینجا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، بامظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیرقابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد. و این کار را امام حسین علیه السلام کرد.

کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران، مقصود اوّل حاصل نشد؛ اما مقصود دوم حاصل گردید. این دیگر چیزی است که هیچ قدرتی نمیتواند آن را از امام حسین علیه السلام بگیرد؛ قدرت رفتن به میدان شهادت، دادن جان و دادن عزیزان، آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، هر عظمتی که دشمن داشته باشد، در مقابلش کوچک و محو میشود.^۱

نتایج قیام و خون امام حسین علیه السلام

هر نفر از اصحاب و اهل بیت که میرفتند، مثل این بود که یک عضو یا قطعه‌ای از بدن مبارک آن حضرت را جدا کردند و ایشان برای تک‌تک آنها صبر کرد. این جرعه‌های صبر را یکی یکی نوشید؛ نتیجه‌اش هم معلوم شد؛ یعنی آن ارزشهایی که امام حسین علیه السلام میخواست در دنیا بماند - قرآن، نام اسلام، ارزشهای اسلامی و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله - ماند. در دایره‌ی محدودتر و مهمتر، تشیع ماند که مکتب اهل بیت: است.

اگر امام حسین علیه السلام این کار را نمیکرد، همچنان که در طول آن پنجاه، شصت سال پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله، آن‌طور اسلام تغییر یافته بود و به آنجا رسیده بود که بتواند جگرگوشه‌ی آن حضرت را بیابند و به قتل برسانند، اوضاع خیلی فرق میکرد. پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، کار به جایی رسید که در دنیای اسلام، مانند امام حسین علیه السلام زینب کبری علیها السلام فرزندان و جگرگوشه‌های پیغمبر را علناً و صریحاً کشتند و اسیر کردند. اوضاع خیلی فرق کرده بود. حالا اگر امام حسین علیه السلام آن کار را نمیکرد، به فاصله‌ی اندکی اسلام از بین میرفت. امام حسین علیه السلام در واقع به مثابه‌ی آن میخ عظیمی شد که این خیمه‌ی توفان زده را با خون خود نگه داشت.^۲

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۹/۱/۲۶.

۲. در پایان درس خارج، ۱۳۸۰/۱۲/۲۱.

سنت الهی؛ پیروزی مشروط

درس [عاشورا] این است که دشمن هرچه هم نیرومند باشد، بایستی قیام کرد؛ باید حرکت کرد. البته در این راه دو سرنوشت وجود دارد، یکی پیروزی ظاهری و یکی شکست ظاهری؛ یکی از این دو سرنوشت در انتظار انسان است.

تاریخ، قوانینی دارد؛ بدون شک اگر یک سلسله وظایف و کارهایی انجام بگیرد، پیروزی نصیب خواهد شد؛ اگر انجام نگیرد، شکست عاید خواهد شد.

آن روز اگر نه همه‌ی مسلمانها، فقط همان مردم دعوت کننده از امام حسین (ع) یعنی همان کوفیها مقاومت و استقامت میکردند، امام حسین (ع) پیروز میشد. این گونه نبود که ما خیال کنیم حتماً باید امام حسین (ع) در این نبرد به شهادت میرسید. البته امام حسین (ع) سرنوشت را میدانست، اما در صورتی که مردم قیام میکردند، حرکت میکردند، اراده میکردند؛ میتوانستند این سرنوشت را عوض کنند؛ مثل اینکه ما توانستیم. ملت ایران با اینکه تجربه‌ی تلخ شکستهای متعدد را در طول تاریخ داشت، توانست و این مسئله‌ی هر روز ماست.

هرجا ملتی قیام کند، اتحاد خودش را حفظ کند، مقداری سختی را بر خودش تحمل کند، نه برای همیشه، برای یک مدت کوتاه، خواهد توانست پیروز بشود. آن روز امام حسین (ع) قیام کرد؛ او

وظیفه‌اش را انجام داد، دیگران با او همراهی نکردند؛ نتیجه آن شد که آن فاجعه‌ی بزرگ تاریخی پیش آمد. البته این درس هم برای مردم تا ابد باقی ماند. این درک حسین بن علی علیه السلام از موقعیت بود.^۱

راز پیروزی بر دشمن

هیچ چیز نمیتواند دشمنان اسلام و دستگاه‌های مجهز را به عقب‌نشینی وادار کند یا به زانو دریاورد، مگر نیروی ایمان مردم مسلمان. تنها با این عامل است که دشمنان دین و دشمنان این انقلاب و دشمنان استقلال این ملت، مجبور میشوند عقب‌نشینی کنند؛ یعنی دیگر کاری از آنها ساخته نیست. ابزارهای مادی با یکدیگر قابل رقابت است، اما وقتی پای معنویت، ایمان و قدرت انسان مؤمن به میان می‌آید، هیچ ابزار مادی با او نمیتواند مقابله کند. اگر این‌گونه نبود؛ حقیقت، عدالت و دین حق در طول تاریخ باقی نمیماند. شما ببینید چقدر با فکر حق و راه حق در طول تاریخ مقابله و مبارزه شده است. تمام قدرتمندان در مقابل حق قرار داشتند، همه‌ی جباران علیه حق قیام کردند و نیروهایشان و زر و زورشان را به کار بردند، پس باید حق نمیماند، باید فکر حق در دنیا از بین میرفت. آن چیزی که موجب شد حق در طول تاریخ و میان بشریت، بماند و مضمحل نشود، همین است. ابزاری وجود دارد که زور و زر و قدرت و فرعونیت و جباریت در مقابل آن کارایی ندارد و آن همان نیروی انسان مؤمن است. انسان باایمان وقتی وارد عمل بشود، ابزارهای مادی گُند میشود.^۱

۱. در دیدار خانوادگی شهدا و فرماندهان عملیات کربلای چهار و پنج، ۱۳۶۵/۱۲/۱۵.

پیروزی حقیقی و ماندگار در سایه‌ی عوامل معنوی قدرت

این شخصیت‌های عظیمی که هر کدام به نحوی امروز سرتاسر تاریخ بشر را روشن کرده‌اند - حسین بن علی علیه السلام، امام سجاد علیه السلام، حضرت ابوالفضل علیه السلام - کسانی هستند که در دوران خودشان، به گمان باطل مادی، به کلی نابود و هضم شدند. حسین بن علی علیه السلام با همه‌ی جوانان و شخصیت‌های برجسته‌ی خانواده‌اش - برادران، فرزندان، نزدیکان، جوانان و اصحاب غیور - در غربت کامل به شهادت رسیدند؛ در غربت کامل هم دفن شدند.^۱ نه کسی آنها را تشییع کرد و نه کسی برای آنها اقامه‌ی عزانمود. کسانی به گمان باطل، فکر میکردند اگر اینها بمانند، ممکن است بساط انتقام‌گیری راه بیندازند. خیال میکردند که با شهادت حسین بن علی علیه السلام و همراهانش، کار تمام شد. امام سجاد علیه السلام سی و چهار سال بعد از آن روز، در مدینه ظاهراً در حال انزوا زندگی کرد؛ نه لشکری، نه مجموعه‌ای و نه هیاهویی به ظاهر وجود نداشت. ابوالفضل العباس علیه السلام هم یکی از شهدای روز عاشورا است. تصوّر باطل قدرتهای مادی که با منطق مادی حکومت میکنند، معمولاً این است که اینها تمام شدند و از بین رفتند، ولی می‌بینید که واقعیت قضیه این طور نیست. اینها تمام نشدند؛ اینها ماندند و روزه‌روز بر عظمت و جلالت و جذّابیت و تأثیر گذاریشان افزوده شد؛ دلها را قبضه و تصرف کردند و دایره‌ی وجود خودشان را گسترش دادند. امروز صدها میلیون مسلمان، اعم از شیعه و غیر شیعه، به نام اینها تبرک می‌جویند؛ از سخن اینها استفاده میکنند؛ یاد آنها را گرامی میدارند. اینها پیروزی در تاریخ است؛ پیروزی حقیقی و ماندگار.

سؤالی که در ذهن انسان پیش می‌آید، این است که قضیه چیست؟ عامل این بقا چیست؟ به نظر من، این یکی از اساسی‌ترین و در عین حال واضح‌ترین و رایج‌ترین حقایق زندگی بشر است؛ منتها مانند همه‌ی حقایق واضح، توجه انسانهای غافل را بر نمی‌انگیزد. همه‌ی حقایق عالم، پدیده‌های مهمی هستند. این خورشید، این ماه، این آمدن شب و روز، این آمدن فصول گوناگون، این دنیا آمدن، رفتن، مردن، زندگی کردن؛ هر کدام از این حوادث، برای یک انسان در خور تدبّر و درس است، لیکن افراد غافل به اینها توجه نمی‌کنند. این افراد متدبرند که به آنها اعتنا میکنند، از آنها استفاده مینمایند و بهره‌اش را هم می‌برند.

آن حقیقتی هم که گفتیم، از همین حقایق واضحی است که در طول تاریخ بوده است و آن این است که ما دو گونه عوامل قدرت داریم: عوامل مادی قدرت، عوامل معنوی قدرت.

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۸؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۲.

عوامل مادی قدرت؛ یعنی همین پول و زور و رو و کارهایی که قدرتمندان در طول تاریخ کردند. اگر هم نتیجه‌ای به بار آمده است، نتیجه‌ی چند صباحی از زندگی است. شما ببینید این قدرتمندان عالم چقدر عمر کردند؛ چقدر بعد از آن جنگها و بعد از آن سیاسی کاریها و بعد از آن همه تلاش، توانستند ثمره‌ی آن را ببرند! خیلی کوتاه و چند سالی، که در واقع هیچ چیزی نیست. اما یک دسته هم عوامل معنوی قدرتند؛ یعنی ایمان، پاکی و پارسایی، راستی و حقانیت، ارزشهای دینی و الهی همراه با مجاهدت.

این قدرت، قدرت ماندگار است. قدرتی که از این راه حاصل میشود، به معنای بگیر و ببند و بهره ببر و تمتع کن نیست؛ قدرت ماندگار تاریخی است؛ قدرت سرنوشت ساز بشر است و میماند؛ کما اینکه انبیا تا امروز زنده‌اند؛ بزرگان مشعل دار عدل و داد در تاریخ بشر هنوز زنده‌اند. یعنی چه زنده‌اند؟ یعنی آن خطی که آنها برای اثبات و جا انداختن آن، تلاش و مجاهدت میکردند، در زندگی بشر ماند و به صورت یک مفهوم ماندگار و یک درس برای بشر درآمد. امروز همه‌ی خیرات و زیباییها و نیکوییهای که برای بشر وجود دارد، ناشی از همان درسها و دنباله‌ی همان تعالیم انبیا و دنباله‌ی همان تلاش مصلحان و خیرخواهان است. اینها میماند.

امام حسین (علیه السلام) عامل معنوی قدرت را داشت. اگرچه خود او به شهادت رسید، اما مجاهدتش برای این نبود که چند صباحی در زندگی خوش بگذراند، تا ما بگوییم حالا که به شهادت رسید، پس شکست خورد. مجاهدت او برای این بود که خط توحید را، خط حاکمیت الله را، خط دین و خط نجات و صلاح انسان را در میان بشر ماندگار و تثبیت کند؛ زیرا عواملی سعی میکردند که این خط را به کلی پاک کنند. شما امروز هم نمونه‌ی آن را می‌بینید. یک موقع بود که وقتی ما این حقایق را میگفتیم، ذهنیات به حساب می‌آمد؛ اما امروز همه‌ی آن حقایق ذهنی تحقق پیدا کرده است.^۱

۱. در دیدار فرماندهان و گروه کثیری از پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳۷۸/۸/۲۲.

ارزش‌گذاری مردم

هرچه انسان فکر میکند، می‌بیند درسهای عاشورا باز هم از آنچه اندیشیده، بیشتر است. یکی از درسهای مهم عاشورا این است که مردم را به دو دسته در مقابل یکدیگر تقسیم کرد. یک ارزش‌گذاری و تقویم واقعی مردم به برکت حادثه‌ی عاشورا انجام گرفت و این درس بزرگی شد. تا وقتی مسئله‌ی خون و فداکاری مطرح نبود و درست نمیدانستند حسین بن علی علیه السلام برای چه از مدینه یا مکه حرکت کرده است، بودند و ماندند کسان زیادی که پیروی خودشان از حسین بن علی علیه السلام را پس نگرفتند، چون مسئله‌ی عافیت‌آمیزی بود.

در کوفه هم تعداد زیادی از سران و رؤسای شهر کوفه نامه نوشتند به حسین بن علی علیه السلام و از آن حضرت دعوت کردند و این دعوت، بعد از آن بود که امام علیه السلام از مدینه خارج شده بود.^۱ هنوز نمیدانستند مسئله چیست. گمان نمیکردند چنین آزمایش دشوار و فشاردهنده‌ای را با خود همراه داشته باشد. در مکه عده‌ی زیادی با آن حضرت به راه افتادند، علی‌رغم ظواهر که تلخ بود، چون هنوز معلوم نبود که قضیه به کجا خواهد انجامید، اما به مجرد اینکه مسائل، چهره‌ی واقعی خودش را نشان داد، طرفداران حق و حقیقت کم شدند. تلخیها، اهل دنیا را راند؛ همان‌طور که خود امام علیه السلام در یک بیانی فرمود:

۱. روضة الواعظین، ص ۱۷۲؛ الکامل، ج ۴، ص ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۳۳۲-۳۳۳.

«النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدِّينُ لِعَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^۱ این ترسیم واقعیت بود. وقتی سختیها پیش می‌آید، دین‌دارها کم میشوند؛ تا وقتی عافیت و راحت هست، مدعیان زیاد هستند. آن روز در مکه و مدینه و کوفه و در همه‌ی جهان اسلام، بسیار بودند کسانی که ادعا میکردند تابع دین و پیرو بی‌قید و شرط اسلامند. خیلی بودند کسانی که حسین بن علی علیه السلام را فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله میشناختند و قبول داشتند و حتی به او محبت هم میورزیدند. اما همین آدمها، آن روزی که امام حسین علیه السلام خواست از مکه حرکت بکند، حاضر نشدند بیایند. شما نباید خیال کنید عبدالله بن جعفر، امام حسین علیه السلام را قبول نداشت، یا بسیاری دیگر از بنی‌هاشم که با حسین بن علی علیه السلام راه نیفتادند. اینها همه امام حسین علیه السلام را امام، فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و یک انسان بزرگ و والا قبول داشتند، اما حاضر نشدند، چون سخت بود! تا وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل، در راه به امام حسین علیه السلام نرسیده بود، عده‌ی بیشتری با آن حضرت همراه بودند. وقتی خبر از کوفه آمد که اوضاع دشوار است و مسلم را به قتل رساندند، یک عده هم آنجا رفتند.^۲ در خود کوفه هم کسانی که اظهار کردند به امامت فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله معتقد هستند، یکی دو تاسه تا نبودند؛ چندین هزار بودند^۳ که بین آنها سران و شخصیت‌های بزرگی هم حضور داشتند.

البته شما به نامه‌هایی که به امام حسین علیه السلام نوشتند، اگر دقت کنید، ریشه‌ی اشکال را پیدا میکنید. دو گونه نامه به امام حسین علیه السلام نوشتند؛ هر دو دعوت است.

بعضی به امام حسین علیه السلام مینویسند: «إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبَلْ»؛ بیا ما رهبر نداریم! یعنی رهبر میخواهیم. به دنبال رهبر و امامی هستند که آنها را رهبری کند، دست آنها را بگیرد و قدم به قدم پیش برود. این دریافت درست است. زیر این نامه را امثال حبیب بن مظاهر امضا کردند.^۴ راجع به یزید نوشتند، راجع به حکومت اموی نوشتند.

یک دسته‌ی دیگر هم نامه نوشتند، آنها هم دعوت کردند، منتها حسین بن علی علیه السلام را به عنوان امام و رهبر دعوت نکردند. البته امام میخواستند؛ آنها هم قبول داشتند، چون شیعه بودند - مردم کوفه

۱. «مردم، دنیا پرستند و دین از سر زبان آنها فراتر نمیرود. تا وقتی دین‌دار هستند که معیشت آنها تأمین شود؛ اما وقتی به وسیله‌ی بلا مورد آزمایش قرار میگیرند، دین‌داران قلیل و اندک خواهند شد.» تحف العقول، ص ۲۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۸۳؛ در منابع اهل سنت این‌گونه آمده است: «الناس عبيد المال، والدين لعق على ألسنتهم يحوطونه ما درت معاشهم، فإذا محصوا بالبلاء قل الديانون» نزهة الناظر وتنبیه الخاطر، ص ۸۷.

۲. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۶۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۷؛ بحار الأنوار ج ۴، ص ۳۷۴.

۳. الإمامة و السياسة، ج ۲، ص ۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۴۰؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۴؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۲؛ منیر الأحزان، ص ۱۶؛ الدر النظیم، ص ۵۴۱-۵۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۳۵-۳۳۶.

۴. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۶-۳۷؛ الکامل، ج ۴، ص ۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۳۲-۳۳۳.

غالباً شیعه بودند- اما لحن نامه، لحن دعوت از یک میهمان است. نامه نوشتند به حسین بن علی علیه السلام که اینجا رودهای ما جاری است، درخت‌های ما سرسبز است، باغستانهای ما پر بار است؛ انگاری مهمان دعوت میکردند! یعنی بیاید اینجا زندگی و تنعم مادی زیاد است. خب، حسین بن علی علیه السلام که برای تنعم مادی به جنگ نمیرفت؛ حسین بن علی علیه السلام برای وظیفه حرکت میکرد. زیرا این نامه‌ی دوم را، امثال شبت بن ربیع امضا کردند^۱ که خودش یکی از قاتلین امام حسین علیه السلام شد.^۲ برداشت از حرکت حسین بن علی علیه السلام دوگانه است. یک عده به چشم دنیا نگاه میکنند، یک عده به چشم آخرت؛ یک عده برای جاه و جلال و رسیدن به نان و موقعیت به آن نگاه میکنند، یک عده برای وظیفه.

آنکه برای جاه و موقعیت و نان و نام، دنبال حسین بن علی علیه السلام است، تا دید اینها به خطر می‌افتد، میگوید خداحافظ، ما رفتیم! دیگر کاری ندارد. برای نان آمده بود؛ وقتی نان نیست، بماند چه بکند؟ برای مقام آمده بود؛ وقتی مقامی نیست و هرچه هست محنت است، چرا بماند؟ میگذارد میرود. یک عده هم برای ادای تکلیف آمدند. کاری ندارند حسین بن علی علیه السلام شهید خواهد شد یا به حکومت خواهد رسید. میگوید: من ادای تکلیف میکنم. تکلیف این است که در آنچنان موقعیتی، وقتی فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قیام کند، برای گرفتن حق و برای هدایت مردم و برای اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی، مؤمنین و مسلمین، پشت سر او بایستند و به او کمک کنند! میگوید من میخواهم این وظیفه را انجام بدهم و در راه این وظیفه دو چیز ممکن است پیش بیاید؛ یکی پیروزی، چشم‌روشنی و رسیدن به همه جا، یکی هم کشته شدن؛ برای هر دو هم حاضرم. خود حسین بن علی علیه السلام هم با این روحیه حرکت کرد. اینها همان کسانی بودند که تا لحظه‌ی آخر با امام حسین علیه السلام ماندند. شب عاشورا هم آنجا بودند؛ روز عاشورا هم برای کشته شدن از یکدیگر سبقت می‌جستند^۳ و با هم شوخی میکردند؛^۴ چراکه دارند به لقای الهی میرسند و شهید میشوند. این مَحَکی بود که حسین بن علی علیه السلام به کار برد.^۵

۱. تجارب الأمم، ج ۲، ص ۴۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.

۲. الطبقات الكبرى، خامسه ۱، صص ۵۱۶-۵۱۸؛ الهدایة الكبرى، صص ۱۳۴-۱۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۷؛ اللهوف، صص ۶۶-۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۱؛ اللهوف، صص ۵۷-۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱.

۵. در جمع رزمندگان مرکز پشتیبانی جنگ (سپاه جنوب)، ۱۳۶۷/۵/۲۹.

مقابله با تبلیغات دشمن

اعلام هدف قیام برای مقابله با تبلیغات دشمن

حسین (علیه السلام) می‌خواهد اجازه ندهد بلندگوهای تبلیغاتی ننگین یزید بن معاویه هدف او را دگرگونه جلوه بدهند. حسین (علیه السلام) می‌خواهد حقیقت را به گوش همه برساند و به همه بفهماند:

«أَنْتَ لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا»

خلاصه‌ی معنا این است که من به انگیزه‌های مادی، بیرون نیامدم؛ من نیامدم تا مانند یزید مقامی بگیرم؛ من قیام نکردم تا مانند این دنیاطلبان پست، بهره‌ی مادی بخواهم و خود را برخوردار کنم؛ من به کربلا نمی‌روم برای اینکه به فکر دنیای مادی خویش باشم. حرکت من، بیرون آمدن من، برای مقصود دیگری است. آن مقصود چیست؟ قیام من، بیرون آمدن من از مدینه و سپس عزیمت من به مکه، برای این است که این فساد را که حکومت یزیدی و اموی به وجود آورده است، نابود کنم. من خود را آماده‌ی شهادت و فداکاری کرده‌ام، تا با خون و فداکاری خود، بر روی همه‌ی تدابیر یزیدی خط بطلان بکشم. من برای این می‌آیم تا پایه‌ی فاسد این رژیم و این حکومت را متزلزل کنم.^۱

۱. بیانات در ۱۳۵۷/۸/۲۹.

پیش‌گیری از تبلیغات منفی دشمن

حضرت به برادرش محمد بن حنفیه، چیزی را به عنوان وصیت نوشت و داد. آنجا بعد از شهادت به وحدانیت خدا و چه و چه، به اینجا میرسد:

«وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا»^۱

یعنی کسانی اشتباه نکنند و تبلیغات‌چیها تبلیغ کنند که امام حسین (علیه السلام) هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه خروج میکنند، برای اینکه قدرت را به چنگ بگیرند - برای خودنمایی، برای عیش و ظلم و فساد - وارد میدان مبارزه و جنگ میشود! کار ما از این قبیل نیست.^۲

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

احیای یاد و خاطره‌ی کربلا

گریه‌ی آتش‌افروز امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) شاهد و راوی حوادث خونین عاشورای حسین (ع) و خود، پیامبرِ آن انقلاب هم بود؛ بعد از ماجرای آن شهادت‌گذازنده‌ی خونین، بیشتر از ۳۰ سال گریه کرد.^۱ این گریه، گریه‌ی غم و تأسف نبود؛ این گریه، گریه‌ی آتش‌افروز انقلاب بود.^۲

تدبیر حضرت سجاد (ع) برای احیای کربلا

حضرت سجاد (ع) حادثه‌ی عاشورا را با تبلیغات درازمدت همه‌جانبه به سطح جهان اسلام کشاند و نگذاشت حادثه‌ی کربلا در انزوا و در غربت بماند و تمام بشود؛ چون میدانید، دستگاه یزید میخواست دستگاه امام حسین (ع) را در همان گوشه‌ی بیابان تمام بکند. حسین بن علی (ع) را با نزدیکترین یارانش با وفادارترین فرزندان و خاندانش آنجا گشتند، بعد هم در شهر کوفه گفتند: اینها خروج کرده بودند؛^۳ اینها آدمهای خلافت‌کاری بودند؛ علیه دستگاه خلافت، علیه حکومت قیام

۱. کامل الزیارات، ص ۲۱۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹.

۲. بیانات در ۱۳۵۹/۶/۱۷.

۳. المنتخب للطریحی، ج ۲، ص ۴۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

کرده بودند؛ کسی که قیام علیه حکومت الهی بکند، معلوم است حکمش چیست. خانواده‌شان را هم به اسارت بردند که نگذارند از اینها نامی و یادی در خاطره‌ها زنده بشود. اما امام سجاد علیه السلام با تدبیر، با اداره، در بازار کوفه،^۱ در مجلس ابن زیاد،^۲ در شام^۳ و در مدینه^۴ به چندین مناسبت مسئله‌ی کربلا را زنده کرد. آن قضیه‌ای که در گوشه‌ی یک بیابان غریب واقع شده بود و قاعدتاً کسی از آن خبردار نمیشد، شعله‌ی برافروخته‌ای شد که هرچه خلفای بنی امیه و بعد خلفای بنی عباس میکوشیدند روی این شعله را به گونه‌ای بپوشانند، نمیشد. هرچه میگذشت، این شعله برافروخته‌تر میشد؛ به طوری که زائران کربلا یک مشکلی شده بودند برای دستگاه خلافت؛ دست میبردند، پا میبردند، سر میبردند، زندان میکردند^۵ تا شاید مردم، این همه به کربلا نیایند و این شعله را برافروخته‌تر نکنند. از عاقبتش میترسیدند، اما نشد.^۶

مجاهدت اهل بیت: در راه احیای کربلا

تاریخ بشریت، هنوز از خون به ناحق ریخته‌ی سرور شهیدان تاریخ، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بهره میبرد؛ چون کسانی که وارث آن خون بودند، مدبرانه‌ترین و شیواترین روشها را برای زنده نگه‌داشتن این خون به کار بردند.

گاهی رنج و زحمت زنده نگه‌داشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست. رنج سی، چهل ساله‌ی امام سجاد علیه السلام و رنج چندین ساله‌ی زینب کبری علیها السلام از این قبیل است. رنج بردند تا توانستند این خون را نگه بدارند. بعد از آن هم همه‌ی ائمه علیهم السلام تا دوران غیبت، این رنج را متحمل شدند.^۷

شما در تاریخ ببینید که در دورانی، دستگاه تبلیغاتی بنی امیه و بعد بنی عباس، تصمیم گرفتند ماجرای کربلا را که یکی از معارف زمانه بود، به کلی اخفا کنند؛ اصلاً بگویند نبوده است. خیال نکنید که نمیشود؛ میشود! ما الان در زمان خودمان، چیزهایی را می‌بینیم که قبلاً وقتی که قضایای صدر اسلام

۱. الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۱-۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۱۲-۱۱۳.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۰؛ الإرشاد، ج ۲، صص ۱۱۶-۱۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۱۷-۱۱۸.

۳. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۲۰؛ روضة الواعظین، صص ۱۹۰-۱۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۶۱-۱۶۲.

۴. منیر الأحزان، صص ۹۰-۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۴۸-۱۴۹.

۵. تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۶۵؛ الأمالی، طوسی، ص ۳۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۴۰۳-۴۰۴.

۶. در دیدار اعضای گشت نارالله سپاه و کارکنان شهرداری، ۱۳۶۲/۳/۱۴.

۷. در دیدار خانواده‌های سرداران شهید استان تهران، ۱۳۷۶/۲/۱۷.

را میخواندیم و مشابهنش را میدیدیم، تعجب میکردیم. حالا می‌بینیم نه؛ تعجبی ندارد و کاملاً شدنی است. میشود با ماجرای کربلا با آن عظمتی که دارد، به عنوان قتل و جنایتی که در گوشه‌ای اتفاق افتاده است، برخورد کرد؛ اما ائمه، چه خودشان و چه شعرایشان، آن را زنده نگه داشتند. میگویند کسی به خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت به او فرمودند: «روضه‌ی جدّم، امام حسین علیه السلام را بخوان».^۱ علت این چیست؟ مگر روضه‌خوان نبود؟ حضرت میخواهند وقتی این شخص برگشت، همین قضیه را نقل کند تا همه بدانند؛ یعنی چراغی که برای همیشه روشن شد. دقت میکنید؟ این‌طور معارف را زنده نگه داشتند. لذا اگر الان همه‌ی مورّخین عالم هم دست به دست هم بدهند، صدسال هم کار کنند، نمیتوانند این معارف را از بین ببرند. چرا؟ چون در تاریخ تثبیت شده است.^۲

هدف امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام از زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیه السلام

خون مطهر حسین بن علی علیه السلام در کربلا در غربت بر زمین ریخته شد؛ بزرگترین مسؤولیتی که بر عهده‌ی امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام قرار گرفت، از همان لحظه‌ی اوّل این بود که این پیام را روی دست بگیرند و به سرتاسر دنیای اسلام، آن را به شکلهای گوناگون، منتقل کنند. این حرکت برای احیای دین حقیقی و دین حسین بن علی علیه السلام و آن هدفی که امام حسین علیه السلام برای آن شهید شد، یک امر ضروری و لازم بود. البته اجر الهی برای امام حسین علیه السلام محفوظ بود؛ میتوانستند او را در بوته‌ی سکوت بگذارند؛ اما چرا امام سجاد علیه السلام تا آخر عمر - سی سال بعد از او، امام سجّاد زندگی کردند^۳ - در هر مناسبتی نام حسین، خون حسین و شهادت اباعبدالله علیه السلام را مطرح کردند، آن را به یاد مردم آوردند؟^۴ این تلاش برای چه بود؟ بعضی خیال میکنند این کار برای انتقام گرفتن از بنی‌امیه بود؛ در حالی که بنی‌امیه بعدها از بین رفتند. امام رضا علیه السلام که بعد از آمدن بنی‌عباس است،^۵ چرا به

۱. الأُمّالی، صدوق، ص ۲۰۵؛ بحارالأنوار، ج ۴، صص ۲۸۲-۲۸۳.

۲. در دیدار سه خانواده‌ی شهید، ۱۳۷۹/۱/۴.

۳. تاریخ شهادت امام سجاد علیه السلام اختلافی است، لذا دوره‌ی زندگی ایشان بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در محرم ۶۱ ه. ق ۳۱، ۳۲، ۳۳.

۳۴، ۳۸، ۳۹ و ۴۰ سال ذکر شده است) التاریخ الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۲؛ أنساب الأشراف، ج ۱۰، صص ۲۳۷-۲۳۸؛ النقات، ج ۵، ص ۶۳؛ الأُمّالی، صدوق، ص ۲۰۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۷؛ التمهید، ج ۹، ص ۱۵۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۴۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، صص ۱۵۱-۱۵۴.

۴. کامل الزیارات، صص ۲۱۳-۲۱۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، صص ۱۰۸-۱۱۰.

۵. عیون أخبار الرضا، ج ۲، صص ۲۸-۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۹، صص ۳-۴.

ریّان بن شیبب دستور می‌دهد مصیبت‌نامه‌ی اباعبدالله (ع) را در میان خودتان بخوانید؟^۱ آن وقت که بنی‌امیه نبودند؛ تارومار شده بودند. این کار برای این است که راه حسین بن علی (ع) و خون او علّم و پرچم حرکت عظیم امت اسلام به سوی هدفهای اسلامی است؛ این پرچم باید سر پا بماند؛ تا امروز هم بر سر پا مانده و تا امروز هم هدایت کرده است.^۲

ماندگاری عاشور؛ مقتضای سنت الهی

به نظر من بنیانگذار بنای حفظ حوادث با ادبیات و هنر، زینب کبری (ع) است. اگر حرکت و اقدام حضرت زینب (ع) نمی‌بود و بعد از آن بزرگوار هم بقیه‌ی اهل بیت: - حضرت سجاد و دیگران - نمی‌بودند، حادثه‌ی عاشورا در تاریخ نمی‌ماند. بله، سنت الهی این است که این‌گونه حوادث در تاریخ ماندگار شود؛ اما همه‌ی سنتهای الهی عملکردش از طریق ساز و کارهای معینی است. ساز و کار بقای این حقایق در تاریخ این است که اصحاب سرّ، اصحاب درد، رازدانان و کسانی که از این دقایق مطلع شدند، این را در اختیار دیگران بگذارند.

بیان هنری هم شرط اصلی است؛ کما اینکه خطبه‌ی حضرت زینب (ع) در شهر کوفه^۳ و شهر شام^۴ از لحاظ زیبایی و جذابیت بیان، آیت بیان هنری است؛ طوری است که اصلاً هیچ کس نمیتواند این را نادیده بگیرد. یک مخالف یا یک دشمن وقتی این بیان را میشنود، مثل تیر بُرنده و تیغ تیزی، خواهی نخواهی این بیان کار خودش را میکند. تأثیر هنر به خواست کسی که مخاطب هنر است، وابستگی ندارد. او بخواهد یا نخواهد، این اثر را خواهد گذاشت. حضرت زینب (ع) و امام سجاد (ع) در خطبه‌ی شام و در بیان رسا و بلیغ و شگفت‌آور مسجد شام^۵ این کارها را کردند. شما هم دارید این کار را میکنید.^۶

پایه‌گذاری سنت زیارت و احیای یاد کربلا در اربعین

اهمیت اربعین از کجاست؟ صرف اینکه چهل روز از شهادت شهید می‌گذرد، چه خصوصیتی دارد؟ خصوصیت اربعین به این است که در اربعین حسینی، یادشهادت حسین (ع) زنده شد و این بسیار مهم است.

۱. عیون أخبار الرضا، ج ۲، صص ۲۶۸-۲۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۲۸۵-۲۸۶.
۲. در دیدار خانواده‌های معظم شهدا، جانبازان و آزادگان استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۶.
۳. الفتوح، ج ۵، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۲۹-۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۶۴-۱۶۶.
۴. بلاغات النساء، صص ۲۰-۲۳؛ الإحتجاج، ج ۲، صص ۳۳-۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۳-۱۳۵.
۵. الفتوح، ج ۵، صص ۱۳۲-۱۳۳؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۳۰۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۱۳۷-۱۳۹.
۶. در دیدار جمعی از پیش‌کسوتان جهاد و شهادت و خاطره‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت، ۱۳۸۴/۶/۳۱.

شما فرض کنید اگر این شهادت عظیم در تاریخ اتفاق می‌افتاد، یعنی حسین بن علی (علیه السلام) و بقیه‌ی شهیدان در کربلا شهید میشدند، اما بنی‌امیه موفق میشدند همان‌طور که خود حسین (علیه السلام) و یاران عزیزش را از صفحه‌ی روزگار برافکنند و جسم پاکشان را در زیر خاک پنهان کردند، یاد آنها را هم از خاطره‌ی نسل بشر در آن روز و روزهای بعد محو کنند، آیا این شهادت فایده‌ای برای عالم اسلام داشت؟! یا اگر هم برای آن روز اثری می‌گذاشت، آیا این خاطره در تاریخ، برای نسلهای بعد هم برای گرفتاریها و سیاهیها و تاریکیها و یزیدهای دوران آینده‌ی تاریخ هم اثری روشن‌گر و افشاکننده داشت؟! اگر حسین (علیه السلام) شهید میشد، اما مردم آن روز و مردم نسلهای بعد نمی‌فهمیدند شهید شده، این خاطره چه اثری و چه نقشی می‌توانست در رشد و سازندگی و هدایت و برانگیختگی ملتها و اجتماعات و تاریخ بگذارد؟ میدانید هیچ اثری نداشت.

آری؛ حسین (علیه السلام) شهید میشد، خود او به اعلا علیین رضوان خدا میرسید، شهیدانی که کسی نفهمید و در غربت، سکوت و خاموشی شهید شدند، به اجر خودشان در آخرت رسیدند، روح آنها فتوح و گشایش را در درگاه رحمت الهی به دست آورد، اما چقدر درس و اسوه میشدند؟ شهیدان چقدر اسوه شدند؟ سیره‌ی آن شهیدی درس میشود که شهادت او و مظلومیت او را نسلهای معاصر و آینده بدانند و بشنوند. آن شهیدی درس و اسوه میشود که خون او بجوشد و در تاریخ سرازیر بشود. مظلومیت یک ملت، آن وقتی میتواند زخم پیکر ستم کشیده و شلاق خورده‌ی ملتها را شفا بدهد و مرهم بگذارد که این مظلومیت، فریاد بشود، این مظلومیت به گوش انسانهای دیگر برسد؛ برای همین است که امروز ابرقدرتها صدا در صدا انداختند تا صدای ما بلند نشود؛ برای همین است که حاضرند پولهای گزاف خرج کنند تا دنیا نفهمد جنگ تحمیلی چرا و با چه انگیزه‌ای، با دست چه کسی، با تحریک چه کسی به وجود آمد.

آن روز هم دستگاه‌های استکباری، حاضر بودند هرچه دارند، خرج کنند، به قیمت اینکه نام و یاد حسین (علیه السلام) و خون حسین (علیه السلام) و شهادت عاشورا مثل درس در مردم آن زمان و ملت‌های بعد باقی نماند و شناخته نشود. البته در اوایل کار درست نمی‌فهمیدند چقدر مطلب، با عظمت است، هرچه بیشتر گذشت، بیشتر فهمیدند. در اواسط دوران بنی‌عباس حتی قبر حسین بن علی (علیه السلام) را ویران کردند، آب انداختند، خواستند از او هیچ اثری باقی نماند.^۱

۱. مقاتل الطالبیین، صص ۴۷۸-۴۷۹؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۵۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، صص ۳۹۴-۳۹۵.

نقش یاد و خاطره‌ی شهیدان و شهادت این است. شهادت بدون خاطره، بدون یاد، بدون جوشش خون شهید، اثر خودش را نمی‌بخشد و اربعین آن روزی است که برافراشته شدن پرچم پیام شهادت کربلا در آن آغاز شد و روز بازماندگان شهادت است. حالا چه در اربعین اول، خانواده‌ی امام حسین علیه السلام به کربلا آمده باشند^۱ و چه نیامده باشند^۲.

اما اربعین اول، آن روزی است که برای اولین بار زائران شناخته شده‌ی حسین بن علی علیه السلام به کربلا آمدند؛^۳ جابر بن عبدالله انصاری^۴ و عطیه^۵ از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به آنجا آمدند. آن‌طور که در نوشته‌ها و اخبار هست، جابر بن عبدالله نابینا بود، عطیه دستش را گرفت و برد روی قبر حسین بن علی علیه السلام گذاشت. او قبر را لمس کرد و گریه کرد و با حسین بن علی علیه السلام حرف زد.^۶ او با آمدن خود و با سخن گفتن خود، خاطره‌ی حسین بن علی علیه السلام را زنده کرد و سنت زیارت قبر شهدا را پایه‌گذاری کرد. روز اربعین، چنین روز مهمی است.^۷

حرکت خاندان امام حسین علیه السلام از هر جا که بودند - از شام یا از مدینه - به کربلا، برای زنده کردن حادثه‌ی عاشورا، حادثه‌ی مقاومت و حادثه‌ی شهادت بود.^۸

اربعین؛ امتداد حرکت عاشورا

فقط یک جمله در باب اربعین عرض کنم؛ آمدن اهل بیت حسین بن علی علیه السلام به سرزمین کربلا، که اصل این آمدن مورد قبول هست،^۹ اما سال اوگ یا دوم بودن آن معلوم نیست، فقط برای این نبود که دلی خالی کنند یا تجدید عهدی بکنند؛ آنچنان که گاهی بر زبانها جاری میشود. مسئله از این بسیار بالاتر بود. نمیشود کارهای شخصیتی مثل امام سجاد علیه السلام یا مثل زینب کبری علیه السلام را بر همین مسائل عادی رایج ظاهری حمل کرد، باید در کارها و تصمیمات شخصیت‌هایی به این عظمت در جست‌وجوی رازهای بزرگتر بود.

۱. الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۴۲۲.

۲. العدد القویه، ص ۲۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۴-۳۳۵.

۳. همان.

۴. رجال الطوسی، صص ۳۱-۳۲؛ الإستیعاب، ج ۱، صص ۲۱۹-۲۲۰.

۵. قاموس الرجال، ج ۷، صص ۲۰۹-۲۱۱.

۶. تنبیه الغافلین، ص ۹۰؛ مقتل الحسین، الخوارزمی، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، صص ۱۳۰-۱۳۱.

۷. در دیدار جمع کثیری از خانواده‌های شهدای تهران و حومه، ۱۳۶۳/۸/۲۲.

۸. در دیدار اتحادیه‌های انجمن اسلامی دانش‌آموزان مناطق مختلف کشور، ۱۳۶۴/۸/۱۲.

۹. الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۴۲۲؛ مثیر الأحران، ص ۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۵-۳۳۶.

مسئله‌ی آمدن بر سر مزار سیدالشهدا^۱، در حقیقت امتداد حرکت عاشورا بود. با این کار، خواستند به پیروان حسین بن علی^{علیه السلام} و دوستان خاندان پیغمبر و مسلمانانی که تحت تأثیر این حادثه قرار گرفته بودند تفهیم کنند این حادثه تمام نشد؛ مسئله با کشته شدن، دفن کردن و اسارت گرفتن و بعد رها کردن اسیران خاتمه پیدا نکرد؛ مسئله ادامه دارد. به شیعیان یاد دادند اینجا محل اجتماع شماس است؛ اینجا میعاد بزرگی است که با جمع شدن در این میعاد، هدف جامعه‌ی شیعی و هدف بزرگ اسلامی جامعه‌ی مسلمین را باید به یاد هم بیاورید. تشکیل نظام اسلامی و تلاش در راه آن حتی در حد شهادت، آن هم با آن وضع! این چیزی است که باید از یاد مسلمانان نمیرفت و خاطره‌ی آن برای همیشه زنده میماند. آمدن خاندان پیغمبر، امام سجاد^{علیه السلام} و زینب کبری^{علیها السلام} به کربلا در اربعین به این مقصود بود.^۱

اربعین؛ اولین جوشش چشمه‌های محبت حسینی

اولین شکوفه‌های عاشورایی در اربعین شکفته شد. اولین جوششهای چشمه‌ی جوشان محبت حسینی، که شطّ همیشه جاری زیارت را در طول این قرن‌ها به راه انداخته است، در اربعین پدید آمد. مغناطیس پُر جاذبه‌ی حسینی، اولین دل‌ها را در اربعین به سوی خود جذب کرد. رفتن جابر بن عبدالله و عطیه به زیارت امام حسین^{علیه السلام}^۲ در روز اربعین،^۳ سرآغاز حرکت پُربرکتی بود که در طول قرن‌ها تا امروز، پیوسته و پی‌درپی این حرکت پُرشکوه‌تر، پُر جاذبه‌تر و پُرشورتر شده است و نام و یاد عاشورا را روزبه‌روز در دنیا زنده‌تر کرده است.^۴

اربعین؛ آغاز دل‌ربایی حسینی

چه آمدن خاندان پیغمبر در روز اربعین به کربلا - که بعضی روایت کرده‌اند^۵ - درست باشد یا درست نباشد، ظاهراً در این تردیدی نیست که جابر بن عبدالله انصاری به همراه یکی از بزرگان تابعین - که نام او را بعضی عطیه^۶ گفته‌اند، بعضی عطا^۷ گفته‌اند؛ به هر حال یکی از بزرگان تابعین است که

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۶/۷/۲۴.

۲. مقتل الحسین، الخوارزمی، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، صص ۱۳۰-۱۳۱.

۳. مسار الشیعه، ص ۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۹۵.

۴. پیام نوروزی به مناسبت آغاز سال ۱۳۸۵، ۱۳۸۵/۱/۱.

۵. الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۴۲۲؛ اللهوف، ص ۱۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۵-۳۳۶.

۶. بشاره المصطفی، صص ۱۲۴-۱۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، صص ۱۳۰-۱۳۱.

۷. بحار الأنوار ج ۹۸، ص ۳۲۹.

در کوفه ساکن بوده^۱ - این راه را طی کردند و در این روز^۲ بر سر مزار شهید کربلا حاضر شدند. شروع جاذبه‌ی مغناطیس حسینی، در روز اربعین است. جابر بن عبدالله را از مدینه بلند میکند و به کربلا میکشد. این، همان مغناطیسی است که امروز هم با گذشت قرنهای متمادی، در دل من و شماست. کسانی که معرفت به اهل بیت دارند، عشق و شور به کربلا همیشه در دلشان زنده است. این از آن روز شروع شده است. عشق به تربت حسینی و به مرقد سرور شهیدان؛ سیدالشهدا^۳ جابر بن عبدالله جزء مجاهدین صدر اوّل است؛ از اصحاب بدر است؛ یعنی قبل از ولادت امام حسین^۴، جابر بن عبدالله در خدمت پیغمبر^۵ بوده و در کنار او جهاد کرده است. کودکی، ولادت و نشو و نمای حسین بن علی^۶ را به چشم خود دیده است. جابر بن عبدالله به طور حتم بارها دیده بود که پیغمبر اکرم^۷، حسین بن علی^۸ را در آغوش میگرفت، چشمهای او را میبوسید، صورت او را میبوسید، پیغمبر^۹ به دست خود در دهان حسین بن علی^{۱۰} غذا میگذاشت و به او آب میداد؛ اینها را به احتمال زیاد جابر بن عبدالله به چشم خود دیده بود. جابر بن عبدالله به طور حتم از پیغمبر^{۱۱} به گوش خودش شنیده باشد که حسن^{۱۲} و حسین^{۱۳} سرور جوانان اهل بهشتند.^{۱۴} بعدها هم بعد از پیغمبر^{۱۵}، موقعیت امام حسین^{۱۶}، شخصیت امام حسین^{۱۷} - چه در زمان خلفا، چه در زمان امیرالمؤمنین^{۱۸}، چه در مدینه و چه در کوفه - اینها همه جلو چشم جابر بن عبدالله انصاری است.

حالا جابر شنیده است که حسین بن علی^{۱۹} را به شهادت رسانده‌اند. جگرگوشه‌ی پیغمبر^{۲۰} را با لب تشنه شهید کرده‌اند. از مدینه راه افتاده است؛ از کوفه، عطیه با او همراه شده است. عطیه روایت میکند که: جابر بن عبدالله به کنار شط فرات آمد، آنجا غسل کرد، جامه‌ی سفید و تمیز پوشید و بعد با گامهای آهسته، با احترام به سمت قبر امام حسین^{۲۱} روانه شد.

آن روایتی که من دیدم، این طور است؛ میگوید: وقتی به قبر رسید، سه مرتبه با صدای بلند گفت: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر»؛ یعنی وقتی که می‌بیند که چطور آن جگرگوشه‌ی پیغمبر^{۲۲} و زهرا^{۲۳} را، دست غارتگر شهوات طغیانگران، این طور با مظلومیت به شهادت رسانده، تکبیر میگوید. بعد میگوید: از کثرت اندوه، جابر بن عبدالله روی قبر امام حسین^{۲۴} از حال رفت، غش کرد و افتاد.

۱. قاموس الرجال، ج ۷، صص ۲۰۹-۲۱۱؛ الأعلام، ج ۴، ص ۲۳۷.

۲. العدد القویه، ص ۲۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، صص ۳۳۴-۳۳۵.

۳. تاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۲۰۷؛ إختیار معرفة الرجال، ج ۱، شرح صص ۲۰۵-۲۰۸.

۴. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۳۹؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۱۹.

نمیدانیم چه گذشته است، اما در این روایت می‌گوید وقتی به هوش آمد، شروع کرد با امام حسین (علیه السلام) صحبت کردن:

«السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا آلَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا صَفْوَةَ اللَّهِ»^۱.

۱. بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۹.
۲. در صحن جامع رضوی، ۱۳۸۵/۱/۱.

تلاش برای تقویت ایمان مؤمنین و ارشاد گمراهان

در منزلی از منازل، آن حضرت سخنرانی کوبنده و بسیار قوی بیان کرد. در این سخنرانی، همان مطلبی را که عرض کردم پیغمبر ﷺ حکم قضیه را گفته، اما عملش را به عهده‌ی ما گذاشته، بیان میکند و میفرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»^۱

خطاب به مردم میگوید. حالا این مردم، هم مردم خودش هستند که منطق و نظریه‌ی حسین بن علی (علیه السلام) را به خوبی میشنوند و در ذهنشان راسخ‌تر میشود، هم مردم حرّ بن یزید هستند؛ کسانی که این چیزها به گوششان کمتر خورده است و درست نمیدانند حسین بن علی (علیه السلام) برای چه آمده است.^۲

۱. «ای مردم! پیامبر خدا فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال میشمارد، و بی‌مان خدا را میشکند (و به عدالت رفتار نمیکند)، و با سنت رسول خدا مخالفت می‌ورزد، و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل میکند، آنگاه با عمل و گفتارش در صدد تغییر اوضاع بر نیاید، سزاوار است که خداوند او را به همان جایی از دوزخ ببرد که آن سلطان ستمگر را میبرد.» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲. بیانات در ۱۳۶۱/۸/۴.

رساندن پیام به جامعه در قالب دعا

عنصر دعا در عاشورا

قرآن به پیغمبر ما دستور داد:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»

وقتی یاری خدا رسید و پیروزی نصیب شد.

«وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»

و دیدی که مردم دسته دسته و فوج فوج به اسلام وارد میشوند؛ تازه «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ»^۱ تازه اول انابه‌ی تو است، اول عرض نیاز تو به درگاه قادر متعال است. نمیشود این عنصر و رکن اساسی در عاشورا دیده نشود.

امام حسین علیه السلام از هنگامی که به این حرکت عظیم و تاریخ‌ساز دست زد، تا آن لحظه‌ی آخر که روی خاکهای گرم کربلا افتاده بود و لبان خشکش به هم میخورد، دعا میکرد. حسین بن علی علیه السلام در تمام مقاطع، دعا کرد.

۱. نصر، ۱-۳.

رد اتهام قدرت‌طلبی در قالب دعا

دعای حسین علیه السلام در ماجرای عاشورا برای ما آموزنده است. هنگامی که هنوز خطری به عیان او را تهدید نمی‌کرد، دست به دعا بلند کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ»^۱

با خدا حرف می‌زنند؛ اما خدا این پیام را به تاریخ رساند. امروز همه‌ی دنیایی که از اسلام نامی شنیده است، پیام این دعا را از دو لب گهربار حسین فاطمه شنیده و باور کرده است. خدایا! تو میدانی که این حرکت ما، این سفر ما برای قدرت‌طلبی نبود، برای کسب جاه و مقام نبود، برای تو بود!

پیام‌داری دعا

دعاهای امام حسین علیه السلام دعای جدی است، دعای حقیقی است، اما در عین حال چیزهای دیگری هم در این دعاها هست که برای ما مهم است.

اولین درس، خود دعا کردن است. ای شیعه‌ی حسین بن علی علیه السلام! در همه‌ی احوال باید به خدا متکی باشی و از خدا بخواهی. در اوج قدرت باید در خود احساس قدرت نکنی؛ منبع لایزال قدرت را خدا بدانی و از او بطلبی؛ به سوی او دست نیاز دراز کنی. دعا کردن را ما باید یاد بگیریم. هیچ حادثه‌ی، هیچ پیروزی، هیچ سختی نباید ما را از دعا غافل کند.

تبیین موقعیت امام علیه السلام به زبان دعا؛ پیامی برای تاریخ

پیام دوم در دعای حسین بن علی علیه السلام این است که موقعیت خودش را به زبان دعا برای همیشه در ذهن تاریخ باقی می‌گذارد. شب عاشورا یکی از آن دعاهای عمیق پرمغز حسین بن علی علیه السلام از دل و لب مبارکش صادر شد:

«أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»

بعد از حمد و ثنای الهی:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ»^۲

پیام امام حسین علیه السلام در این کلمات است. مبدا آیندگان در تاریخ، جنگ امام حسین علیه السلام را عوضی

۱. تحف العقول، ص ۲۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، صص ۸۰-۸۱. در منابع اهل سنت این گونه آمده است: «اللهم إني أحمده على ما كان منّا تنافساً في سلطان» [منّا] تنافساً في سلطان «المعيار والموازنه، ص ۲۷۷.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۷؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

بفهمند، یا خیال کنند حسین بن علی (علیه السلام) دنبال قدرت بوده است، یا گمان کنند صف مقابل حسین بن علی (علیه السلام) هم که دم از خدا و قرآن میزد، واقعاً اهل خدا و قرآن بوده است؛ این گونه نیست. حسین بن علی (علیه السلام) میگوید خدایا! من تو را شکر میکنم و سپاس میگویم بر اینکه ما را به نبوت گرامی داشتی. نبوت در خاندان ما و وحی تو بر اهل بیت ما نازل شد. ما بودیم اولین کسانی که پیام آزادی انسان، برای استقرار عدل، برای به خاک مالیدن بینی ستمگران، برای نجات بشریت را گرفتیم؛ یعنی ای مردم تاریخ! امروز هم نبرد حسین (علیه السلام) با یزید در پی هدفهای نبوت است؛ امروز هم برای حسین (علیه السلام) مسئلهی احیای عدل و رغم أنف طواغیت و شیاطین و جبّاران و گسترده کردن توحید در عالم مطرح است.

«وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ»

به ما قرآن آموختی.

«وَقَفَّهْتَنَا فِي الدِّينِ»^۱؛ ما را در دین خودت فقیه کردی؛ یعنی دین را به ما یاد دادی. یعنی آن کسانی که به ظاهر دین دلخوش کردند و نفهمیدند دین برای استقرار نظام الهی و عادلانه است و برای ارزش بخشیدن به انسان و برای دفع ظلم و برای کامل کردن نفوس بشری است؛ اینها اسلام را نفهمیدند و در راه این اهداف، جهاد نکردند و تلاش نکردند؛ ما فهمیدیم اسلام را.

این همان پیامی است که مبارزه‌ی ملت ایران در این بیست و دو سال اخیر به دنیا میدهد. نام اسلام خیلی جاها هست، اما اسلام چیزی جز تشکیل نظام الهی در جامعه نیست. اسلامی که این بخش حیاتی و عمده را ندارد، اسلام حقیقی و کامل نیست؛ اسلام این است! ما نمیگوییم مسلمانهای دیگر مسلمان نیستند، همه‌ی مسلمانهای عالم مسلمانند، اما آن کسی که برای نظام اسلامی و برای حکومت الهی و پیاده شدن قوانین اسلام تلاش و مبارزه نمیکند، بزرگترین وظیفه‌ی اسلامی و بزرگترین درس اسلامی را درک نکرده است. درس همه‌ی پیغمبرها این است؛ امام حسین (علیه السلام) هم میگوید ما برای این قیام کردیم.

«وَجَعَلَتْ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً»^۲

تو را شکر میگوییم خدایا! به ما گوشه‌هایی دادی، چشمه‌هایی دادی؛ یعنی شنوایی و بصیرت به ما دادی و دل دادی حق را بفهمیم و به دنبال حق حرکت کنیم. امام حسین (علیه السلام) در قالب یک دعا، به زبان دعا، موقعیت خودش را برای تاریخ روشن و مشخص میکند.

۱. همان.

۲. همان.

امام حسین علیه السلام در بعضی از دعاها درک خود از واقعه را روشن و بیان میکند. معلوم است به نظر حسین بن علی علیه السلام قضیه‌ی عاشورا، جنگ حق و باطل است؛ مسئله این است و جز این نیست. پس درس عاشورا برای همه‌ی مردم مسلمان دنیا و کسانی که امام حسین علیه السلام را قبول دارند، این است: جنگ حق با باطل تا آنجایی که امام حسین علیه السلام رفت.^۱

۱. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۴/۷/۵.

جایگاه نفرین دشمن

نفرین دشمن پس از قساوت نسبت به عبدالله بن الحسن علیه السلام

در آن لحظات آخر، اسب بی صاحب امام حسین علیه السلام به خیمه‌ها برگشت و زن و بچه و اهل حرم فهمیدند حادثه‌ای برای حضرت ابی عبدالله علیه السلام پیش آمده؛ هر کدام عکس العملی نشان دادند.^۱ یازده ساله‌ای بود که در آغوش امام حسین علیه السلام بزرگ شده بود. حادثه‌ی کربلا ده سال پس از شهادت امام حسن علیه السلام اتفاق افتاد؛^۲ یعنی این کودک از یک سالگی در دامن عمو تربیت پیدا کرده بود و مثل پدر با عمو انس گرفته بود. شاید به خاطر اینکه یتیم بوده، امام حسین علیه السلام از فرزندان خودش هم بیشتر به او محبت میکرده است. پیدا است یک چنین محبتی چگونه این کودک را سراسیمه کرد؛ وقتی فهمید عمویش در میدان روی زمین افتاده است، با شتاب آمد و رسید بالای سر ابی عبدالله. آن‌طوری که نقل کردند و نوشتند، هنگامی که رسید، یکی از سربازان خبیث و قسی‌القلب ابن‌زیاد شمشیر را بلند کرده بود که بر بدن مجروح ابی عبدالله علیه السلام فرود بیاورد؛ او در همین حال رسید،

۱. الفتوح، ج ۵، صص ۱۱۹-۱۲۰؛ الأمالی، صدوق، ص ۲۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۶۰.
 ۲. تاریخ شهادت امام حسن علیه السلام اختلافی است و سالهای ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰ و ۵۱ ه.ق ذکر شده است: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۶۴؛ الکافی، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۶۲؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۲۵؛ العدد القویه، صص ۳۵۱-۳۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۱۴۰ و ۱۴۶ و ۱۶۱. تاریخ شهادت امام حسین علیه السلام سال ۶۱ ه.ق: الطبقات الكبرى، خامسه ۱، ص ۴۷۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۰۱.

دید عمویش روی زمین افتاده و یک ظالمی هم شمشیر بلند کرده تا فرود بیاورد. این کودک آنقدر ناراحت شد، آنقدر سراسیمه شد که این دستهای کوچک خود را بی اختیار جلوی شمشیر گرفت؛ اما این کار موجب نشد آن حیوان درنده شمشیر را فرود نیاورد! شمشیر را فرود آورد؛ دست این بچه قطع شد. فریادش بلند شد؛ بنا کرد استغاثه کردن.^۱ اینجا بود که امام حسین (علیه السلام) خیلی متقلب شد؛ کاری هم از او بر نمی آید، در مقابل چشم او این عزیز دلش را، این یتیم برادرش، این بچه‌ی یازده ساله را دارند میکشند. این بود که دست به دعا برداشت و از ته دل مردم را نفرین کرد. صدا زد:

«اللَّهُمَّ أَمْسِكْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ»^۲

خدایا! باران رحمت را بر این مردم حرام کن. آنها را نفرین کرد؛ این هم یکی از دفعاتی بود که امام حسین (علیه السلام) دعا کرد.^۳

۱. اللفوف، ص ۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، صص ۵۳-۵۴.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۴.

۳. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۶۴/۷/۵.

پیروی از رهبر

میگویند پیام عاشورا تبعیت مطلق از رهبر است و هرچه رهبر گفت، کلمه به کلمه و مو به مو در حوادث و وقایع با اشاره‌ی مقام مقدس رهبری حرکت کردن و در مقابل رهبر، تسلیم بودن است. کدام رهبر؟ آن رهبری که انسان آگاهانه او را انتخاب کرده و به او ایمان آورده؛ این رهبر است. لذا شما در زیارت ائمه علیهم‌السلام هم میخوانید:

«سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ»^۱

در مقابل کسانی که با شما می‌جنگند در جنگم و با کسانی که نسبت با شما سلّم‌اند و تسلیم‌اند، من هم با آنها سلّم و تسلیمم. رهبر اسلامی معنایش همین است که با نفوذ در دلها و با حاکمیت بر جانها جامعه‌ی اسلامی را اداره کند.^۲

۱. کامل‌الزیارات، صص ۵۲۲-۵۲۳؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، صص ۳۷۴-۳۷۵.

۲. در جمع لشکر عاشورا، ۱۳۶۷/۵/۲۸.

حضور در صحنه و آسیب‌پذیری دشمن

عاشورا، پیامها و درس‌هایی دارد. عاشورا درس می‌دهد که برای حفظ دین، باید فداکاری کرد. درس می‌دهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت. درس می‌دهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضعی، و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار می‌گیرند. درس می‌دهد که جبهه‌ی دشمن با همه‌ی تواناییهای ظاهری، بسیار آسیب‌پذیر است؛ همچنان که جبهه‌ی بنی‌امیه، به‌وسیله‌ی کاروان اسیران عاشورا، در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید و بالاخره هم این ماجرا، به فناء جبهه‌ی سفیانی منتهی شد. درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر برای انسان، بصیرت لازم است.^۱

۱. در دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور، در سالروز شهادت امام سجاد (ع). ۱۳۷۱/۴/۲۲.

تأثیر اراده‌ی مؤمنین

عاشورا؛ روز تقدیر الهی و عزم اباعبدالله علیه السلام

روزها پی در پی می‌گذرند. همه‌ی روزها هم از لحاظ وضع طبیعی در این گیتی یکسانند، ولی بعضی از روزها به خاطر تقدیرات الهی که بسیاری از آن تقدیرات هم با اراده‌ی انسان رقم زده میشود، وضع خاصی پیدا میکنند. یک روز میشود روز عاشورا که همه‌ی تاریخ و همه‌ی بشریت، از فیض فداکاریهای آن روز بهره و سهم می‌برند.

روزی به نام عاشورا که هیچ ستمگری از آن سود ندیده است، خیلی باارزش است. در واقع، همیشه ستم‌کشیدگان و طبقات مظلوم، از خاطره‌ی عاشورا سود و بهره گرفته‌اند. اما چرا چنین شد؟ چون آن حادثه‌ی عظیم و آن فداکاری بزرگ، از اراده‌ی شخص مطهر و مقدس معصوم علیه السلام و همراهان و یاران او تراوش کرد. عاشورا را آنها عاشورا کردند و به آن عظمت بخشیدند. این یک روز است.^۱

۱. در دیدار اقشار مختلف مردم قم به مناسبت حادثه‌ی نوزدهم دی، ۱۳۷۳/۱۰/۱۹.

ویژگیهای الزامی حاکم اسلامی

[امام حسین (علیه السلام)] در نامه به اهل کوفه فرمود:

«فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ»^۱

امام و پیشوا و رئیس جامعه‌ی اسلامی نمیتواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و اینهاست؛ باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند؛ یعنی در جامعه عمل کند، نه اینکه خودش در اتاق خلوت فقط نماز بخواند، بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار دهد. «الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ»؛ یعنی آیین و قانون و مقررات جامعه را حق قرار دهد و باطل را کنار بگذارد. «الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ»؛ ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خط مستقیم الهی به هر کیفیتی حفظ کند و اسیر جاذبه‌های شیطانی و مادی نشود.^۲

۱. روضة الواعظین، ص ۱۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۵. در منابع اهل سنت این گونه آمده است: «فلعمری ما الامام إلا العامل بالكتاب

والآخذ بالقسط والدائن بالحق والحابس نفسه على ذات الله والسلام» تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۲.

۲. در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (عاشورای ۱۴۱۶)، ۱۹/۳/۱۳۷۴.

درسهای عاشورا و انقلاب اسلامی

این میدان، میدان حسینی است. اینجا کربلاست، منتها کربلایی خیلی کوچکتر از کربلای حسین (ع) باید آماده باشیم. همه‌ی ایران کربلاست. جنگ، ظاهراً تمام شد؛ اما آیا دشمنی استکبار با ما تمام شده است؟ آیا توطئه علیه اسلام تمام شده است؟ آیا نقشه‌های قدرتمندان بزرگ عالم علیه انقلاب اسلامی به پایان رسیده است؟ ممکن است رسیده باشد؛ خدا کند! اما اگر احتمال می‌دهید نرسیده، که هیچ عاقلی نیست این احتمال را ندهد، باید خودتان را آماده کنید. ملت ایران باید آماده بماند.^۱

۱. در جمع تیپ ۴۸ فتح، ۱۳۶۷/۵/۲۷.

فهرست آیات

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ» نصر، ۱-۳	۲۴۰.....
«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ» إبراهيم، ۲۸-۲۹	۳۷.....
«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا» فصلت، ۳۰	۹۶.....
«إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» إنشقاق، ۶	۱۷۵.....
«صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» احزاب، ۲۳	۹۲.....
«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ» تحریم، ۱۰	۹۸.....
«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» الحديد، ۲۵	۳۸/۴۴.....

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» بقرة، ٢٠٥

٣٧.....

«وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» الجن، ١٦

٩٦/١٠٣.....

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ
عَمَلِهِ» تحریم، ١١

٩٨.....

«وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ» آل عمران، ١٤٦

٣٧.....

«وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ» تحریم، ١٢

٩٨.....

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ» الأنفال، ٤٧

١٦٥.....

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» المنافقون، ٨

١٩٣/١٩٥/١٩٩.....

«وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» آل عمران، ٦١

١١٦.....

فهرست روایات

«أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَأَبْصَاراً وَأَفْئِدَةً»

.....۱۵۳/۱۵۴/۲۴۱/۲۴۲

«اللَّهُمَّ أَمْسِكْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ»

.....۱۵۷/۲۴۵

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقَيْتَ فِي كُلِّ كَرْبٍ وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعِدَّةٌ كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضَعُفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَفْتَهُ وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ»

.....۱۵۵/۱۶۰

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسُّاسُ مِنْ فُضُولِ الْخُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ»

.....۳۶/۴۴/۱۵۲/۱۷۷/۲۴۱

«اللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ عَظِيمِ الْجَبَرُوتِ شَدِيدِ الْمَحَالِ غَنِيًّا عَنِ الْخَلَائِقِ عَرِيضَ الْكِبَرِيَاءِ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ»

.....۱۵۸

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»

١٦٩.....

«أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَّا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا قُتْلُنَا أَمْ ظَفَرُنَا»

٤٨.....

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»

١٢٥.....

«إِنْ لَمْ تَرَحْمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ»

٢١٤.....

«أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٌ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي»

٢٩/٤١/٤٢/٤٣/٤٤/٥٠/٥١/٥٣/١٢٧/١٦٤/١٦٥/١٧٣/١٧٥/١٧٨/١٧٩/٢٠٨/٢٢٨/٢٢٩.....

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ»

٢٩/٣٠/٣١/٣٨/٣٩/٤٣/٥٣/١٢٢/١٤٩/١٥٠/١٧٥/١٩٠/١٩١/١٩٨/٢٣٩.....

«بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَأَكْثَرُ وَلَدًا»

١٣٤/١٣٥.....

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»

٩٤/١١٨/٢١٦.....

«رَبِّ إِنْ تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ وَانْتَقِمْ لَنَا وَاجْعَلْ مَا حَلَّ بِنَا فِي الْعَاجِلِ ذَخِيرَةً لَنَا فِي الْآجِلِ»

٨٢/١٥٦.....

«سَلِّمْ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرِّبْ لِمَنْ حَارَبَكُمْ»

٢٤٦.....

«صَبْرًا وَاحْتِسَابًا»

٨٣.....

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ، يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ»

٥٧/٨٠/١٥٨.....

«صَبَرْتُ وَاحْتَسَبْتُ»

۸۳.....
«فَأَمَّا حَقُّ الضُّعَفَاءِ فَضَيِّعْتُمْ وَأَمَّا حَقُّكُمْ بِرِزْقِكُمْ فَطَلَبْتُمْ فَلَا مَالَ بَدَلْتُمُوهُ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا وَلَا عَشِيرَةً عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مُحْفُورَةٌ وَالْعُمَى وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ وَبِالْإِذْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّالِمَةِ تَأْمُنُونَ»

۳۴/۳۵.....
«فَإِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ مُظْلَمَةٌ»

۱۲۸.....
«فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ»

۱۶۶.....
«فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ»
۲۴۹.....
«قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدَّرْتُمْ وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُ إِلَّا صُبَابَةُ كُصْبَابَةِ الْإِنَاءِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»

۴۴/۱۲۹/۱۳۰.....
«لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

۹۳/۱۱۸/۱۱۹.....
«مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ»

۱۹۱.....
«مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَموَطَّنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»

۴۱/۱۲۷/۱۳۱/۱۳۲/۱۷۵/۱۹۶.....
«الْمَوْعُودُ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَوَلَادَتِهِ بَكْتُهُ السَّمَاءُ وَمَنْ فِيهَا وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا»

۷۳.....
«النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِقَى عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ»

۲۲۶.....

- «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ»
 ١٩٥/١٩٩.....
- «هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ! أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ»
 ٦٤/١٨٩/١٩١.....
- «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ»
 ٢٠٤.....
- «وَعَلَى نَفَقَةِ عِيَالِهِ»
 ٩٣.....
- «وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»
 ٤٥.....
- «وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ»
 ٨٧.....
- «وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عُمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ»
 ١٢٦.....
- «وَمَنْحَ النَّصْحِ وَبَدَلَ مُهْجَتِهِ فَيْكَ لَيْسَتْ تَقْدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مِنْ غَرَّتِهِ الدُّنْيَا وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنَى»
 ٤٣/٧٧.....
- «يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ... يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيَّ اللَّهِ»
 ٤٣.....

کتابنامه

۱. از مدینه تا مدینه، سید محمد جواد ذهنی تهرانی، انتشارات پیام حق - تهران، ۱۳۸۶ ه.ش، چاپ سوم.
۲. اطلس تاریخ اسلام، دکتر حسین مونس، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۲ ه.ش، چاپ دوم.
۳. أبصار العین فی أنصار الحسین (علیه السلام)، الشیخ محمد السماوی، مرکز الدراسات الإسلامية لممثلة الولى الفقیه فی حرس الثورة الإسلامية، ۱۴۱۹ ه.ق - ۱۳۷۷ ش، طبع الأولى.
۴. أسد الغابة فی معرفة الصحابة، عز الدين بن الأثیر أبو الحسن علی بن محمد الجزری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ه.ق - ۱۹۸۹ م.
۵. أنساب الأشراف، أحمد بن یحیی بن جابر البلاذری، دار الفكر - بیروت، ۱۴۱۷ ه.ق - ۱۹۹۶ م، طبع الأولى.
۶. إختیار معرفة الرجال، الشیخ الطوسی، مؤسسة آل البيت: لإحياء التراث - قم، ۱۴۰۴ ه.ق.
۷. إعلام الوری بأعلام الهدی، الشیخ الطبرسی، مؤسسة آل البيت (علیه السلام) لإحياء التراث - قم المشرفة، ۱۴۱۷ ه.ق، طبع الأولى.
۸. الآثار الباقية عن القرون الخالية، ابی الريحان محمد بن احمد البيروني الخوارزمي، ميراث مكتوب - تهران، ۱۴۲۲ ه.ق، طبع الاولى.
۹. الأخبار الطوال، الدينوري، دار إحياء الكتب العربي - القاهرة، ۱۹۶۰ م، طبع الأولى.

١٠. الأدب المفرد، البخارى، مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت، ١٤٠٦هـ. ق. ١٩٨٦م، طبع الأولى.
١١. الأعلام، خير الدين الزركلى، دار العلم للملايين - بيروت، أيار - مايو ١٩٨٠، طبع الخامسة.
١٢. الأغاني، ابو الفرج اصفهاني، دار احياء تراث عربى - بيروت، ١٤١٥ هـ ق، طبع الأولى. إقبال الأعمال
١٣. الأمالى، الشيخ الصدوق، مركز الطباعة والنشر فى مؤسسة البعثة - قم، ١٤١٧هـ. ق، طبع الأولى.
١٤. الأمالى، الشيخ الطوسى، دار الثقافة - قم، ١٤١٤هـ. ق، طبع الأولى.
١٥. الأمالى، الشيخ المفيد، دار المفيد للطباعة و التوزيع - بيروت، ١٤١٤هـ. ق - ١٩٩٣م، طبع الثانية.
١٦. الإحتجاج، الشيخ الطبرسى، دار النعمان للطباعة والنشر - النجف الأشرف، طبع ١٣٨٦هـ. ق - ١٩٦٦م.
١٧. الإختصاص، الشيخ المفيد، دار المفيد - بيروت، ١٤١٤هـ. ق - ١٩٩٣م، طبع الثانية.
١٨. الإرشاد، الشيخ المفيد، دار المفيد - بيروت، ١٤١٤هـ. ق - ١٩٩٣م، طبع الثانية.
١٩. الإستيعاب، ابن عبد البر، دار الجيل - بيروت، ١٤١٢هـ. ق - ١٩٩٢م، طبع الأولى.
٢٠. الإمامة والسياسة، ابن قتيبة الدينورى، مؤسسة الحلبي وشركاه - القاهرة، طبع ١٣٨٧هـ. ق - ١٩٦٧م.
٢١. الإيضاح، الفضل بن شاذان الأزدى، مؤسسة انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ١٣٦٣ش.
٢٢. البدء و التاريخ، مطهر بن طاهر المقدسى، مكتبة الثقافة الدينية، بى تا.
٢٣. البداية و النهاية، أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى، دار الفكر - بيروت، طبع ١٤٠٧هـ. ق - ١٩٨٦م.
٢٤. التاريخ الصغير، البخارى، دار المعرفة - بيروت، ١٤٠٦هـ. ق، طبع الأولى.
٢٥. التاريخ الكبير، البخارى، المكتبة الإسلامية - ديار بكر - تركيا.
٢٦. التنبيه والإشراف، المسعودى، دار صعب - بيروت.
٢٧. التمهيد، ابن عبد البر، وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية - المغرب، ١٣٨٧هـ. ق.
٢٨. الثاقب فى المناقب، ابن حمزة الطوسى، مؤسسة أنصاريان للطباعة والنشر - قم المقدسة، ١٤١٢هـ. ق، طبع الثانية.
٢٩. الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندى، مؤسسة الإمام المهدى - قم المقدسة، ١٤٠٩هـ. ق، طبع الأولى.
٣٠. الدر النظيم، ابن حاتم العاملى، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
٣١. السنن الكبرى، البيهقى، دار الفكر - بيروت.
٣٢. الشعر و الشعراء، ابن قتيبة دينورى، دار الحديث - قاهره، طبع ١٤٢٣هـ. ق.
٣٣. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد بن منيع الهاشمى البصرى، دار الكتب العلمية - بيروت، ١٤١٠هـ. ق - ١٩٩٠م، طبع الأولى.

٣٤. العدد القوية، على بن يوسف الحلبي، مكتبة آية الله المرعشي العامة - قم، ١٤٠٨هـ.ق، طبع الأولى.
٣٥. العقد الفريد، ابن عبد ربه اندلسي، دار الكتب العلمية - بيروت، ١٤٠٤هـ.ق، طبع الأولى.
٣٦. الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي، تحقيق: السيد جلال الدين الحسيني الأرموي المحدث، طبع على طريقة أوفست في مطابع بهمن.
٣٧. الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفي، دار الأضواء - بيروت، ١٤١١هـ.ق، طبع الأولى.
٣٨. الكافي، الشيخ الكليني، دار الكتب الإسلامية - طهران، ١٣٦٣ش، طبع الخامسة.
٣٩. الكامل في التاريخ، عز الدين ابوالحسن علي بن ابي الكرم المعروف بابن الأثير، دار صادر - بيروت، ١٣٨٥هـ.ق - ١٩٦٥م.
٤٠. اللهوف في قتلى الطفوف، السيد ابن طاووس، أنوار الهدى - قم، ١٤١٧هـ.ق، طبع الأولى.
٤١. المبسوط، الشيخ الطوسي، المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية، طبع ١٣٨٧هـ.ق.
٤٢. المستدرک، الحاكم النيسابوري، دار المعرفة - بيروت.
٤٣. المصنف، ابن أبي شيبة الكوفي، دار الفكر - بيروت، ١٤٠٩هـ.ق - ١٩٨٩م، طبع الأولى.
٤٤. المصنف، عبد الرزاق الصنعاني، منشورات المجلس العلمي، بيروت.
٤٥. المعارف، ابن قتيبة، دار المعارف - القاهرة.
٤٦. المعجم الكبير، الطبراني، دار إحياء التراث العربي - القاهرة، طبع الثانية.
٤٧. المعيار والموازنة، أبو جعفر الإسكافي، ١٤٠٢هـ.ق - ١٩٨١م، طبع الأولى.
٤٨. الملهوف على قتل الطفوف، السيد ابن طاووس، دار الأسوة - قم، ١٤١٧هـ.ق، طبع الثانية.
٤٩. المنتخب للطريحي، الشيخ فخر الدين الطريحي النجفي، مؤسسة الأعلمي - بيروت، ١٤٢٤هـ.ق، طبع الأولى.
٥٠. المنتظم، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد ابن الجوزي، دار الكتب العلمية - بيروت، ١٤١٢هـ.ق - ١٩٩٢م، طبع الأولى.
٥١. الهداية الكبرى، الحسين بن حمدان الخصيبي، مؤسسة البلاغ - بيروت، ١٤١١هـ.ق - ١٩٩١م، الطبع الرابعة.
٥٢. بحار الأنوار، العلامة المجلسي، مؤسسة الوفاء - بيروت، ١٤٠٣هـ.ق - ١٩٨٣م، طبع الثانية المصححة.
٥٣. بشارة المصطفى، محمد بن علي الطبري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤٢٠هـ.ق، طبع الأولى.
٥٤. بلاغات النساء، ابن طيفور، مكتبة بصيرتي - قم المقدسة.
٥٥. تاج المواليد (المجموعة)، الشيخ الطبرسي، مكتب آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم، ١٤٠٦هـ.ق.

٥٦. تاريخ ابن خلدون، ديوان المبتدأ و الخبر في تاريخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون، بيروت - دار الفكر، ١٤٠٨هـ.ق - ١٩٨٨م، طبع الثانية.
٥٧. تاريخ الأئمة (المجموعة)، الكاتب البغدادي، مكتب آية الله العظمى المرعشى النجفى - قم، ١٤٠٦هـ.ق.
٥٨. تاريخ الطبرى، الطبرى، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات - بيروت، ١٤٠٣هـ.ق - ١٩٨٣م، طبع الرابعة.
٥٩. تاريخ اليعقوبى، اليعقوبى، دار صادر - بيروت.
٦٠. تاريخ خليفة بن خياط، أبو عمرو خليفة بن خياط بن أبى هبيرة الليثى العصفري الملقب بشباب دار الكتب العلمية - بيروت، ١٤١٥هـ.ق - ١٩٩٥م، طبع الأولى.
٦١. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، دار الفكر - بيروت، طبع ١٤١٥هـ.ق.
٦٢. تجارب الأمم، ابو على مسكويه الرازى، سروش - تهران، ١٣٧٩هـ.ش، طبع الثانية.
٦٣. تحف العقول، ابن شعبة الحرانى، مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤٠٤هـ.ق - ١٣٦٣ش، طبع الثانية.
٦٤. تذكرة الخواص، علامة سبط ابن جوزى، مؤسسة اهل بيت - بيروت، طبع ١٤٠١هـ.ق.
٦٥. تذكرة الشهداء، ملا حبيب الله شريف كاشانى، انتشارات شمس الضحى - تهران، ١٣٨٤هـ.ش، چاپ اول.
٦٦. تفسير فرات الكوفى، فرات بن إبراهيم الكوفى، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى - طهران، ١٤١٠هـ.ق - ١٩٩٠م، طبع الأولى.
٦٧. تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسى، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات - بيروت، ١٤١٥هـ.ق - ١٩٩٥م، طبع الأولى.
٦٨. تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين، المحسن ابن كرامة، مركز الغدير للدراسات الإسلامية، طبع ١٤٢٠هـ.ق - ٢٠٠٠م.
٦٩. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسى، دار الكتب الإسلامية - طهران، ١٣٦٤هـ.ش، طبع الثالثة.
٧٠. ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، منشورات الشريف الرضى - قم، ١٣٦٨هـ.ش، طبع الثانية.
٧١. دلائل الامامة، محمد بن جرير الطبرى (الشيعة)، مركز الطباعة والنشر فى مؤسسة البعثة - قم، ١٤١٣هـ.ق، طبع الأولى.
٧٢. دلائل النبوة، ابو بكر احمد بن الحسين البيهقى، دار الكتب العلمية - بيروت، ١٤٠٥هـ.ق - ١٩٨٥م، طبع الأولى.
٧٣. ذخائر العقبى، احمد بن عبدالله الطبرى، مكتبة القدسى لصاحبها حسام الدين القدسى - القاهرة، طبع ١٣٥٦هـ.ق.

٧٤. ذوب النضار، ابن نما الحلّی، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، شوال المکرم ١٤١٦، طبع الأولى.
٧٥. رجال البرقي، احمد بن ابی عبد الله برقي، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ١٣٨٣هـ.ق.
٧٦. رجال الطوسي، الشيخ الطوسي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤١٥هـ.ق، طبع الأولى.
٧٧. روضة الواعظین، الفتال النيسابوري، منشورات الشريف، الرضی - قم.
٧٨. سر السلسلة العلوية، أبی نصر البخاري، انتشارات شريف الرضی - قم، ١٤١٣هـ.ق - ١٣٧١ش، طبع الأولى.
٧٩. شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤١٤هـ.ق، طبع الثانية.
٨٠. شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحديد، دار إحياء الكتب العربية - القاهرة، ١٣٧٨هـ.ق - ١٩٥٩م، طبع الأولى.
٨١. صحيفه امام، حضرت امام خميني، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني - تهران، ١٣٨٦ش، چاپ چهارم.
٨٢. عمدة الطالب، ابن عنبه، منشورات المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف، ١٣٨٠هـ.ق - ١٩٦١م، طبع الثانية.
٨٣. عيون أخبار الرضا، الشيخ الصدوق، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بيروت، ١٤٠٤هـ.ق - ١٩٨٤م، طبع الاولى.
٨٤. قاموس الرجال، العلامة محمد تقی التستري، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤١٩هـ.ق، طبع الاولى.
٨٥. كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه، مؤسسة نشر الفقاهة - قم، ١٤١٧هـ.ق، طبع الأولى.
٨٦. كشف الغمة، ابن أبی الفتح الإربلي، دار الأضواء - بيروت، ١٤٠٥هـ.ق - ١٩٨٥م، طبع الثانية.
٨٧. لسان الميزان، ابن حجر، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بيروت، ١٣٩٠هـ.ق - ١٩٧١م، طبع الثانية.
٨٨. مثير الأحزان، ابن نما الحلّی، المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف، طبع ١٣٦٩هـ.ق - ١٩٥٠م.
٨٩. مروج الذهب و معادن الجواهر، أبو الحسن علی بن الحسين بن علی المسعودی، دار الهجرة - قم، ١٤٠٩هـ.ق، طبع الثانية.
٩٠. مسار الشيعة، الشيخ المفيد، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، ١٤١٤هـ.ق - ١٩٩٣م، طبع الثانية.
٩١. مستطرفات السرائر، ابن إدريس الحلّی، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤١١هـ.ق، طبع الثانية.
٩٢. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، دار صادر - بيروت.

٩٣. مصباح المتهجد، الشيخ الطوسي، مؤسسة فقه الشيعة - بيروت، ١٤١١هـ.ق - ١٩٩١م، طبع الأولى.
٩٤. مقاتل الطالبين، ابو الفرج علي بن الحسين الأصفهاني، دار المعرفة - بيروت.
٩٥. مقتل الحسين (عليه السلام) الخوارزمي، انوار الهدى - قم، ١٤٢٥هـ.ق - ٢٠٠٥م، طبع الثالثة.
٩٦. مقتل الحسين (عليه السلام) العلامة السيد عبد الرزاق المقرّم، آل علي عليه السلام - قم، ١٤٢٤هـ.ق - ١٣٨٢ش، طبع الأولى.
٩٧. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، المكتبة الحيدرية - النجف الأشرف، طبع ١٣٧٦هـ.ق - ١٩٥٦م.
٩٨. نزهة الناظر وتنبيه الخاطر، الحلواني، مدرسة الإمام المهدياً - قم المقدسة، ١٤٠٨هـ.ق، طبع الأولى.
٩٩. نهج البلاغة، خطب الإمام علي (عليه السلام) دار الذخائر - قم، ١٤١٢هـ.ق - ١٣٧٠ش، طبع الأولى.
١٠٠. وقعة صفين، ابن مزاحم المنقري، المؤسسة العربية الحديثة - القاهرة، ١٣٨٢هـ.ق، طبع الثانية.

@shenakhte_rahbari